

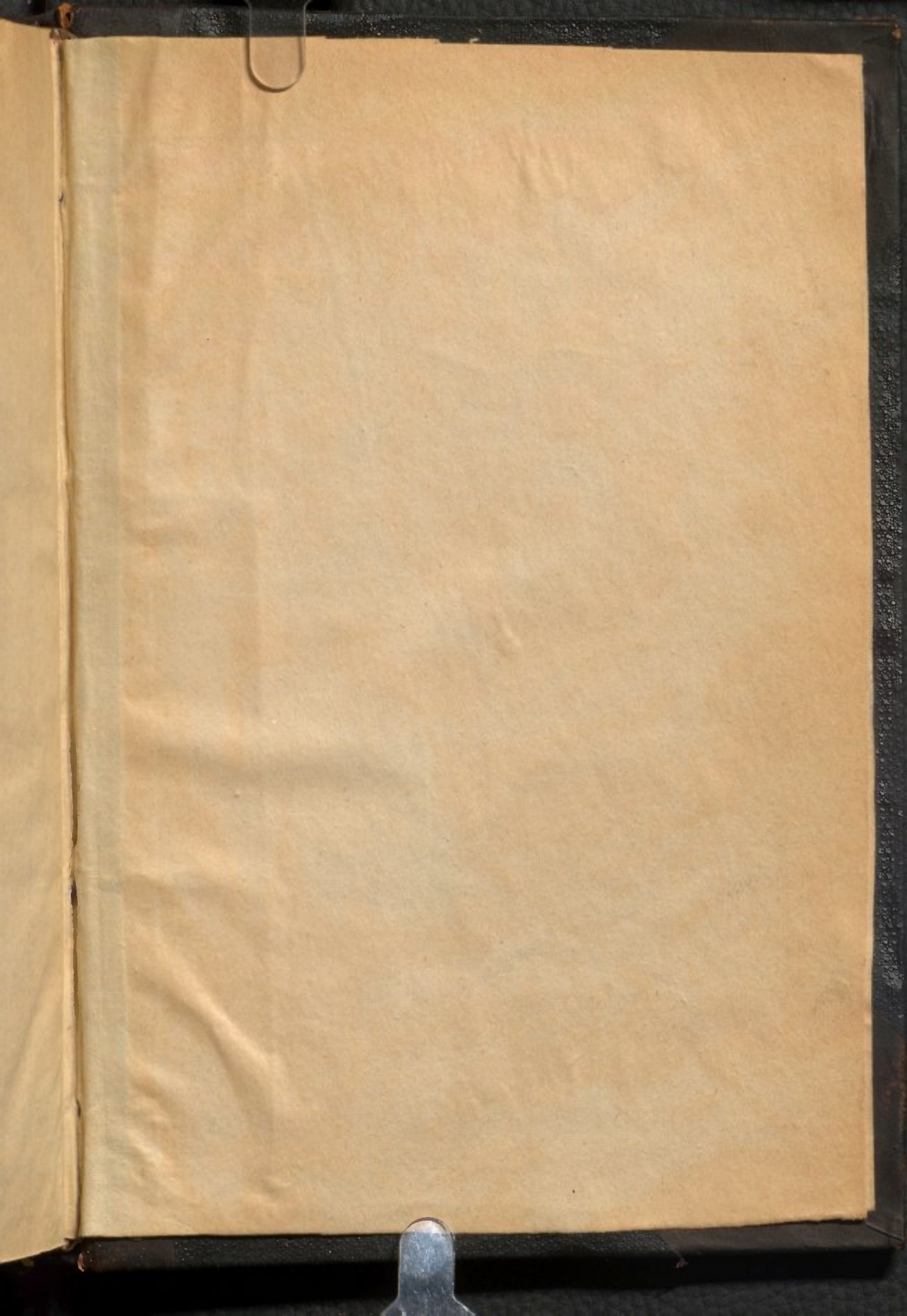
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.

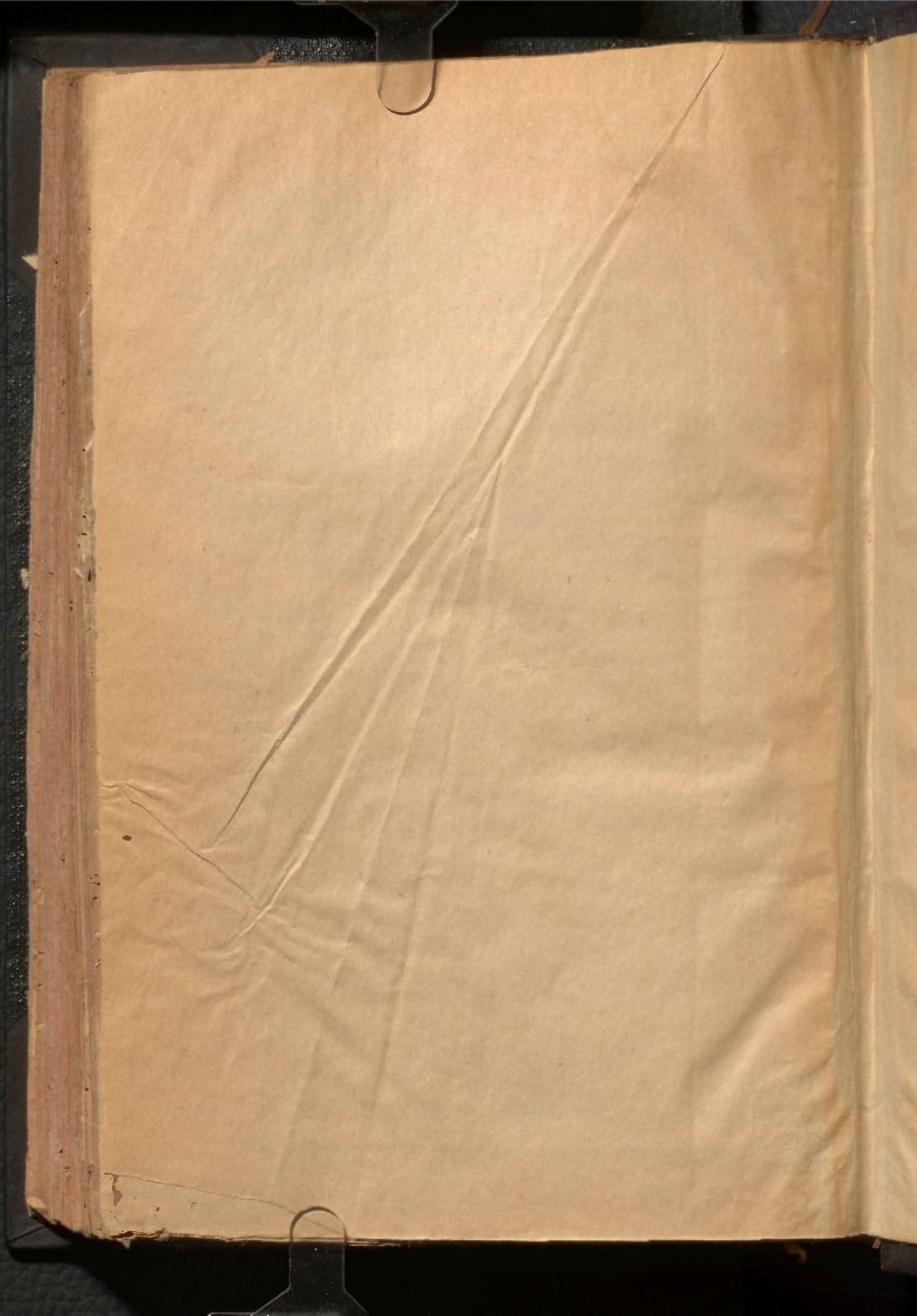
OXFORD
7785 30

M74

7785

30







M. 60

در باب الحاکمات

در باب الحاکمات

Lucknow
28. 11. 27
W.

60

نام این کتاب در کتاب ریاض الحکمت نامیده

بسم الله الرحمن الرحيم **وعم بالبحر**

مست ایزد را که مردم افریده از مشیت خاک : و او چشم و گوش و فطر و عقول ^{حاله}
روح پاک : جلیمی که بیفرض اختیار عالم و عالمیان بدست اندر دست و عقل
که شناخت امراض همایان وقت رویش از بشری در نظر او چون خواهد که نظر
رحمت انداخته دست کرد بعلاج کشاید انواع ما توان ناکشته امید رحمت
معصیت گیر در عالم صیر از روی دارین اندر نه بیشتر قطره داروی تملیف ^{مست}
کرده شمره تندرستی که در معنی خجالت السویات در ریاض الحکمت میگویند ساخته
بهر قابل تواند مرد و اول علاج کرده ادب است که تواند از لیس **بسم** کسی که اندر ^{عقل}
شنا یا بد از رو و امید و چشم : نشو و بسود و از بیع رحمت کناره :
بسد چنان تهریمی ز آفرزگاه ^{انرا} . باین بر خیز که بیاران محبت از بر نیز

بسیج

ادای

کتاب فی الطب

بسم الله الرحمن الرحيم

منست ایرو که درم افزید از منست خاک
در یک چشمی که بغیر اختیار عالم در عالمیان بدست اندو اوست
که شفا منست او را منست عیاران وقت رویش از منست و در نظر او جوان خواهد بود
رحمت از منست دست گرم بجای کشاید افواج تا توان ناکس شامید که منست
محبت کیم در عالم سیر از روی دارین اند بهر شش قله و از روی طیف منست
کودیده شتره منستی که در معنی نبات الهی باشد دریا بند الهی شکر منست
بهر حال جو از نمود و اول علاج کرده از باکت منست که توان از منست
شفا یابد از رو و امید و بیم شود و صوفی از منست ز منست که
درسد پیران ترموی ز آرزو جان بدین بزنی که چادمان جنت از منست

این فرض بلیه خطا نکند **بسیار** به خواهی که چاره وحدت برود
و در وقت زحمت مبدلی بود **بگو** شد به پیر این فرض **که** با بخت
باید این بدفع نمود **چه** خوش گفت و زانی با رازی و پوشش **چو** حجت بود
بر پیر کوش **ز** بان فیه بادل من **نرا** که چه در میان آورد که لب نه ای دل
و در حیرت که ترانه شکرانه نغمه ای که درین هر سوی ایشان کارخانه برانجام
نمانست **بگو** که نمک توان کرد که حوصله وجودت را اقبال نشان میدهند و
باز راز معانی و لغت حسن پیش از شایسته حاصل نه **قلب** در رازی
او دین **بیت** عشرت چنانکه میباشد **بس** بدرگاه کبریا بی جلال
بگو عشرت از کجا باشد **و** هم ازین کجبت نقطه سیاه بر دل تو نشاوه اند
کای و رضیه بعضی لذت دنیا میفروشی دل گفت ای جان این چنین
چو **ما** که بر زبان میرانی **و** حال از طعمه نقطه سیاه **طعم** بسیار و نمیدان
سیاهی مصدر تجلیست **بیت** و هر روشنی **تلا** در ظرف سیاه **نکاشته** اند
من هر ملاحظی که از سود و خای **بسیار** بلذت باشد **نور** لذت
بوتندیب باشد در سواد **چشم** و حال **فر** لغت **و** چقدر **خط** خوابان
باید **و** هم چیز **بیت** که و اصلان **مقال** از پای و مصالحت **بخر** است

نرسد طالبان معرفت باز مدد می یابند بری نشوند برده است
کمانی که من در آن نشوم چیف باشد اگر رسد انجام به نیست آنکه
کس درین عالم بنام نصید تجلی مرادش عالم و ترا حاصلی است که
منطق فتح نزد تو می کشد به زبان مردم از تو میزاید نام ازین جهت
چنین زبان و زبان هیچ تفاوت ندارد ^{چنین} که زبان کر زبان
آید مختص در بنام از کجا آمد که عدو همان بر زبان تو ^{چنین} که
از کجا آمد پس شرف من از شرف تو بهتر باشد زبان از شرف این
بهتر زبان و زبان را یک باشد که من مباحثه شرفیت با تو در میان نیارود
ذکر حق را ندانم میگویم که نهانش نیست بهر اثرانی که از گفتن بسیار نماید
سخت اورا در شرفان اثر از معنوی اثرات بخوانند و هر قدری
که از حد پاک از روی گویا نیست اورا در حال این سخن مرتضی
بنگوید از روی زبان درست گفته و چرا نگویند که رابستی از زبان
ست اگر موجود مطلق زبان را وجود نمی بخشند می دارد که در بعضی
لوازم جهان در عداد موجودی ولدت ملاحظت به چک افتاد می
و نفس راستی و نفس لامر که عده عبادت آیه است منقش بر روی

و بیست

سخن موزون که دل روشن ضمیران صفائی ملکیت را در شکونت آورد
از کجا خاشی هم اقیاب و بر رت که تمام دو متاع جهان بر روشن و هم
در مثال است هر عملی خاندان و مهره یاب ^{بند} عمل کوهرت لطیف و جواهرت لطیف
باید زبان را با کوهر چسبیت ^{بند} او را در هر مقامی که بندد اعضا می خداوند خود را
میوشد و این را از هر نعمتی که قدری ندیده باشد در دست خزانة اشرفی یکی را ^{بند}
کوهرت ^{بند} دارد که هر گاه که زبان چنین دستیارین ملک که تمام وجود خود را
در کف دست خدا تلقین ساخته بعد از زبان او نمی تواند حرفی از زنده نشکر از روی
سرایند تا با وجود سبحان و یکیری چه ^{بند} **سبیت** با جزمیت از ترانه حمد زبان
در جهان است که این سخن ^{بند} **سبیت** دل که باشد که شکر حق گوید:

که در این را کتاره ^{بند} **سبیت** که نهایت سپاس را گوید چون
کوهرت ^{بند} **سبیت** چندی راوی ^{بند} از انرازه اندیشه ^{بند} **سبیت**
یا چار بخرد نیاز بجا آورده و ^{بند} **سبیت** که روزی عشرت از روی باستان
به پویت و کتاولان ^{بند} **سبیت** در گوشه ^{بند} **سبیت** اخلاق اخلاصه ^{بند} **سبیت**
افاق زمر شناس از هر حق ^{بند} **سبیت** مدورس خدا دنیا کا شرف و قاتی
نمایند مواضع ^{بند} **سبیت** شرف ^{بند} **سبیت** در رویه ^{بند} **سبیت** خدا اولی

تشیف

نجلد ریاض دریافت مصدر و سوز وزارت مرکز دایره حقیقت موسس است
واقعیت در محاوره سخاوتش حاکم نرشدن و در مقامه شجاعتمش و ستم را کفزه شکار
نزد اولاشکوه عالی فطرت جزو بزرگه ملجای ارزو مند ان مرمیای شکسته همسان
تدروت در یابولای روشمیر لویف کجا بیارک چمن زرخ بقای صاحب دل
رای سپان شمش الدین ^{مدر طول اللعنه} که باب افتاد و چه دولت از قرض
است **بیت** شیش ز ابهر همت خواجه شمش الدین ^{ابلیب} **بیت** ز این سخن
نرمنده کردی در صف روشش دلان : کان ز صبح از شام نوزد من
ز دم مصلبان : کلین عطا بخشید بهر دم در امید مصلبان : آن شود
مخفی ز انبث جوش و استیلا پی منغ : بی ز یاد خنک رشک از ان و این سخن
کوهر نشان : آن ندانند فرق کل تا کلین از تاب خورش : این نشانند
قدر کبه و مه حین محبت دارو نشان : آن بنام شمس و نیاد این سخن
شمس دین : بین تفاوت در میانس از زمین تا آسمان جاویدیم
تجایی اهل مجلس از پیش طبعت جواهر سخن را میکیال خود نیکشید و هر یک
بزا ایل کمال آدب نوبت بنوبت از با بر آیه از جا و نشانم مرمیای
ورقه رقه اتفاق انجام سخن بر این اقتاد و بهر سخن را که اثر امر استی و سخن

X

بیت
کار

ناآزیده به و بر عقلی را که نقش حالش بر حکم آب است و دور از سبک
باید که بر سبب حسنی و اری بگویم با در صباست فن که خرد و موی افند
اشک چینه سر کجوشد تن بملوی انجمنان عرقی که زرد گوش و دراز
ویدی با رویح خاطر رخ وید بر گوش و در آن زن معنی سخن گفتن
بماند بهتر که در اعم باید از باشد و از پایداری او طاعت است و که خلق
المع باشد درینو لا خاطر آن خداوند که پوسته ذر ز فایست خلق الله
منو صحت لمان نموس در صغیر که اند که نسج خود در علم حکمت باید
بر دلحمت که بر کجور آن صغیر بدین و چهار آن با و آن تن که از عباد
ای هر موم اند بوسید این سبب که سبب الاسباب است بیداشت
ست یغیبت و شد رعیتی تبدیل یافته به توحید معبود حقیقی مشغول شدند
چون این سخن را هم باید از می در حال است و هم از پایداری او جهان
بین را بهره تمام لاجرم انشاده برین نه توفیقید هر از رونی حال لطف از موده
که هر دو در سخن را اندر زشته غشون حکمت استقام داده کلوی زمانه را ازین بویید
گرداند که هم باید از پیش بدیغم اندر دم و زنده و اینم طران این کتاب است و
تین و محبت بدین در بر خواجه بود سبب بر با می رضای خاطر نازک آن خداوند

جهت بعضی الفاظ هندی که در کتابت در اندازه دریا نیست خود به سبب
 فارسی بهم ترسید همان نام هندی را درین نیازه نام و برج نمودند
 اما نه چنداکنه صاحب مطالبه را باعث اشکال یا موجب استنباط
باب اول در بیان عنایت در لغت که مشتمل است بر نه فصل **مفصل اول** در بیان اوزان
فصل دوم در بیان قواعد اوزان **فصل سوم** در بیان اشعار و سجع و سحر و جادو
فصل چهارم در بیان کیفیت وجود انسان **فصل پنجم** در بیان سیدایش عالم
فصل ششم در بیان وجود یافتن وجود رحمت **فصل هفتم** در بیان شمار اوزان
فصل هشتم در بیان تفصیل اوزان **فصل نهم** در بیان کلونگی زهر
فصل اول در در بیان اوزان چون بیشتر در ترکیبیات و تراویجات وزن
 بزبان هند معروف است درینو لا اوزان خوانند رایج الوقت را اوزان
 یقین که مختلف المزاج می گردید ازین محرکه نام اوزان که در مقام
 ترجمه فارسی پیدا شدن ممکن نیافت همون نام را اوزان خوانند
 آن تعلق به زبان و اردو یکی بزبان ما که شهر و دوم بزبان کالک
 شهر اند بزبان ما که شهر نامزده **فصل دهم** در بیان اوزان که در
 اقطاب میگردوسی ام حصه او از زبان خوانند و مقدار شش زده
 در آن نام است

تو اعدی کنایه

چشم آبرو

اوزان
معروف

فصل در بیان اوزان
۱۳۱۰ و ۱۳۲۰

فصل در بیان اوزان
۱۶۱۰

فصل در بیان اوزان
۱۳۳۰

فصل در بیان اوزان
۲۱۱۰

فصل در بیان اوزان
۳۱۱۰

فصل در بیان اوزان
۳۳۱۰

یک مرتبه باشد و در هر یک که در خلقت یک و آنه اش
یا در غنچه و در دو برابرش یک خردل باشد و سه خردل را
یک زرشف باشد و هشت زرشف برابر یک جو سست و چهار
بدر اینک رخ را سه روز کشتن مرغ زایل نماید باشد و چهار ماشه را یک
روز تا نیک نیک در دو کون در ایک کرکیم و دو کرکیم را پنجم بل باشد
و اگر همان پنجم را الضعیف کنند یک بل بیخ باشد و دو بل بر این
بر سرت و در هر زرت را یک لخل کونید و کدو از اینم خوانند
و مقدار دو کدو یک سر او را در برابر کدو سر او یک بر سه است
و چهار بر سه را یک او یک و چهار او نه یک را یک درون دو
درین را یک سوپ و دو سوپ را یک درون باشد و کوفی او را
سه کونید و چهار کوفی را یک کهاری باشد و زو هزار بل را یک بهار
بسیار بود و هزار بل را یک بهار و مدبل را یک تولان باشد چنانکه
عکس در بل التوجعت یعنی مقدور دو دام تا باشد و هر یک از شمار باشد
و تا کنه و کرکیم و بل و کدو بر سه است و او یک و درون و کوفی
و بهاری چهار بر سه نیز در این ماقبل خود مستر است

دریل دورت چغندر

سر از زرشف
خی باشد
و کدو
بکنه می

بل مقدار دورت چغندر

بسیار

مصحف خود را در
در زمان خلعت
کند و خوانند

بقیة الحقیقت

سوار از نهادن
چیز نه بگوید

اوندی که از جوب بازر این یا از هر کسی که را میت کنند و طول و عرض
مستقیم او چهار چهار انگشت باشد و اندازه انگشت برابر میت حیوان
و آن بیاید مقدار یک گدوست **و آنکه** بزبان کالنگ شده متعلق است
امیت که در برابر دوازده شتر شتر شتر گون میدهند و در جوب ایک
سرخ گویند در سه یک یک پل باشد و بیست هفت رخ بر یک نشود و چهار
را یک نایک باشد و شش باشد را یک که یا نیک است و در سه شتر
گر که باشد و چهار که یک یک باشد و چهار یک را یک که در خوانند
یرت تا میت که هاری موافق قاعده مانع است که در مابین میت
میت **فصل دوم در شناخت فواید دویه** چون داروی
که در دفع علت مریض مطلوب است باید که بخورد
و بزنگ و شهد و سته تازه و فو بگرد و در محل تبد و اگر
شیره از درختی گفته که در تفصیلش نام ازت نه باشد
یا برک و امثال آن مفصل اظهار نموده باشد باید که آن نام
درخت برز که گفته است شیره از سینه بلید است بند و اگر
منجی

نموده است
در زمان خلعت
کند و خوانند
بقیة الحقیقت
سوار از نهادن
چیز نه بگوید

بنا را و نموده است بدست از سیخ و شمشیر و بزرگ هر سیخ
عضای او کوفته و کوفته بگرد و بگردن حلقه اگر شرح
وزن این تداویات را جدریطانه اثبات نموده
است باید که بوزن منافی که فیه در کار بندد
و بگردن منوالی اگر وقت خوردن همچون موز
پاشد باید که در طلوع آفتاب بخورد و اگر ترکیبی که بهی
تداویش جرات بخش اند و تا سپهر کمی زیاده دارند و میداند
که بضافه مرض را این تا موافق خواهد بود و اینجا باید که
فردی که در وقت فلج خود کجای داروی سرد مخلوط شده بهد
که فایده عظیم خواهد بود که در ضمن این باعث نقصان
خواهد بود است برای خنق آله خواهد کرد و بگردن منوالی اگر

کلیه

ر

تای او که در طوبی است و باید یک خطی خط اند و عدج طلب
موافق طبیعت نیست باید که برعکس آن کند که نمودند آید و
اگر مقامی را ظاهر نگردانند باشد که از کدام سر زمین نهانی یا کاهی
را ببرد و بعمل آورد و اینچنان است که هر سینه و نهانی است
که در جانب زمین شمال سر بر آورده است از از بیخ بر کند
باید و سوای از این کیس که در زمین خطی بر یک در و دیده باشد
از آن بهتر و اعلا است و آنکه در زمین سیراب شده است
چندان فایده نمیند هر چه گاه که جهت که فتن کیس مستعد کرد
باید که در نقطای که شنبه اتفاق از در یک مشرق جلوه نماید
در روی بجانب مشرق استاده شود و در آنجا بر بگویند
فرود آورده زبان خود را از قبل و مقال دریند و تشیح میرسد خود
برسند و در خویش ممکن تصور کند اثر مان نهانی را که خطی
از بیخ بر کند و معمول سازد و آنجا که در کوهها از در

جای
سخت

جای دیوار

خار دیوار یا در کتفی سیلابی میوزین جانگه ویران است صندان
فایده بخش و نیره بگذرینست **فصل سوم در دهنش طعام خوردن**

ادویه و میان خاصیت و غیره برشی و بقیه شش هوای برانکه حکیمان
وقت و خوردن دوزوی را بپنج بوقت تعیین نموده اند یکی علی الصبح
دوم همراه طعام سوم بعد نماز اول طعام چهارم در هنگام شام پنجم بوقت
شوالیمین بقیه از آنکه که بخت انداختن فی در کفش آسهان و
بوقع کردنی غیر احتمال ان میخورد باید که صبح دم بدهن نماید بخورد و در

رفع در رسته و غیره همراه طعام بخورد اگر آنم شدن طعام مطلوبت بعد
طعام بخورد و در دفع تمامی مرض و مکی علت بوقت شام فرود بخورد
بوقت خواب نیز ممکن حکم داند اما بخور نوشیدن که با به که خوردنش
در اولی پاس آغاز روز مقرر است که با به را در زبان بندی کلاه کونید

معنی در زبان است که هر چه از حیوانات و نباتات و جمادات در معاینه
می افتد او را در زبان میگویند و برشی که در او نشین جهان افرین
است نهالی از پنج جزئیست یکی رس دوم خواص **سوم** طبایع چهارم

سواد
منه

منه

حرف

تختیم الماکولات **بجم** قدرت

کی خبرین دوم **تیمه** سوم **ترش** چهارم

در بردگی ازین همه در رس یک رس یاد درس بدر رس با چهار

رس یا پنج رس یا شش رس خواهد بود و غلی ازین رس تا رس

در پیدائیدن ممکن است در میان خواص اینست که خاصیت

در درختان و غیره که موجود اند برایشان آنها ازین **بجم** است

و خاک و آتش و آب و آسمان از تاثیر خاک و آب و آسمان رس پیدا

و از آتش و خاک ترش رس پیدا میکند و از آتش و آب رس

از عدم بوجود می آید و از اطلال و باغ ترش بر پید می آید و از باد و آتش

بیت رس صورت می گیرد و از خاک و باد رس پیدا میشود و آن

خواص در بردگی است کونه اندکی کور که او را کران گویند و در زمینند

که عکس بتجین است سوم درین چهارم سرد **بجم** شش یعنی از رس

کردن دست صفات نماید ششم سار عرف میخورد بقم مردنی از زم ششم

است که از جای نتواند چنید او را قائم انعام گویند **بجم** سوخته یعنی بارک

تردم ریشند که یکی نباشند یا زدم کلبو که عرف **بجم** و زدم

بجم

بجم

بجم

بجم

بجم

بجم

سریله

سریله

سریله

سریله

سریله

سریله

سریله

سریله

سریله

سید که روغن یعنی خلعت چه در دم گرم یا سرد که از نفس
 دست هیچ عفا نماید از دم فرو که مثل آب مسلسل بود
 مقدم گنیم یعنی سخت بر دم صل یعنی جاری باشد نور دم
 یعنی بظربانند بیستم بحال یعنی مانند صلاب یک پستان
 اند این ده خواص ما و این بر عکس ده خواص او از خواص و این
 درانی در هر **سیر** از خاکه دروغنی از آب و پتزی از لاش
 و خکی از جادو سبکی از آسمان است و شرح طبایع اینست که آن
 در دو شق خالی نیست یا کم است یا سرد اگر افتاب است تا نیز حرارت
 دارد اگر ماه تابست تا سیر طویت دارد و هر چه که خالی از طباع خوف
 پهنیج باشد هیچ فایده ندهد چنانچه معجزا و ترکیبی از مثل جورن و غیر
 در است مسکنه بعد از دو ماه از طباع خالی میشود یعنی که او چند آن فایده
 نخواهد بود و **سیر** الما کوکب است از او گویند که طبعی در وقت حشم کردن
 رس **سیر** کند و در زبان نندی او را پیا که نامند دان سه کوه است
سیر دوم نایج سوم ترش یعنی هر خری که خورده میشود در نظام
 حشم شدن صلا این بر سه رس در اینجا خواهد بود اگر رس شیرین

رسای معیه کوه که است

سیر

و بلوغ و ترش خوردن در وقت خواب که ترش شود از
یا نکت یا خوردن در این حال رس پدید آید از ترش
هم ترس باشد و شینی رس ترانیده بلغم است و ترش ترش
صفا است و تلخ رس باید را غلب می آید و بیان قدرت است
که در بندی او را نکت گویند یعنی از رس و خواص و طبایع و خواص
قدرت قدرت تمام دارد که در مقابل اینها شینی است و شینی
شع سیدی بر پت زده بندند پت دفع کرد در این رس و خواص
اسج بکار نیاید پس قدرت از همه سردی دارد
جهان که می زاید حاصلش را بدان بجز قدرت یکن در هر شینی
که رس بسیار باشد آن بنام رس نامزد کرد در جزئی که خواص
بسیار است هم بنام انی موقوف است و در درجه که طبایع افزون است
بنام همان مشهور باشد و در کس که قدرت زیاده است از نام همان
می باید و بیان نشستن هوای انیت که بی کریم دوم پرادات **سرم**
بر کجا چهارم **سرم** پنجم همینست ششم بسنت و ایتدای آن از
تحویل اقیاب در شمارند به آنکه در آغاز حمل و نکت که است
از بهار و کس که شازند

دور **مصرطیان** بر او بت رت باشد و در اسد و سبک بر کما

رت باشد و در مصر از **عقوبت** بر گرت باشد **در زخم**

جدی بهینت رت باشد و در دلا و جوت بست رت باشد

اذا انکه بحدوت رای شمارند **سیرت** را فی گیرند و انکه ستر را

می شمارند بر او بت را فی گیرند بقول بعضی حکیمان بست رت در آغاز

تجول **عقوبت** تحمل باشد در رت کریم باد شروع نده روز افزون

میکرد و در برزادت رت غائب می آید بعد از آن هر روز آینه

کم میکند و دوم برین مثال در بر کما رت زهره شروع میکند و در سردت

غائب می آید و بعد از آن کم میکند و نهم برین سئوک در میمنت رت

کف شروع میشود و در بست رت غائب می آید و بعد از آن کم میکند

و باید در سردت کم قوت میزند زهره در بست رت مغلوب میشود

و پنجم در **عقوبت** رت بزوی به کین می نهد و در بست رت

و ششم به نام **مجاذبت** خود میدورد و در بست رت ندارد باید که دیده

و هفتم **نهار** برود و غائب شدن یاد این جزا است از بسیاری شهورت

و از ترس **ایر** در خوردن و غم و غصه و از برداری نبت و از نشاء دری

و در وقت شام و در انجام طعام خضم طعام را بطریقه معکوس سینه
بجعل از دبا و غالب این شود که شد و همچنین غایت این زهره
از به است **از بنای** برای او را گویند که در وقت خضم شدن طعام گویا
و از زنده خضم نمود و تلخی و ترشی و از بسیاری حرارت و در میان روزه در
شب طعام و در وقت شبکی از خلاف اینی در عمل او زهره دفع کرد
و غالب این بلغم است در وقت آغاز روز شب طعام و کس که
بسی سخت از شل رفتار و غیره میکنند در اینجا بلغم غالب می آید و از عکس
این سلوک متدفع میگرد **فصل چهارم** در سبب وجود ایشان بدانکه شخصی
ادی باین جزای در بست است و استیامینش نیز از این است
که در اندرون چشم مفت کلام مفت گویند و مفت دات و مفت بلغم
مفت اوب دات و مفت تو چا و سه دو کینه و سید که دو صد
و ده بند و سید اسخان و یکصد و مفت جای موم و مقصد سرادیت
و چهاردهم پنجه و پانصد پارچه کونت و دت زده کند که در آرز جوار
اسخان جادارد و ده سوران موجود اند اما در وجود عورت بست پارچه کونت
و سه سوران از آن مقدار زیاده است از چه تفصیل اینها در کتاب

و کس

در یک موعده طولای در غوده است اما از قاعده مجمل میان میاید که کف طلا
اینست یکی کورت عدم غولن **هر روز** سینه چم روده پنجم
باشن خوج بنم اب متعانی بر یک یک کلا در بعضی خودمان دارند و مقام پنج
در سینه در بخت آن مقام انهم است و او را انما سینه گویند و بالای
جان بدو چپ مقام انش است که اندازه انش زیاد از مقدار کورت است و در
بخت آن مقام با دست **و مقام** از فرود است که او را انما سینه گویند
و مقام بول بدست است که او را امرز انما سینه نامند و مقام جان در اعضای ستان
است که با خون مخلوط شده می ماند و انرا در زبان هندی رود فر انما سینه گویند
و هر چه که هزارم حصه از سر یک سوی بیشتر است اندازه جانست هر جا که خون
از وجود خارج می کند و آن اندازه مقدار قاعده نه یاده تر بیرون اید و مانند همراه
ان خون جان نیز بر می افتد و علامت آن اینست که اگر خون نرگوریش
سنگ آید از آن هر که در حین بیان ترند و خورد علائمش بخرازی نیست
که همان برای خون فوکوشی را بر روزند و به سوراخ بنی ملاحظه کرده باشد
که خون جان آن همراه خون بیرون اید همان خون تازه را به جانزاده
چونند که اگر نفعی از حیات باقی مدعا باشد نیکو گردد و اگر نه لاعلاج است

پان هفت نکات

استخوان ششم بحاله اورا مغز نواستد بفقیم اسب مینه هر کس که اول طعام بخورد
در اول مرتبه بجهت نده از خلاصات اورس پیدا میشود و کورت آن
بول و غلیظ میشود باز رنجک تمام تلخه ان راس تذکور را بجهت پاز از
خالصات او خون پیدا میشود و الایش ان کف دفعه میشود باز خون خون
بجهت میشود از خالصات او گوشت حاصل میشود و کورت از ان میت و غیره میشود
و بهر فی مثال گوشت بخته شده از خالصات او پیدا حاصل شود و کثافت آن
که در تی که در خواست می بر آید میشود و از مید بجهت نده از خالص او استخوان
و در ان حرق و غرق است و جونی استخوان بجهت شود از خالصات او پها و
مغز حاصل میشود و الایش ناضی و موی و امثال ان است و جونی سبب بجهت
میشود خالص او این می است و در اوان ارج است و خار جوانی که در
نی زاید هم از دست و از اب مینه بالاتر بند بجهت مرسته ندارد و کورت از ان
ارج بعضی چکان گفته اند که این خوبی زمین خرد که در دست است
کحقی چنان شده که مطلقا کورت اب مینه نیست که او خالص حاصل است
طلا عا را هر زرتی در انی که از زرده باشند و ان مین کثافت است

همان

چنانکه از این سخن را بر سر بگردانند **دست او در دست** که او را
 در دست بنویسند همانند مثل اربعه و غیر آنست که میان خود بنویسند اربعه
 او را گویند که اینی است در مقام سینه که در اندازه هر دو دست توان کجید
 و خلف شکر او اجمالی **موت** است و خود عن سرد است و مقام المقام
 در زنگش سفید است و در وجه او قوت نشن و بر خاستن دو دست پای را دراز
 و کوتاه کردن بخش او است و بعد از این اتهام نذر دست بی نوزدین است
بمان موقت طبع بورت که او را موقت بود چنانکه در ابتدا است اول طلق بود
 بر چهارمین نام است که بهی از او پیدا میشود و دوم را الوهتا نام است که زنگش
 سرخی منلون است خال کج و منبره بود وجود از او پیدا میشود و سوم را شوی
 نام است که زنگش سفید است که بدایش برص از دست چهارم را میدانی
 نام است که تمام وجود سفید میشود و ستم را الوهتا نام دیگر است که کند بالا
 و در خن و کله و امثال این از او پیدا میشوند و مضم را استهوا نام است که جسمش
 مقدار در پنج سطر است ابابیس از او پیدا میشود **در بیان تفصیل هر دو کلمه**
 که نام و جوم پنج نسیم پنج نام اینها را در زبان هندی دو کلمه گویند و کلمات گویند
 مظهر نام خوانند و هر گاه که وجود را از آن گوید از آن نام کلمات نامزد کردند از علت

دگت و مکتو
 دو کلمه عبارت از خط

بعد از آنکه اینها را خوانند و هر یک را پنج نخ نام است و درین میان باد از آن
نابکه است و هر جا که دو کله با دیگر را میجوهر تو کند بر و صاحب عینه با باران را
هر جا که نتواندی بر و بختی منصفه و بلغم برود در وقت بارش است و یاد و یاد
خاصیت سلطانیت است یعنی از جسد کبکی با او و بار یک صورت است که در
سور انجمنی با بار یک صاحب و خل است و تمام سر و دارد و خشک است و بسیار
سبک است و چنان منسحق دارد است و مقابله در پنج جای است یکی با انش
دوم کونست در جانی که طعام منقوشه میشود سوم در سینه چهارم در کلوب و پنجم
اغضای و نام های باو که پنج اند اینست یک ایان دوم سمان سوم بران
چهارم آودان پنجم بلیزه هر یک را مقام بجا آمده ترتیب بالاست و تکیه را
تذکره خاصه که است و جلالت دارد یعنی به پنج کون مخلوط است و در کتب هم زرد
و هم نبل کلکون است و در س این پنج و کت است و طبعی که غالی ایبتر است
میکرد و مقابله نیز در پنج جای است **یک** در سینه دوم در ریه که سینه است
سوم در پوستی کونست هم از است سوم در جگر است که در اینجا با سینه کونست
و از رس خون حاصل میکند چهارم در چشم میانش که بینای چشم از است
و هم در سینه میانش که قوت حافظه و ترازید عقل از است **و پنجم** در ریه او است

بسم الله الرحمن الرحيم

مغزین نام است

دوم هر چک معلوم بر چک چهارم الوجله پنجم سادیک و
 مقام اینها تیرت یا سون است بلور را خالصیت حمایت است
 یعنی نت کون دارد و مرعین است و کران است و از ساس است
 صفای نام است و بند است یعنی عکس از پنجم است و تا میرسد
 دارد و رس شیرین دارد و وقتی که غائب می آید میخ میگرد و مفاس
 در پنج چهار است یکی بالای آن نینه دوم در سر سیوم در حلقه چهارم در سینه
 پنجم در بند و اعضا که قبض بطراف اعضا می و کشادن و بستن است
 و بیای هم از دست و هر پنج نام او اینست یکی مایکلدن دوم بویدن
 سیوم رس چهارم الوجله پنجم خورجک بیان نهصد که و غیره است
 که در تمام اعضا و وجود این نهصد که موجود اند که بند که سوزان و گوشت
 و پوست و عصب و از است و گفته اند با رابع است **لیصفه صف صادم است**
 مفاس هم بود در جان است هر کاد که در مقام مردم زخمی یا امثال و مثل
 و غیره بیدار آید خط همان است و زندگیش محال که در اوقت هم
 زنده است و در همین که که در این تیر و از است و در همین ان باشد
 که هر کس از راه خود که در اعضا وجود جاری میزند

عسر

و بیخس ذراتش صومع است و ده سوران که در کمال وجود مانند با بدن
می درخشند اینست و دومی و در چشم فرد و کوسلی و یکی ذهن و یکی مقدر
و یکی زبان بول **سوران** و هم مقام در سردارد که جسمه اش پوشیده
است لیکن بخود نشان او نمای بسته دوازی تو اندر سرفک **دس**
سوران در وجود عورت زیاده اندر اینست و پستان و یکی دهرن که در با
حل تو در یکدیگر سوای از می سوران خضه بار یک که بدان رتبه عرق صحت
مینود در شمار نیست و در پهلوی جانب چپ مقام پنجمی است که او را
سپرز خوانند و پنج رگها رگت با می بود و است است رگت با می بود
گویند که خون در راه شان در تمام وجود می کشد و در پهلوی جانب راست
مقام ششمی است و در آن مقام رگها نام نهمی مسکنتی دارد
و مقام رگهای جینا می که اب را در خود کشیده روان می سازد در کجایش
است و بعضی رگهای را بر گفته نام است و اب منی از او حاصل می شود
و مقام ترا و بدن اب منی و بول مقامی است معروف که فکله ادران
کجایش نیست و مسکنتی است که گویند است در مقام نهمی است
که در اینجا می باشد و مقام را در نندی زبان اولی گویند و بیست و نهمی

و در این در زلف بچیده است و استخوانی اعضای ام از آنست و باید
بمکی که در راه خود با جاری میزنند که هر یک بخار خود را
داشته قیام نموده باشند **پران نام باد** که مفاصل در زلف است
بسیار از جاری میگرد و کل سینه را با سس کرده در جان بالا میرود و از راه
ام الدماغ که پارلیب قرار از ادم زوش بخیران است و در بالای صغوم
و اگر است در میکند و از اینجا بمقام اندرون کاف و دماغ غیر سرد
که بعد استی بولا خوشید در میادی تجلیش پنهان باشد در اینجا چشمه
است ایست ایست که از قدم روح کرامی می تراود و حضرتش خدا
پرست بعد تلاش خون جلوی در آن مقام رسیده چون قطره ای این
در می یا بند از بس جاست بر میخورند بعد از آن **باد نکر** موافق برد
خوگند اینجا برداشته مرصوب میکند و از آن قطره زندگانی جازا پروردگار
بسیار است و این صوم را منی افروزد و متورستی وجود و قوت جسم هم
از است بمرکز مثال اندورفت او بران راه قیام است هرگاه
از **نفس** باد که در مردم بای بند نموت نمیکرد و کالبد از جان
نماند و بسبب این شدن او است که غایب این بسیار

نفس

دو کله باشد و کسبکه تو زبانی پران دارند که بر این بلاد را از خود
جنبش داده بر میخراهند تا وقتی که خواهند در آن مقام ایستاد
نظاره دارند و چون خواهند فرود دارند اینچنین مردم تا چند مدت در
نظاره اند که باید خود تو را باشد اما باز در پستی موت رفتار میکردند
همچناننداری در عالم پیدائست که در احاطه و قبض ملک الموت
خواهد بود **موت** چند کوشه حکم در حکمت **داروی** حرکت جزیره
در بیماری است که اگر علاج در موت در فوت است علاج مرض چکار
می آید و نفع در دفع مرض چه خواهد بود **جوابش** است که هرگاه بیمار
را غلبت غاب آید او در دفع آن نکوشد یعنی است که از چهار
مطالب معروفی خود خواهد ماند و آن هر چهار مطالب اینست یکی
ارینه دوم وهرم سوم کام چهارم موجه و شناخت **علامت** علاج
طلب و علاج را در ضمن این منظوم است که ایام مرضی است
نیکو خواهد شد با اینچنین در موت خواهد داد اگر امانی مرکب مشخص
بینه لوازم بشکی اینچنان ترتیب سازد که همیشه در سینه است
دفع مرض نموده در فصلی ایستماعی باشد ازین موصوفه در است

که چشم را علت در حق خلوص ساخته در عیودیت خدای تبارک
و تبارک مستعد کرده و عیایش دو گونه است یکی از نوع عدد و سبب
ترکیبات دوم از لوازم کرم بیال که بیجا انزال صورت و مینق
برود و ابست است **فصل پنجم در بیان بدایش عالم** بدانکه بهر آن
عالم و عالمیان از شخصی است که از خون و جلوه نامنزه است و این
قیام است و بدنام بهوشار است از سخن را بر عوارزه آورده است
و برکتش او نمودار در ذات پاکش جادارد و صورتش
مانند سایه اغباب است و پیوسته تا زنده نواست و نیز
از چه از جاد است ابا پندایش عالم از دست چنانچه از تاب
ورودشینی است که در جسد اصل می نماید و از آنجا
است که بر می خورد همچنان چون خواهنش بخون بچگون بران
به مشوره سید که جلوه خجالی خود و با نوع بکلیات ظهور دهد
بطایک از سر خواهنش مذکور که در سایه مذکور می افتد از
عالم بر بر می آید و این عالم را به پداری نقش بر آب است
منش باز بچ بارگیری است که بهت قیام ندارد بشو نشو

از پرانت مذکور در زبان اول هر که که بیدار شد ان عقل
بود و عقل در جسم حواسش است و ان عقل را همان است
کویند و از عقل مذکور بنگار بیدار شد بنگار او را گویند که دانشش
بجود بخود کشد یعنی این خانه از من است و اهل خانه منم و این
نگار را منی کرده ام و علی هذا القاسن همان بنگار را **صورت**
موجود شد که جلاست که او را است کون کویند دوم بنگار است
که او را از حسی خوانند پنجم جلاست که او را هم کون نامند
هر گاه که همان بنگار با صورت است کون و از حسی کون نمود
مثل که دیده از زده اندر می که او را حواس ظاهری و باطنی
خوانند و دل بیدار شد مثل چشم و گوش و بوی و چشمت
و سخن و دست و پای و مقوره است و دل بیدار شد و صورت
باریک است با بجز چشم جو که در مشا بده می افتد و چون همان
نگار با صورت است کون و هم کون مخلوط شود و بیست و یک مایه

آرزو پیدا میشوند و آن صورت استولی از بیخ هبوط آتم است یکا
سبد دوم اسپرئس سیوم روپ چهارم رحیمی پنجم کنده یعنی از ایمان
سخن پیدا شد و از باد سپرس عرفی ماسن کونین پیدا شد و
ایش روپ وجود گرفت و از روپ و سس و از قلمه بوی پیدا شد
این بر یک عمل خود را مثل کفن و دفن و گرفت و گذارتن و خوش
پند گرفتن جاری میسارند و آن بر کرت نکور را چند نام است شکست
و مایه و بر کرت فیکر است و فرغ و ننگه از ایمان ذابت پاک است و از
بر کرت نکور این هفت بکرت اندکی عقل که او را ایمان تب
گویند دوم نظار و سیخ تن ماز از این هفت جز از و پیدا شده اند و از
سیخ تن ماز و هفت جزئی دل پیدا شده است و از سیخ طیبان نشان زده
بکار میزند و یکا سبت و چهار تب اند که وجود را اسکلانی از ایمان است
بعد از آن روح کرامی جهت زمین تماشای جمال خود در طابنده ناظر
میکرد و طریل بمره او می باشد چون کلکهای نیک و بد و صواب و عرصواب
انجمن و عقل می آیند بدان عملی پستی بند معقول خود میزند یعنی
دشمن بند همن می افتد و آنی گرم و عملی از شراید کام و کرده و موه
شهرت عصبه حجت

دو سینه و از نذات نصف پیدا می شود هر گاه که کسی آن نذات را بست دست
زده شود پس زرد و خرد و نازک است اصل کدو و از عمل های خود خلاص در یابد
و این جان را خوشتر از سبزی و سستی وجود است و اندو یکس از علت است
ازین غم ز زبان و چکان علاج علیت های پر داغته اند که جازا عرت از
تن نیست این قواعد بیدانش جهان بقوا بعد محکم گفته شد اما در کتب است
و یک مفضل است **فصل ششم در بیان وجود گرفتن خود جهت قوت**
او از آن موافق نیست و سال و علامت هر سه دو کبه بر آنکه هر سه در کتب
حلقوم میزدن خشتی بر آن نام یابد او را در مقام اشه می آموزد در اینجا
شش رس پیدا می شود در این صفت خود بر سه رس صد بار بخورد
گف یکف بدی اید بعد از آن با چک نام صغره او را نام بخوبی زد
در نظام بخوبی شدن ریش رس پیدا می کرد بعد از آن سماں
بوسلت که استی تمام رک بر کجاش می آموزد و در اینجا
رس شده خضم می شود که در آن مقام اشش نیک بجز رس خالص
از دمای رس می شود که خوب بخورده باشد بقیه اذان مقام نامده
انم می شود همان ام اگر آنکه اندک جمع کردید باعث انولع علت است

اما رس که بیک بخته زنده دست بخیزد و در غن می شود و تمای
افتد و یک وقت با قوت می بخشد و دود وجود را از
پرداس خود تازه و سیراب میسازد و هرگاه که دانش جوع در تخم
انگولت صندان قدرت نبرانند باشد **بعینه منبر اکبر** باشد تمامی غذا
سخت تر است از سبب رس قوام خواهد داشت و بنیاد امر است امکان رس خواهد
بود و بود که از جمله هر دو که در آن زبان بیامیست آن دو که محدود
معاون او گردید و موافق طبع مزاج خود علیت برپداورد و در مقام
پلو رس پلو رس یعنی جایی که در بنی اعتباری حضم می شود و محیط انگولت
واقعه است که در زبان هندی تر می خوانند کار نام پر مای است
و گوشت را سبب جینی سیوم را اگر اهل هرگاه که بعد از بخته شدن غذای
بخته کنند از رس بنی می باید **بابان** باد از از فرومی ریزد و آن
در زبان فقیهت و معتقد بیرون می افتد و آنچه خالص رس سید است
ان **رسین نام** باد بود و حالت همان محیط انگولت در تمام وجود می
گشته اند و در نخل نام نخله از از بخته شده خون حاصل میگرداند

مس

و همین موال خون هم در تمام کالبد می گسترده و آن خون که نیکه جانست
اگر چه بشیرین می شود اما در وقت غلبه اسیدن ترش می گردد بعد
از آن بمبدان حیوان از خون گوشت و از گوشت میزد و در میزد اسخوان
و از اسخوان مغز و از مغز **بیش** حاصل می آید نیز از یکماه مرتبه
بر تیره رسیده بکلی بمضم و آب منه لباس بسته می پوشد و بمرس سکه
در وجود مغز بعد از تمام شقیق و از خون حیض نمودن میگردند
از جوشش ششوت و کمال اتفاق مردوزن هم اغوشش و هم خورانی یکجا
میکرد و طالب مطلوب می بنویند از قدرت سبحانی است با خون
حیض در نیم مخلوط شده که در بسته میگردد و حمل قایم می نماید اگر است
از اندازه خون حیض در وقت که خوردن با هم زیاد باشد **بیشتر**
تولد کند و اگر برعکس آن باشد دختر که وجود کند و از هر دو حیوان
و برابر باشند محنت زیاد که زندگیش صورت موت **بیشتر**
خورد که از آغاز تولد خود یکماه تمام کتد از او دیده تر یا ده از یک **بیشتر**
چون دو ماه تا خود انجام رساند مقدار دو سعه بند هر دوش قاعده را یکسال
انجام رساند و یکسال را موافق یکماه باشد بدهد و تمام نروده سال از
هر سال آینده اش یکماه افزون کند یعنی نروده سال را نروده سال
وزن نرادی بدهد و زیاده از آن نکند **تا مقدار سال** خوب از مقدار سال

انجام

قدم

قدیم خود برون نهد باید که از قواعد سابق قدری قدری کم کرده بخورد
اما این وزن را که گفته شده است باید که دستهایست چون یا خلک یا کوا
یا دانه بکار برند اگر طایفه یا کنگار ^{مطلوب است} باید که از وزن مذکور
چهار مرتبه زیاده کرده موافق ^{همراه} نسبی نماید **و پنج که از ششم** مادر
خود تولد نمود چنانکه ذیل بر بیان نیست ^{بهر} کسی که در این
حجرت ^{بهر} کز در چهارم بتل مایدن ^{بهر} چنانکه در پیش در مقصد
قبلیه را ندان چون بعمر پنج سال رسیده است مضمضه کنانیدن را در خورد
نشدت ^{بهر} نصف سال چون از نصف سال بگذرد ناس و اسهال ^{بهر}
و این ناس و اسهال همان مردم بند کند کم از آن نرزه ^{بهر} ساله نباشد **چون**
ساله شود در مجموع ^{بهر} همراهی کند خوردی و نادانی اندر آغاز تولد تا ده
ساله ^{بهر} پیدا شد و افزونی کالبد تا بیست ساله است **وزینت** ^{بهر} چهره و خوبی
تن و جوش جوانی تا بیست ساله مقرر است و افزایش قوت حافظه تا چهل
سال قیام است و خوب بودت عرف تو جاتا پنجاه سال و بینای چشم تا هفت
سال **و این** ^{بهر} تا هفتاد سال و قوت رفتار تا هشتاد سال و قانون
حفظه تا نود سال و کرم اندری تا صد سال این مدت **زندگانی** ^{بهر} است **بیت**
توانست مسکن خوردی پید و سال **تر** ^{بهر} ازید کالبد تا بیست سال

نظم بخوانا باشد تا به جوانا: فرایش حافظه تا بصل بخوانا: **بسی** البته به پنجم چون
: **خطر** کلبه بپوشی کشیدی **بصورت** چشم تا نشت است تیز: **بعضا** دان ای
: **افند** از خیر: **بانه** پای ز رفتاری به نشتاد: **نود** اند خرد از تن در افتاد:
: **پنجم** موت را کس ندیده: **به** بین این بود چون در صدر رسیده: **علامت** شخصی
که طبیعت باد در باد و خوفه یاده دارد اینست: **تنگ** چشم و تن خنک و سارگی
: **نود** کم حوی زیر آنگه موی: **به** پرواز بینه تن خود خواب: **علامت** باغ
: **بگفته** کن اندر خواب: **علامت** صاحب **بلغم** است **خود** مند خورشید هم
: **خمن** که: **نود** زرد مویش مهمل چو ذاک: **سببی** نور و باره بیند خواب:
: **نشانی** بدان **نیمه** یابل باب: **علامت** **بلغم** است **ایست**: **اهل** بلغمی را
: **علامت** شنی که انواع ادراک باشد در **سیطری** که بود در تنش
: **بر** غش تن و موی هم ناختش: **بود** دست و روز هم در **سباب**: **بسی** چشم
در یا خواب: **چون** در که علامت دود و لکه پاره و لکه خود ار کرد و
: **یابل** همان دو باره خواهد بود **علامت خواب** و غری **ایست** که چون هم کون و بلغم
پایم مخلوط میشوند باعث غلبه خواب میشود و اگر با تنگی می آید و بیوشه پند می
کارد **ار باد با صوفه** و می خورد مختلف الاوام حاصل میشود یعنی صورت **بر** را و
بیان **نشان** رفت اگر اتفاق باد و بلغم هم کون واقع میشود **تیم** خوابی پدید می آید

یعنی

معنی از کلمات بحواله کتب فرود آید و بار بحواله کتب محال است که در کتب
هنرمندی سند را خوانند از مقام سینه اوج که کم میکرد و کلان با کلاف فارسی سید امی ابر
کلان او را گویند که فلان سینه جز با بل و سینه با سینه در اثر لرزه شکم و از غلبه دو که و از
مخنت کمال نیز از این و با قوه ظهورت سینه به علامت **خیمازه** اینست که خون دیوت
با همراه بلغم غلبه میکند سستی در اعضا می آید و در وی از یکدیگر جدا گشته و معنی
خواب میگردد علامت **عظیه** اینست که چون او دان نام با نوبیا بر آن باد همراه میکند و بلغم را
بر وقت بلغمی بر بند ترزه در اندام رسیده او از راه بینی بقوت طام بیرون می آید و گرمی چند
علامت ارونه اینست که چون او دان نام با غایب میشود غذای را با بلا برسد او را
در تحت خف کرده خود کرده خوب بالا میبندد او از زور حلقوم از سینه بیرون می آید از این باید
بالا نباشد می اندازد از او زبان نهدی و کار گویند **فصل نهم در شمار امراض که با انواع طریق**
ناز و اندام در علامت این علمی دیگر است اما بقواعد مجمل نامهاش را در قلم آورده است
علامت بیست و پنجم است یکی از غلبه باد پیدا میشود دوم از تانجه سوم از بلغم و رتبه از
انفاق دو دو دو که مثل بلغم با باد یا بلغم با تانجه یا باد با تانجه پیدا میشوند و نهم از نسبت وان
اعتدال پسینده گویند است و بیج است بقواعد یکم معروف اند که از آنست است
آنست او را گویند مثل اسیب دیو و بری یا از غلبه ترس و امثال این پسینده
امتیاز وقت که نهم است سه از آنجمله از غلبه بود و که جدا گانه است چهارم

از اختلاط جمیع از ترزاید سوکه و اندوه ششم از از وی دهم است و مضموم
از خوارش بر سر و هیبت **بیشتر سنگ صنی بنوع نخست** سه از آنجمله از بد
موزی هر یک در یک است و چهارم از سپینات موم از کثرت آنم است و
پرواها نام علف چارگونه است سه از جردخانه است و چهارم از غده خون
پدیدی اید و بد عطی طعام که با اسم اجرن استهداد رس نوع است یکی از
غده که از ریشته نامند دوم از تخم پیدا میشود که او را بد کرده گویند
از بلغم است که او را اجرن خوانند و اجرنی که از رس پیدا میشود را اجرن
اجرن گویند و آنکه نام مرضی که هم از قبیل اجرن است سه گونه است
یکی از با نفوم از صفرا سیوم از بلغم **سیومی نام رد که** غیر سه گونه از جردخانه
است و دونه کابله نام خود یکی است که لاغله است و بلبنها نام نیز
یکی است که علاج در دفع آن چندین کارکنانند **با سیومی**
سه از آنجمله از هر یک جردخانه است و چهارم از بد اموزی خون سیومی
ششم از میراث پدید که اگر کسی بکشد در رسیده است و جرم میل نام مرض
سه نوع است یکی از باد دوم از تخم سیوم از بلغم و گرم در و جرد زرد هیبت
دو گونه است از آنجمله دو گونه در بیرون کابله اند یکی پیش دوم حردت

است که تمام آنها در تمام جسم است اما اکثر در سر می رسد و دست
دو کوبه در این خون وجود اندکی را تمام است اینست دوم
هر ذرات که در سینه می باشد سلیم اثر او او چهارم او در سینه است که
برود با سجد اند پنج چور و ششم می با کما هم نولند هاشم است نهم
نهم است سوزش و هم زکات بدنش باز هم رو نماید و دست دوازدهم
بوده نیز و نیز در کون به چهاردهم که در غایب می باشد باز هم یک
ششم می باشد مقدم می خون هر دو هم سو سوزش نور هم که در دست
استنیک برقان **برقان** به کون است سه از هر یک جدا گانه است
چهارم از اخلاط پنج از خوردن طبع بعد می ایند و کثرت باد می است
از غایب می ایند او را گفته کون باد کونید و مملک هم می است
یک است سرخ است یا فوفانی که از راه دهن و بینی در گوش
خون جاری شود و این از تر اید بلغم است دوم تختانی است که از
راه مقعر خون روان شود و این از غده باد است و سوم است که در هر دو
عاقبت سر و خون بکشد **دو** سرخ کون است سه از هر یک جدا گانه است
چهارم از رخ کون رسیده باشد پنج از کین دماغ و در سر کون است

دین را در زبان هندی کبی خوانند سه از آنجا که هر یک جدا گانه است
و چهارم از اصطلاح پنجم خواهد چست سدا می شود که و بر اندرون سینه
بر روی که از مثل گمان سخت تر کشند و میزان تر قیده باشد
و نو که برضی ستنش نوع است یکی از تراید دوم از افزونی
مباشرت سوم از کثرت غم و اندوه و نو که چهارم از غلبه دم سخن
از خفت و قوت که زیاده از اندازه خود بعمل آورده باشد سینه از
ضعیفی و تنگی نفس که از راه او اس خوانند بیج وجه دست یا کبدر
نام دوم تک سوم آورده نواسی چهارم مها نواسی پنجم صلب کواک
که کرات مرات مدد است کند و این درض و زیر است زرد باست بدق
رودک هک یک بیج نوع است که چند را دوم را بی سوم که چهارم جلا پنجم
مهی مند کن **مند کن چهار طبق** است یکی بکم که آن از باد پیدا می شود
دوم سنجین که از تخم بر پدی اید سوم مند که از بلغم حاصل شود چهارم
بسنکه که از باد و تلخ و جو همی که **دو جک** بیج گونه است در جک از کونید
که طبع به تبادل طعام رغبت پذیر باشد سه از هر یک دو کله جدا گانه است
چهارم از اصطلاح یعنی سبناست پنجم از کربنی دل جدا می شود **فی صفت**

سند از سیریک باد و زنی معروف اند چهارم از سننات پنجم از زردنی که شکم
ششم از قلن که آورده در زبان هندی ملان گویند **طمان با کاف و قاف** مثال
است که در آن چیزی مایل نباشد به طبعی که گویند که پارچه از آن ترش
برفت و دو شش انداخته است و جفا از او نیز میگردد و مغم از صل
بیدار میزند او از طعم شش نوع است سه از هر یک جدا گانه است
چهارم پنجم پنجم اصطلاح ششم از دق بود از میوه **شش کی شش کی**
یک از او دوم از پنجم سیوم از بلغم چهارم از سننات پنجم از دق ششم از
روپ سرک و صی پدید آید **بهره چهارم** که از باد دوم از پنجم
سیوم از بلغم چهارم از سننات پنجم کی است هر دو را گویند که گوی
خود را بر اسپا که پنجم گوارا بیند که خود هم میگردد و آن خلیل دماغ است
و نند را که است و عوایب نیز در احد است و سننات پنجم مرض یکی است
و قلع یعنی حکم دارد بر همیشه مفید گویند است سه از هر یک دو که جدا گانه
است چهارم از تراید خون پنجم از سزای ششم از خوردن زهر مغم از دق
گویند همیشه بزرگتر تمام نماید از و در آینه نام مرض بیدار شود و آن چهار نوع است
یکی از او دوم از پنجم سیوم از بلغم چهارم از اصطلاح و بر تمام علت است

سند از سیریک باد و زنی معروف اند چهارم از سننات پنجم از زردنی که شکم

سند از سیریک باد و زنی معروف اند چهارم از سننات پنجم از زردنی که شکم

و با تا چیده نترک است و مانا بهرم و مانا کلمات نیز تمام خود معروف است کوش
عرف و ادهفت کونه است **کی از وقت پت** دوم از خون سوم از
نصفی چهارم از تخم پنجم از دما تب چه ششم از رخی که در جای درد کار
شده باشد هفتم از درد زدک که در معده خون بسیار عالی کی اید و شش
و مست که او را در زبان مندی او تا خوانند سشنش نوع است کی از یاد دوم
از پنجم سوم از تخم چهارم از اضلا پنجم از رخم کار ششم از تخم پنجم
در جهت از حواصت دیو و پری می شود سید و صبر است که از اسب که دوم
از خوش نسوم از کیز چهارم از کند هر پنجم از چه ششم از تر هفتم از بر دما
رشد هشتم از جن نهم از کوه کوه کوه دهم از سده یازدهم از بر درد دوازدهم
از صاحب جن سیزدهم از پت چهاردهم از اهل آب پانزدهم از اهل کوه
شازدهم از اهل صحرای هفدهم از بر هم و اهل صحرای از سیاه نوزدهم از
کتاب سیم بیبال صرع **صع چهار نوعت** کا از یاد دوم از تخم سیم از
بلغ چهارم از اضلا **این با چهار نوعت** بطریق ایله است کوه
هفت نوعت **کوه** از هر سه دو کوه جدا گانه است
و سه از اینر ش و دو دو دو کوه موز است هفتم از سیاه هفتم از اتم

بیزم

دوم سوم نیز منتهی است بطلاق ایضا ان در دو اول یک است و حضرت
ت سول هم یکی است او در او ت سیزده گویند است که یاد غایب آمده و یاد
در وی یکی از استاد دوم از غایتی سوم از خواب چهارم بر او اس سیم اوقتی
ششم از همین هفتم از چهاره هشتم طار روح هم از مرض دهم از آب
نهم از دم از آورده سنبات دوازدهم از یاد سیزدهم از ل در عرف
چهارم در مری ایهاره گویند دو گونه است یک از آن نهم دوم از بلو است
پیشانی نام مری است آورده که هم یک است بر دو نام مرض است
در سینه مینود و سبج وجه است یک از یاد دوم از پنجم سوم از پنجم چهارم از اختلاف
سج از کم او در نام مرض در ششم هفتم نوع است یک از یاد دوم از پنجم سوم از
پنجم چهارم از سینه سبج از آب ششم از سبزر هفتم از ذوق هشتم از مقود
یاد گویند که او را کلم خوانند هفتم نوع است سه از هر سه دو که جدا گانه است
دو سه از این شش دو دو و دو که و هفتم از سنبات ششم از زکات بیست و بی بی
که او را موثر گاهت خوانند سیزده نوع است یک از یاد دوم با سبب سوم
بیست و بیست چهارم موثر گاهت پنجم موثر چهارم ششم موثر هفتم موثر سبب ششم از
روشن بدت هم بیست کند

سبل بول هفت نوع است - از هر یک جداگانه است چهارم از
سپتات پنجم از کین آب شست ششم از کین تلخ هفتم از باد ششم از
شک مثانه **سبل متبذبه** چارکوشه است سه از هر یک دو کوبه جداگانه است
و چهارم از آب شست بر سه **بر میو بر کونه است** ده درازان بلغ است و شش
از تلخه و چار از باد است. انکه تغلق به تلخه دازند اینست یا آنچه بر میو که رنگش
مانند شیر و شکر باشد دوم سودا بر میو که چون مثال شراب باشد **بر میو شست**
بر میو چهارم سندر بر میو پنجم شکر بر میو ششم او که بر میو هفتم نمک بر میو
هشتم نیک بر میو نهم سکه بر میو دهم تر بر میو این ده کوبه بر میو از آن
بلغ است و انکه تغلق به تلخه دازند اینست یا سخت بر میو دوم دراز
بر میو سوم نبل بر میو چهارم رنگت بر میو پنجم کشتی بر میو ششم چهار کوبه
این شش کوبه بر میو از آن تلخه است و انکه تغلق به تلخه است اینست
کا است بر میو دوم با بر میو سوم مجا بر میو چهارم مد هو بر میو سوم
مرض نام خود یا است بنده کا نام علی است که مانند دانه عدس بر وجود
جد امینودوان ده کوبه است یا سه او کا دوم کچم کا سوم بو ترای
چهارم ششانیست پنجم مور کا ششم سر کله هفتم جانی هفتم مدار کا نهم درت

دوم میدانم مرض مخوفی است **داس نکونه است** سه از هر یک
دو که جداگانه است سه از اتفاق دو دو که و نفع از سنبلات
هشتم از رخ هم از زرد **نخورد** نام مرضی کی است و کند بالا نیز گاه
و کند الجب کلام سلی است که نه نام علت که از قیاسی وصل است
نخورد است سه از هر سه دو که جداگانه است و چهارم از رکت پنج از
سیوم از اسخوان نفع از رکت هشتم از دمل نهم از سنبلات **نخورد**
نوع است یک از بود دوم از نیکه سیوم از بلغم چهارم از خون
پنج از رکت ششم از سید و **نیل پای سه کونه است** کی از بود دوم از نیکه
سیوم از بلغم بدرت نام علت شش کونه است که از بود دوم از نیکه سیوم از
بلغم چهارم از خون پنج از سید ششم از سنبلات و **نیل و نیل** پانزده نوع است از بود
دوم از نیکه سیوم از بلغم چهارم از خون پنج از اضغاطا و سه از اتفاق دو دو
دو که معروف اند و دوم از رکت بیست پانزدهم از رکت بیست و دوم
از رکت کف سیزدهم از بود پت رکت چهاردهم از بود و کف رکت پانزدهم
از پت کف رکت **سیه بون** که در انواع و نیل است مثل نوع است یک از
طهیت دوم بیسی سیوم چمن چهارم پهن پنج بر صلیب ششم مهر ششم نهم

بهدارت ز فید ما کونت دو نوع است تا چینی ایکنه دوم نشتر ایکنه
است نیک یعنی نیکسکی اسخو از انست کونه است تا بهلینی دوم
پشت سیوم بزرگ تا چهارم بر نیت پنج بخت ششم ز جگت صفت
مضم اوهوک ششم شده پهلینی پس دکره که او را تو فضا انشی گویند
چهار کونه است پننت دوم ات دکره سوم و در دکره چهارم
سیمک **مندی مرضی** منج نوعت من از بر سه دو که جدا است
چهارم از سنات پنج از زخم پیغام **پهلندر** منج نوعت تا است بون
که از باد است دوم دشت که کو دان از صفرا است و سوم بر سردی و
ان از بلغ است و چهارم ریح که ان از باد و بلغ است پنج بر جیبی که
ان از باد و زهره است ششم از بلوغ که ان از بلوغ و زهره است هفتم از
خوانند و ششم از اکنت که ان ریح رسیده پانزدهم سکادرت که ان
از سنات ادب و نس که او را باد و فزانت گویند پنج کونه من از بر سه دو که
جدا گانه است و چهارم از سنات و پنج از خون است مید بر بوطامه
که ان علت در است پد این نو دسبت جدر نوعت یکا بلوغ و دوم
کرهنت سیوم نوزت چهارم او منبه پنج مردت ششم ختت بونک

مضم

مغز آینه گاه هشتم سر کله نام تو کجا که دم او پاد کا یا ندم مانس با که
 دوازدهم اسیر کس مان سیزدهم برده مس چهاردهم او تم پازدهم
 مانث ریدت زدهم بو کجه طامفدم بنیوده سهکله نردم اچی نوردیم
 دلنا ریدت بیستم برده بیست یکم کنی کایست دوم تل طاکا سبب سوم
 زوده بیست چهارم پرورد کا **برص نردم کونده بیست** یکی کایا که

که ان انباده است دوم اود تیر که ان از ره است سوم مندل که ان
 از بنم اینت چهارم بر جکا که ان از یاد هیوا است پنجم رکجه که ان
 از بار و بنم است ششم بیاد کا مغز سید هی هشتم کتم هم اس دهم دود
 یازدهم کاج دوازدهم بس هجدهم سیزدهم مها کوشت چهاردهم جرم
 دل پازدهم پوز هر یکت نردم سارک مغفدم کالک که ان از بیست
 نردم شورک یعنی سیندر ص وان نردم دد کجه سید ای اید

بهدر برص نشت چهار نوع است وان اینت سر کرا اید اندر کا
 انباشکا بترت انخی پراه و نستر و بملک کچی نل تک کرده بی نلک
 جو بر کجا بزار کا کدر نلک نیلکا حال کد موب رت سجا جبت من
 بهر ش عوف مغفد ان ددهغه زود در کود کونکف کونکف انت پند

کشتیک مل من موکه دو کله کجا بر کس کچو کتده با کمان کد ماب روجا
بیلک وان چهار گونه است سه از هر سه دو کله یا از کت پت
پیش هونک مینت گونه است سه از هر سه دو کله و سه از

از سنجات **مرض بر بنام** نه گونه گونه است سه از هر سه دو

و سه از هر دو دو کله منعم از اختلاط هفتم از انش لوتنه نم از هر سه کین

ادویه مرضی دو نوع است یکی از بادیمت دوم از بلغم و پیشه بانه کت

هشت نوع است سه از هر سه دو کله و سه از هر دو دو کله و منعم از اختلاط

هفتم از غلک خون **فصل هفتم در بیان بقصد امراض که تغلیق بر دند**

جدا گانه است بدانکه اما کله مرض بعضی در یاد اند شمار آنها از اندازه

شمار بیرون است لیکن آنچه حروف اندامیت و ان هفتاد اند

اچک هوز سینه یعنی اسخوان پنج جمادی شده باشد آورد است

سرا کله یا ه نام اند نام بارش نول کله که بعد در دگر دند تانک

کله نام دوجو بیج بیجده چوا سته اردت که روی کچو شو بجمالت

گردنت شریکه بنیا سته نلب بین نیا کلای کله می نونی کتخ تا جاد بر کله

کودک که کله بته یعنی فزه شو بنوا جی او با هو اینان بر نام نام بار کله

کشته

گفته دهونس انکه بید انکه بولکه من منت لکلیت استهلا برکت
بمن کوچ توکن انکه پدا انک مول سنکوه استه روچه انک
انک مهرنش براه بدجهان عازید کتلی عولتو از کار او مشهور انک هرکه
سراوید ترب کتب کارش عور مشا و نایه انک ساه کردن بر لای صبر
بسیار بید ندرناش بویذناش دوریش بل چینه ات پریش عو اریش
بسیار عو کارش عو عو کردد انسو صیب عو دل چالی کتلی عو
برسیایه برواد عو کن کلبه لکلیت عو مهت اد هما نمیش بروم هرکه بهتر
نود کندو اطالک عو فارناید سیدالسا ابروت کند باکن درش چینه
انچه رضی در نعلن صورايت فتوان شمر د اما از نخدمه چهل مشهور اند
توان اینست دهوم او کله براه استاقت عو در دهو کوی ات برم کانان
گفته نوکه مولک نوکه اینت نوکه نکلر است اهل پلتر است نوید انک باکی علم
هرت پر نوت عو بر سر دادن از میت سراد علم بانج حسب طارکت در او
انک در تیغ عو تر قیده ما لوه کند دست دور کننده عو تر تا ارت عو
نب هولن عو صیب نیر مویذنت عو بیت نیکه شج دیو که عو از روشه بدین
کناره و انس ترش عو قلبو انب بدو اوب کار تر ساد عو انکس بهی صیب

۲۰
بجز مشهور

بجز مشهور

بجز مشهور

منده کن اندامی که در او عروق است مندل نه هست در آنجا
یعنی بیع نیست بسیار اند اما ظاهر اینست که بیست اند شند در آیت ندره کورد
بکتر بدین مکه لیب لاسرا و صحت الیکن لویب لویب لویب لویب
اش ایها لکت ایها ات تشبیه لکت نورا ات موثر الکتب دمنده ابرو
کشتور الکتب که کشته نشد لویب لویب **مرض خون ده** است کورد و لکت مندل تا
ارکت بجز صحت ارکت ادرار لکت سود طاعتش رنگ ادر کرده میزند
پاک بداند که نام مرض هر اعضای را چون خا ما از علامت بود سبب افزونی
شرح نه نوشته شد و مجلات اینست که در دهن مفقود چهار مرض است
ده مرض دندان و یازده بلب و دوازده به دندان طلان و شش تنه
تعلق دارد هفت مرض در کام و نوزده مرض در طمو است و هفت مرض
در راج دهن و نوزده مرض در گوش و هفت در بنا گوش و پنج مرض در راه
گوش و نوزده مرض در سینه و ده در سیر و نه در ریه و نود و چهار نوع مرضی است
نوع مرضی تعلق در مرد و هفت مرض تعلق به عورت دارد در پستان عورت
نوع مرضی است و مرض پیروت نامدار است و بیست و دو مرض در طلان
تعلق دارد که از آن تو متا بدان گویند **فصل نهم در بیان زهر نیش**

وان که **نوع رشت** یکی بنیاتی که او را استخوان خوانند که دوم حیوانی که
او را حکم نامند سوم علی که او را کرتیم گویند و این بنیاتی نه گونه است

چنانچه نامهای آن از کتاب دیگر باید داشت و **حیوانی مثل مار و گوزم**
و عنکبوت و عریان باشد مقام اینها بعضی را در جا بول و بعضی را
در ناخن و بعضی را در جوی و بعضی را در نظر و بعضی را در غایط است

و این علی دو گونه است یکی را که نامند دوم را که هر دو **مستحق**
میباشد بوی این هفت هر در کیفیت نبات و بعضی زهر در ادب است

یکی در آب که در اینجا بزرگ و بزرگ افتاده یا پنج و آب آن مقام بدر
نی آرد و یکی از کوچ و پیا از آب نود یکی از زمین فته یکی از پله
و امثال این کیفیت از چهار جز است یکی از نور پاری دوم از

سیوم از گوزم چهارم از پیلید **فصل اول در بیان تفصل خوب**
که نهدی از اکلاد هر خوانند و این پنج نوع است یکی مستحق و البقره

یعنی از هر چیزی که پشیره او را بسوزن کنند و او را در زمان نمد رس
گویند **دوم** مسحوق یعنی هر چیزی را که از آب مسحوق کرده نه چند آن کنند

نه سخت و آن را در نمدوی ملک نامند **سوم** جوش ب یعنی چیزی را

که در لب انداخته بچسبند باب او را بطار بر بند و از آن کا دهم کو چند **پارام**
پهانت بر خیزی را که در اب تر کرده در زن شیره او بکشند او را
پهانت کو چند **پارام** این شیره بچسبی را که در اب انداخته در تمام
روز شب در افقاب و در شب نم بکشد و صبح او را بطریق **پارام**
نایده بطار بر بند و آنرا در بندوشی هم خوانند این هر یک دار او و
عمده **پارام** است جلد از ناقص خود او نیز است یعنی از شیره **پارام**
بهر و از سحوق چوشاب و عا هند القاس نوع **اول** طریق شیره
کشیدن بدانکه هر ادویه را که شیره او مطلوب است بیارد درخت تازه
که گرم خورده نباشد بنابر یک کوفته از پارچه بکشد و شیره او را
بطار بردار همچنان از جری ادویه که از طریق کوفتی رس او بیرون
نمواند آمد که آن قدری سخت باشد پس باید که آن ادویه را در آب
متضعف انداخته تا مدت بلندی نور بکند از آن هر چند که رسی
در اب آمده باشد از او بگیرند و در عمل بندند و اگر از آن طریق هم
شیره بیرون آمدن محال باشد که آن سخت تر است باید که او را
در اب که از شیره در آن زیاد است انداخته و جو شیده **پارام**

و در کارهای غیره بد آنکه اگر بشیر در کوفتی گرفت است و زن آن
مقدار نیم میل که یکدم بوده باشد باید گرفت و اگر سوای آن بطلق
دیگر بیرون آورده باشند یک میل بگیرند و نیز ضابطه مورات که اگر
در شش ترکیب بشیر شده یا مغزی یا قند سیاه یا کبار بازیره یا
فلک یا روغن زرد پیروغن گنجد یا چورن انداختن ممکن کرده
باشند یا اینکه وزن آن زیاده از یک کتول که ذوق کند بوده باشد
نه اندک و چنانچه مثل است **نویس** که رس طلوی باشند دو تا کت امیخته
بدهد بر میوه همی دفته شود **نویس** بشیره اندک همراه چورن زر جویت
شبه یکجا کرده بنوشد بر میوه تر گشته **نویس** بشیره با آب گلی بنوشد
رگت پت دور شود و پت و حرقه و چینی و برقان و گنول باد و پت بلخی
دفع کرده **نویس** رس طرا فیل باشد بنوشد کتول باد دفته شود
ورس داربلد و رس سبک پورس اگر باشد امیخته بخورد هر یک
همین حکم دارد **نویس** رس بر که ذاکر که او را تلسی خوانند اگر همراه
میوه بخورد پت دیرینه برود رس کومیه همین حکم داند **نویس**
رس جامنی درخت یارس درخت اناره یارس اندک که رس امیا از بر که

گرفته باشند **چراغ شیره** که گاو یا همراه شمشیر یا همراه روغن زردی
کرده بنوشند رکت ایشان را بر عیند فوت ناکه باشد بسنی که اید صبیاید
بنویسد رسی پودت درخت کوده بنوشند همین حکم دارد **نویسد**
رسی پودت کوده و پودت از لوبه کوز قیامت ایشان دفعه شود **نویسد**
شیره ادر که باشد یکی کرده فرود آید ادر بیاید رود و دره و اس و دره
و دره و اس یعنی تا خواهنش طعام و بیش دفعه شود **نویسد** رسی کوز
و جو اکیا بنوشند درد پهلوی و درد پینه درد قیف و باد شکم این یکی درد
دفعه شود **نویسد** رسی ستاوری همراه شمشیر پودت نذیب درد شکم بر جو
نویسد رسی صبر خرف کنوار همراه زرد چوب جوز دعت پهی و
ایچی مرضی دفعه شود **نویسد** شیره که و عرف التوطا که او را تو بزی خوا
مقدار در دپیل بگیرد بنوشد و ایچی و کند مالا و کنول یاد دفعه شود **نویسد**
نویسد رسی براچی باشد و کوبته جوز د انواع جنونیت که او را و نما
کوبند دفعه شود **نویسد** رسی سهپته بار سنگی بار سنگی سسنگها همو اگر همراه
شیره و کونیم جوز د همین حکم دارد **نویسد** رسی سرس شکر کم با سرسج جوز د
تا نصف روز مرا و من نماید در دردم سرد در دیم سرد **نویسد** شیره

بافتن سیاه بخورد بپوشد که از خوردن کوردم بپوشد
دیک زخمی که با او برآمده باشد و وقتی از تراید و غلبه خون ان مقام
در او بکنند باید که رس لکین بنوشد و حجت باید و این در رو با کل در خورد
طریق بت پاک که از قابل بویس است انبت هر چیزی را که زپ پاک کردن
مطلبه است او را سیمیده تلکی و از بکنند و او را در یک به پیچند و بالای
او ص ساله مقدار یک انگشت سطر یاد و انگشت بپس کنند و در آنش پیچند
با جگه دشت اندازند چون زنگ که منگور هم رنگ آتش گردد او را برون
او در در همان زمان کوره را سکنه رس از او بکنند و در عمل بکار برند
و از برگی که ان تلکی را در وی پیچند از درخت بر با از درخت جامس
باز از کنهاری با از ایند بکنند و این رس را که از پت پاک بر آورده اند
نوزن یک پل بکنند و مقدار یک لبر لبر یعنی **که ده ماشه را گویند**
در آن شهبند اندازد و بکار بندد اگر در تلکی منگور مویز آمیختن کرده پاک
باید مقدار یک گول اندازد چنانچه ملبوبه **بشلا** بونت گوده که تازه باشد
از اب شسته برنج بساید و وزن بونت منگور چهار پل باشد و این
سحق را در بر که جامس به پیچد و از ریمان به بندد و بالای ان قدر

کتاب ۱۱ ۵۱

از ارد گندم **پت** کند و از گل مالاکند و در آتش اندازد چون بزند
 آتش بگری کند او را بیرون کشند و رس او بگری کند و گندمشند
 انداخته بنوشند **همگی در خلاقی** که هیچ دارو به میثود نیلوشود و حسیب
 و این را کوچ **پت** پاکه نام است و این **پت** کورسج هم در باب **پت** کورسج
 مانی طریق بگری که یک **پل** برنج در هشت **پل** است باندارد و ترکند
 بوزنی **پت** برشته یا بنج آب او را رفته بکار برد و این **پت** اصل است
ارلو پت پاکه پوت ارلو عرف سونا که در هندوی معروف است
 بطریق سابق رس او بگری سهند موجود است انداخته بنوشند بسیار
 حاتم است و آتش جمع زامی از او برود و انواع استیاریه فو نشوند این را
 ارلو پت پاکه نام است بدانکه هر نسجی را که تراوی اول یا بنج بر نام
 همان ادویه آن نسجی نازد میگذرد **دارم پت پاکه** پوت افار
 بطریق **پت** پاکه رس بگری و شهد انداخته بنوشند همگی استیاریه عرف
 اطلاق دفع شود این را دارم **پت** پاکه نام است **تیز پت پاکه** نکود
 دایدکن کن او را گویند که مجموع ادویه ما باشد و ادویه نام کن در می جا مشهور است
 او را سخن کند و آن مسحوق را در شکم در راه بپزند که از آن است
 مارید

صاف

صاف کرده باشند اندازد و برود و کل بالا کرده از طریق پیک
رس او را بگیرد باشد پیکر آمده بنوشد حکا اطلاق استاده فقه شود
آینی را تریت پیکر نام است **پلویت پیکر** یک بیج بخوره یا نوز که
یا جاس کوفته بطریق نزل و نیره بگیرد در شمشد بنوشد علتی که باز
استد فقه شود این پلویت پیکر نام است **بان پت پیکر** که
بان را رس بگیرد باشد بنوشد رکت پت و عرفه و جوی برود این را
بان پت پیکر گویند **کنت طاری پت پیکر** خاگ خورد و لغت می خورد
از بیج و بزک و تنخ کوفته بطریق پت پیکر رس بگیرد و پس دراز انداخته
بنوشد عرفه و سخا نفس بی روزن و غلبه بلغم دفع شود این را کنط طاری
پت پیکر نام است **پنتیک پت پیکر** بیده را در روغن زرد برمان
گند و بطریق سببی از اراد بچده رس بکشد و بنوشد تنگی نفس
و عرفه و پیش و بینک دفعه شود این را بهتیک پت پیکر نام است
سوسنی پت پیکر چورن زنجیل را با قدری روغن زرد باله و در آن
پنجمده از انش نرم پیکر کند و بیکر در همراه موی بخورد انم شکم دفعه
صفتش و این را سوسنی پت پیکر گویند **نوعید** سوخته را بیج رس در آرند

پت پاکه کند در رس ادرار گفته همراه شهید بنوشد و بتبار برود
سورن پت پاکه بطریق سابق رس زمین قند بکنند همراه روغن
 کچر و خاک سنگ انراخته بنوشد بواسیر یاری دفعه شود این را اوران
 پت پاکه گویند **کرنک** که پت پاکه **کرنک** که پت پاکه
 انراخته در کج همه انش دهد و بار روغن پاکه کار و بلیسه درد جلد شود
اصحاصم طریق کادهمه **جوشانیدن** بدین روش است
 هر چیزی را که کادهمه باید کرد او را در آب که درون یازده مرتبه ازان
 زیاده باشد انرا درود در او بندگی بکوشند و انش نرم نرم در دهان بچون
 هضم حصه باقی ماند درود در دهن گرم بنوشد اما باید که از دست چلم
 از نموده کار طیارکنند بمانند و ان از دست اید در کف دست از جان
 شش است بر آنکه اگر کادهمه موجود موی انواختش محل کف بنام
 نامل باید که است یعنی اگر مرض از غلبه باد نیز چهارم حصه از وزن
 کادهمه مخلوط خسته بدهد اگر علت از صفرا باشد **حصه اولی ازان**
 درد در او درد از بلغم است ش نزد هم حصه انرا از در شهید گفته است
 بر عکس این قاعده عمل کند از زیره یا کولکل یا کهنر یا نمک یا کوه

کادهمه
 یازده مرتبه از
 او و نیز زیاده باشد
 حصه
 صورت
 از وزن دارو باشد

یعنی آن جاننده انرا ضعیف
 جای اجماع حصه صریح لغز است
 الجاد دوم حصه شهید انرا از
 انجا که در چهارم حصه
 انجا که در چهارم حصه

یا الکنزه یا ترکیب انداختن لازم کرده باشد زیاد از یک تا یک
نه اندازد اگر دو عن رزد یا بیشتر یا قند سیاه یا روغن کچند یا بول بچه کارد
یا سحوق یا چورن باید انداخت زینده از یک هر کس نه اندازد
چنانچه مثل است **کدو صند** مخلوطی و کشر و پورت نینب و پیدما که
در کت چند بوزن سمه در مطور که بالا کت در آب انداخته
بقرین کاسین کادیده بکند و بنوشد همگی است دفعه ششم این را
کدو صند نام است و پس است که پس از آن کوند که انش جوع را تواند
افزودت را نام را هم ننو انداخت چنانچه تا سیر سونف عرق
بایدان است سیر کادیده مذکور نوش را دفعه سزد و دل که کرات
مرات باید بیفتی کردن یا نیز باز ایستد و زیاده بی تشکی را فرو می
و خور عشق ذایقه که مطلقا رفته یا نیز از سر نو پیدا سزد در همگی است
میباشد است **کدو صند دوم** کلو دار پس ^{بدر سرد} زنجبیل هر سه چزار اجوناب
کرده بیدر تب یادی دفعه شود اگر چه از آبتدای یوم است و نصف روز
نکند نشه یا نیز و این با صین است با صین او را کوند که حاتم است اما نش
و صبح را تو که افزودت چنانچه تا سیر سونف است نام ای سیر کدو صند که ایست

شال پر نیاد ساقون که بهی منقه ترا ایمر عفت ترا همان
این همگی را بچوشد و شب کند و شکر کم بنوشند که با صفره
و باد با نر صحت باید این را بر سال پر نیاد نام است **کا شمر باد** کبیر
سار و منقه ترا همان کلوی بون یک را بچوشد آب کرده و قوی
انداخته بنوشد بت بادی برود این را کا شمر باد نام است **کنت بهلاد**
عنب الثعلب یعنی کائینل سان العصاره یعنی ایند جو لب نیت
ککتی مسما یعنی موتها همگی را کاد همه کرده بد خافم است و بت
صقرا که غایب باشد دفعه کرده اما در بعد از ده روز از یوم آغاز
بد بد که صحت کلی باید این را گت بهلاد نام است **پر نیاد** بت پاره
بات کلوی جوائیه خار سفید یعنی دما هم پهل پرنک همگی را
بچوشد و جوشاب او را همراه مصری بنوشد بت صفره که غالب
اره باشد و شکلی و کورنش و رکت بت محدا و باشند همگی
بعد شتابند این را چه بناد نام است اگر خالص کاد همه بت پاره
بنوشد معنی حکم دارد در **اچناد** منقه همیده موتها ککتی کا شمر پاره
این جده را جوشاب کت و بد بد بت صفره که با شکر و کورنش و جوشاب

بهر
داده

کر و

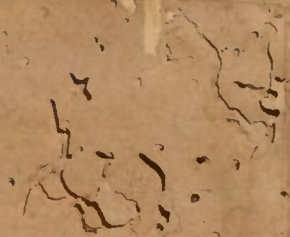
در کتب است که غلاب یا مغلوب شود و سپیدی است و سپیدی از او
 گویند که طوامی که میخام در شکم یا نیز او را براند در چهار نام است
سج بود سج یعنی بخوره هلیله زنجبیل بلامول این جلد را بخورند
 و اب او را بخواهند از آن خسته بنوشند **سج** یعنی دفعه شود اما بعد از دوازده
 روز بد هر سج بود از نام است **بهنشاد** جرایت پوت سبب دراز
 در سنگند رگاس زنجبیل سدا و کلوی خار که طلان جوشنی است کرده بنوشند
 پ یعنی دفعه شود **بهنشاد** نام است **بتولاد** بتول تیر طرافیل کشک
 بخوربان بیلد کلوی کاده کرده باشد بتوشد بت بنم دور کرد بتولاد
سج بنه پت با چرم موته کلوی زنجبیل جرایت کاده این بتون
 تادی که با صول سواد یا نیز دفعه کرد نام این سج بند است **لکبو**
سج بود خار که خورد زنجبیل کلوی مید عرف بلامول این جلد را بجا کرده
 جوت کند پت که در یاید و بلغم یا نیز دفعه شود از اسهالت یا نیز
 صحت یاید و صفرا و شکلی نفس درد پهلو و ناخورد پیش طعام که از اربع
 گویند دفعه کرد **لکبو** چهار نام است **کولانچک** پوت درخت است
 و در بیل و موته و کلوی و هلیله بجا را جوت ند و اب صاف او بگرد بنوشند
 بلامول

کتاب
 کتب

کتاب
 کتب

کتاب
 کتب

تب بادی که با بلغم بازم دفعه شود و در دانه را نیز دفعه شود و بهر دانه
 و تاسیر و بین و پاجن دارد که در او پنجک این نام است **امرتاشک**
 کلوی و پنپ و کلتی و میجا و گان العصاره و زنجیل و سبیل و پنپ
 و خوب طرز یعنی زلت چندین این نامی را جوش کشیده جوش کرده
 و فلفله از آنخته بنوشند پس صورت که با بلغم بازم دفعه کرد و در دانه
 و روزیش و تشکی و علت فی دفعه که در امرتاشک نام است **کشت**
کاری خارک هر دو زنجیل و کزیر و دیو دار جده را کوفته بچونند
 بنوشند پاجن است و دفعه هر گونه تب است رحمت بوی که و بهرم
 و عوق و مرفه و تیا نفس دفعه شود این کشتاری دویه نام است
دسول ساقون و سهون و بهر دو خارک و خار خلک و بی
 و ارنی و ارلو و کشته بار و باذل بیخ همگی گرفته بچونند و نیز
 این که اگر درخت کلان بازم بوست بیخ او باید ستانند و اگر درخت
 کلان باشد بوست بیخ او باید ستانند اگر درخت خور و باشد بیخ
 او باید گرفت چون کادهمه پلار شود چورن بسل دراز انداخته
 بنوشند تب بادی که با بلغم بازم دفعه شود و سپناک پیر دفعه شود



مثال رطوبت شهید بر
 هر دو خارک

کشته بار
 کشته بی
 طبله
 حورن
 بیخ ورن
 یک مالک

در مرض پریتونیت باد که عورتها را بعد از استفلا محل تیزاید

و تبکی نفس سردی بدست پای دپلم و برف و حرفه و درد

سینه و درد طوی و درد پهلوی و درد چشم و غلت نند را ایلی دو

شود این کا دهم از همه کا دهمه های دیگر انتخبات است

و انکه بیج مول خورد و بیج مول کلانی مشهور است بعد از این کا دهم

مشکی است یعنی از ابتدای سالون یا تقو خا رفتن بیج مول کلان

است و از ابتدای بلوغ انجام باذل بیج مول خورد است و سایر

این جدا گانه مجامده است که در کتاب اشهار دارد این را

و بسمول نام نهاده است **ابھیاد** بلیده ننگ

گشنیز خوب طراوت یعنی رکت صیدن پیدایم با ف

سنان العصار یعنی اندر جو جس طوی انفاک

پاده زنجیر کنگا چدر را جوتاب کرده و چون بیل دراز انداخته
بنوش تاختلاد و شتی و لورنش و عوفه و پرلاب یعنی بهوده
گفتی و لو اس می تیا نفس و نند را از دفعه شود و در چینی و در چینی
است و بولی و خالطه و سنجش و باد کوه که در شکم نفی شده باز
کنیش باید و علت قی و مو ضعیفی و هضم و ناخراحت
ذایقه بعدم شنا بند صحبت تا بند و نام این را ایضا است
راستادش چرا تا کلی موته کثیر اندر جو

زنجیر بود اس کج بیل و سمول این چدر اگفته
گفته جوتاب کرده بنوشند و در دپهل و تپ و تپ و تضلاط
و صوفه و تیا نفی و زاید قی و علت هتک و قی سینه
و نند را دفعه شود صحبت باید این را راستادش گوایه گویند

گفت

کفت بهار تلخ بسمه یعنی کاشپیل و مسیحا یعنی مویته و بهارینا
 و کنبه و کندمل کاه و پسته بیره و ج و بهید و طاکر سنبل و دیودار
 سوخته بخارا چون سیده کاهه پسته بکنند و بنوشند آن را در نه ماهی و در اس
 و صوفه صوفه و بغم و سورش سینه بر طرف کرده کت بهار نام
کلوی بوجی کاهه کلوی با چورن ببل در از بخورد پت در سینه را
 رزد و حجت ویابد **نوع دیگر** جوشاب پت با پره بخورد پت در سینه
 دفعه شود **بسیار** **بکوه چور دراد** خار که یعنی کنای زنجیل
 کلوی این را چون پت کرده ببلد در از آنرا غصه بخورد
 تنگی نفس و رفته و از دست یعنی تا بدخفق و بنیس و خشک دماغ
 تا خود بنس طعام و در د اینکم به خطی طعام و پت در سینه دفع
 شود این را **بکوه چور** یا **بکوه چور** نام است **بکوه چور دراد** کنای خورد
 و کنبه و زنجیل و کلوی و مویته و بهار که در کت چندین و چوایه
 به پیل پتربان و بهار مول و کنای داندر جو و پوس نیت و بهار دلی
 به پت بیره بخارا چون سیده بنوشند انواع پت و نیت خورد دفعه شود بار بار شاید

چنانچه کج بوضه از زمین سر برین نماند زرد و ابی را بر سمت صحرادراد
گواشته نام است **موساد** موته و خارک و گلوی و زنجیل و انده علی را یکی
کرده بچون نذ جوش ب او را با شمشید پیل دراز بجز دیت درینیه
و هرگونه برود این را **موساد** گویند **بنولاد** بنول پترو ز پترو و پوت
سیت و منفوقه داکمه و املناس و بات حجه را بر سمت و اب
غوطه دهر و بطریق ماسین بچون نذ و اب خالص او را همراهی
و شمشید در کشت پت بعد از یکروز لادخل میکنند از اثر این خارج شود
این را نام بنولاد است **کروچاد** گلوی و کشت و موته و بویط
خون و غس و زنجیل را جوش ب کرده آب صاف همراه انگین و
موی بنوشد و پت دوزوزه و تراید و شمشید و اقزایش نوزش
در کین افند که و جیاد نام است **دبوردار باد** دپوار بنید و باشد
و سون و زنجیل و انده جوش ب کرده سرد کنند با شمشید و موی بکود
و بجز در نیک نفس و پت سه روزه و نقضی از شمشید و ادرا بکند از نه این را
دبوردار باد نام است **کروچاد** گلوی کشت و غس و زنجیل و پترو مالا

وینت با پیره و بل و ایتلش و بادیه
توت پترو

و بادیه

و با دود و کت چندین ^{بوی} و کوه و چرانیته و موته و اندر جو این جلد را جو شاپ بکنند
 و در کوه بوشه اما شند را نیز با کدو و کت بیت و استیاریوتی هم گویند از ادغ
 و این را بر بست کرد و جادو نام است **ناگراود** و بخیل و کوه و موتها و کلومی و استیس
 بلی را گرفته و یکی کرده جو شاپ بند و بنوشد انواع استیادغ شوند ناگراود نام است
دانه بک کثیر و نتر بالا اول و موتها و زنجین حله را کاره بکنند و بخود آنم سول را
 واقع است و این و با جن است و استیاده نیز است این دانه همان نام است
بوی بر استیاده با او استیس و موتها و بل و بخیل و کثیر یکی کرده جو شاپ بکنند و در کوه
 در شکم و تبص شکر ادغ است و دود که آنم پله حاتم است و استیاریوتی و کت استیاری
 و بت و برینه اقاط است این **دانه بک** کثیر و بخیل و منج
 مید بجز را جو شاپ بند این و با جن است و آنم سول را ادغ است و دانه بک
 شام است **بسته** کوه و استیس و مشک و نر بل و نتر بالا این جلد را جو شاپ
 کند آنم استیاری که با خون اختلاط داشته باشد و از مدت سکنت کرده
 از زمان جادوین کرد و این را استیاده نام است **کوده** و **منند** کوه و استیس
 و با دود کل ^{بوی} و لوده و موته و بوی پیر و انار و انه بیک را بطریق ماسق جو شاپ
 بکنند هم استیاده بپاره مویش جو شاپ انواع استیاری و سوزس سول بخود واقع شوند
 این کوه جا شنگ نام است **بوی** بیره و کل دوده و لوده و با دود و حالو
 یعنی نعل کش

و کوزه و گشیز آستین و مونه و کلوی و منزیل و زنجیر سنگی را جوش کند
و بنوشد آستین و ناخواستیه طعام که از مدت باشد در زمان برود آن سول
و تب انواع زایل گردد و ما فست موه بگیریم نام است **را تکیاد** کل و باون
و منزیل و کوه و نیز بالا و سیل سیلی را مخلوط ساخته جوشاب زد و در کوه
همراه شهید به جگه جان زد و هند انواع آستین روغ شود و اگر همین ترکیب را در
بند نیز مفید است و ما تکیاد نام است **فبال برینا** ساون و کهریج و منزیل
و دهنیز و زنجیر جله را کار به بکن و بنوشد بری شکم و سنگ نریغ دفع شود شال
نام است **جانینه** کلوی و آستین و زنجیر و مونه جوشاب کند و بنوشد سنگ
با کرمهای شکم اصلاح شده داشته باشد و هیچ کوه رو و دفع کرد و قاضی است
و این و یا حسن است چاژ بیدار شکم است **جواد** جوگشیز و بتیل بر جوش
کند همراه مصری و شهد بنوشد آستین که در ایض تایم داشته باشد برود آن
منزیل و تخم نمونث را جوشاب کرده بنوشد همین حکم دارد جو او نام است
ترهلا ترهلا دیوار و مونه و موسک و پورست سمجده سیلی را کاد کرده و قدیری
پورن بیل در از انداخته بنوشد و خواه جوران بای برنگ آنجاخته در کوه
شکم دفع زد و ترهلا نام است نوعدیکر ترهله کلوی کتیکل جو در شکم
چرا تیه باله جله را کاد کرده و با شهید بنوشد کنول با و با بند روک دفع کرد و سیل کاد

نام است **بنفشه زرد** بزرگوار و پدید و پوست نریب و در اره و کتلی و بتول پترو و کوی
و جرایته و بان و زنجیل حله را جوشاب کند همراه بول ماد کا و بنفشه پاک در
و خرفه و او در کجا و نیک نفس و اما س که در قلم و چو شش پش و بول دفع زرد و
بزرگوار نام است **بان** بانه منقه و پید و جوشاب کند و آب آرد یا مری و پدید
بنوشد است بت و تکی نفس و سرفه و جوی و بت بلغمی و بت انواع دفع کردند
بان نام است اگر کا و هر بانه باشند بنوشد همین حکم دارد و دیگر بانه خاک
خرد و کلوی کا و هر بانه باشد بنوشد است و سرفه دفع کرده جوشاب
خرد و با جویان پدید در آن بنوشد سرفه دفع کرده **کافور** خاک خرد و با جویان
جوشاب کرده با جویان پدید بول بنفشه سرفه دفع شود و دیگر اینها و
پدید در آن جوشاب هر او صحت اکنون بنوشد یکبار پنج کوزه دفع آرد و دیگر
است نرسین و پوست کلوی جوشاب کرده باشند بنوشد خیزاید یک زرد که
نظا و است باشد دفع کرده و قی که اند غلبه تب باشد نیز برود و کار است
با این همین حکم **راوند** انوزه و بهل مزل با جویان این هر کا و هر سمول
در آن با خاک بنوشد آرد این نام همین دفع آرد اگر کا و هر یک سنها و
بنوشد نرسین پدید و همین حکم دارد **دانه جگ** بر انسان

و کلوی و دیو دار و بید ایچ و زنجیل حوشاب کرده بنوشد باوی که
 باله بیجا بر دیده در تمام وجود بگذرد و دفع شود اسناد و نجات است **در سنت**
 راحسان و خشک و عسج بید ایچ و دیو دار و دیو دار و کلوی و کواله حوشاب است
 با جوین زنجیل بنور زانو که از غلبه باوت شده باشد بکشاید و در و نه
 و ذانودام تا بوقع گردد در دندان سبک است **مها** در دندان که از زدن
 تواد بهای زمین تصاعف باشد و ان است **کشته** و **هوا** **کشته**
 بیج بید ایچ دیو دار اسکندرش بلج بانه زنجیل بید چاب
 مسی بنور نوا کلوی **باید** بادیان خشک اسکندرش
 انگاش ساور مبل دراز بیابانه هر خاک بگردوشاب کرده با
 چون زنجیل یا جوین بید دراز یا با کل جگر یا با جوین اجود او یا با جوین
 بید ایچ بنوشد ازه که در تمام اعضای بنور بهما که است و کوه بنام
 و نسل و علت فیل پایی و استکان نام مرض که از غلبه باوت میشود و بز کا خیمه ویری
 ششم و روز انو مرض ساق و اردت را وی که بیشتر و یا و چی که در بجمام
 از زال مقل میشود و اراض قضیب و علت عقیقه که در انوم نهانیا عوارث شده است
 و دیگر انواع مرض با دفع شوند و ازین ترتیب **توان** را عمل کنی ماند باید

بنور نوا
مضرب کبیره

کشته

نکته

شکایه و طهردین از برهماست و نام این برهما را اسنا و نام است
از رنگ بیدخیز و توجیح بخوره و خنک و هر چه خارک و پاکهان بید
 وینک بیج مکی بگرد و جوشانند همراه روغن بیدخیز یا همراه حیران
 بنکوار یا با جوا که با تا نکلن بپوشند و در دستان و در وقتین و در
 سینم و در وقتین و در وقتین و در وقتین **با کرا و زنجیل**
 بر بیدخیز او شب بکند یا کافور اندر جوی همراه آکنونه یا همراه ملک سوخز نشود
 یا در سول دفع کرد تا او نام است **کوند پیر** تربله امتناس جوشان
 با صری و شمشاد بوشد اکت است در سینه سول دفع کرد **و انجلیخ**
 بیدخیز و دین در هشت کون آب بپوشانند و هشتم حصه ستانند و با حیران
 جوا که بپوشند و در جوی و در سینه و سول و بلم با نشد دفع کرد **و انجلیخ**
 و سول همراه جوا که و نکلن بگرد و بخورد و در سول و باد و کوله و سرفه و تنگی
 نفس بزور کرد **و رنگیا و پنیل و ویناق** و امتناس و پاکهان بید
 بیدخیز و جوشانند و بپوشند و در سینه و سول و سوزش دردی
 که در هر اطعمای باشد از اعل کرد در هر رنگیا و نام است **بیر تراد** بیر تر
 بند و رفت که در وقت یا شد یعنی در حقیقت در وقت جنس و یکو پیدا

هر که در وقت
 بند و رفت که در وقت یا شد یعنی در حقیقت در وقت جنس و یکو پیدا

سسه یا سسه
وسه دایره

پیدا شده باشد بسیارند از وسه بانسه کانس دایره هرگونه هر نوع
 پوست ارجن درخت ازین موریهی سالکان بید سوناغف ار
 خشک خاز بار کونده لعل ^{موریهی} رالغز این مجموعه را کن خوانند این
 نسیم یا مسوق کنند یا اولی کنند با چون بهر وجهی که مطلوب شد بکنند
 در هر یک ترتیب یکتا بر داند سنگ مسانه و کنگر بهتری و سلسل بول
 و موزا کهاث و دیگر مضمی بار که از غلبه ما و پیدا شده باشد ناپدید کرد
ایلا در لای خورده مهوه ^{شکل} حسیک از یکا بیخ پیدا بخیرانه بهل دراز
 یا کهاث بید جوشاب کنگر ^{شکل} هر چه صلاحیت نبوشد سنگ مسانه
 سلسل بول و کنگر بهتری دفع کرده و ایلا نام هست کادیه رخ خشک یا
 مصری و شهید نبوشد سلسل بول دفع کرده ایلا نام هست **بهل ترنگه**
 ترپله و دیو دار و ابد جوشاب کرده باشند نبوشد و انواع بر میوه
 دفع کرده گو در ترپله و از حله موتبه سان العصار
 بیخ انز این این مدسه کادیه که حد امان کنگر ^{شکل} بلی از شهر اوش
 کرده یا مسوق حله نخورد بیکل بر میوه دفع کرده **پهل ترنگه** نام است
دار بار در حله زسوت موتبه بهلاوه مغز بیل ^{شکل} که بر آید

بیخ حنظل
 کنگر که مدله
 انزاد و بخورد

شکل

یکی را کادیه کرده باشند نباشد بر در مرض که کور تان ز نام شود
 و بر یوسف شود صحت که باید در پاد نام است **کورد** پوست درخت
 بر پوست درخت بلکین و پوست ادرت اعیان و پوست درخت
 توک و پوست درخت بیست و معز خسته کنار و تن و ابرسایع نعت
 و مغز و نخی و سرد و نو و پوست درخت کور و پوست درخت پهلوار
 و پارس پهل و پوست درخت سال پوست درخت هر دو جان
 و هر دو پوست درخت کدم و پوست درخت ارجح و بلاد این را
 کورد و او کن نام است این همگی را پوستیاب کرده نوشته اگر ایما
 یک دو او که در این مجموع هم نرسد و در فایده حج نقصان
 بود بل عرف پوره که ترفند باشد بان مفید است و فایده است
 در همگی اراض انوام نهانی عورتان را متفیض است و سورش
 و بر یوسف اراض مید ز هر خزانه را الهی است **بلاد** مغزبل
 ارنی که پاد ادرت و شتاب کرده همراه شهید نوشید مید و کوب
 را در کعبه است اگر کادیه بر پهل باشد همگی حکم دارد اگر از
 گرم کرده باز سرد کرده باشند نوشید همین حکم دارد و بلاد نام

سال شیدا
 پوست درخت انب و سینه
 پوست درخت کادیه

ریش چنانچه در چین و دیور و جوشاب کرده بگیرد با جربین کسوت و بول ماد کاو
نوشند اما سر و تمام وجود باشد همگی او در او کف رخ آرد و **بزرگوار** بنور نوارد و کلوی و دیور
و عیله و چین کاو هر کرده بالبول ماد کاو بخورد و کوکل بنوشند اما سر در تمام وجود باشد
و او در وک زایل گردد این بنور نواد نام است **هر شکلیا** و بنید و کند میل گاه جوشاب
کرده همراه جربین جو الکلیا بنیدل از بنوشد مرض جکرت و او در **بزرگوار** و در
و باد کور دفع آرد هر شفا و تمام **بزرگوار** بنور نواد و اربلد و ز جربین و چین و بنید
و کلوی و جیبیه و نهاریکی جوشاب کرده بنوشد لاسر دست و پایی و شکم و روی
دفع گردد **ایضا** جوشاب تر پشم ببول ماد کاو بنوشند اما سر که از غلبه باد و بلغم
وقت گرفته باشد ناپدید گردد و با دوی که در هر ارضای میگرد و بجای خود نشیند
را سنا در اسن و لهر هتی و کلوی و ابر سنا و خشک میخ بنید آنچه همگی را جوشاب کنند
و بار دغن بنید آنچه بنوشد کلا اخصیه بمقام اصل باز آید و روان و نام است **ایضا**
بوست درخت کچنال جوشاب کرده همراه میوه زنجبیل فرود کند مالانام مرغ در کلوی
دفع شود و اگر بوست بر نه کاو هر کرده باشد بنوشد همین حکم **اکهوتاد**
بوست درخت الهموت جوشاب ساخته بالبول ماد کاو بنوشد همین حکم دارد **اکهوتاد**
نام است اراض مید و فیل با بی برود **بزرگوار** بنور نواد و ز جوشاب کرده همراه

از حوضه مال
کهنی بزرگوار
بزرگوار

بزرگوار

بنوشند برده نام همون دفع شود **دفع** بویست درخت سبزینه جو کشتاب کرده همراه انگوزه
 و کاشک بجزو میدو و براده لپوره دفع شود **بر باد برنا** بک پیسی بک خا بار زوئنه
 پیسینه ازین و هر دو سبزینه و هر دو خارک و هر دو ساروا موز می کلار اشکی
 جراته کندوری کونجه ست و جو کشتاب کرده همراه جویان ترکو ته بنوشند
 در درم طم بود و پیسینه نازجه شست نیدم زو اما در آن جا و هر نکلور جویان سب
 هم از آن دو اراض بلغم و علت ای نمید و با کور و در وی برود **دفع** بویست
 درخت کیم و تر بهله جو کشتاب کرده بارو عن کجا و میس و جویان بارنگ بنوشند
 بکند ز رو **بر باد** ببول تیر و تر بهله و کورک و سبینه و جراته بویست و
 درخت کیم درخت جو کشتاب کرده بنوشند همراه کول علت با و نکل دفع گردد با عدالت دفع شود
بر باد و کوی و پیسینه و بان جو کشتاب کرده بارو عن پیدا چه بنوشند با دی
 ز نام چشم میگرد و فروشند **بر باد** ببول تیر و تر بهله و کلی و کوی و ستا و کار هر کرده
 بنوشند با و زکنت برود **دفع** ببول تیر و تر بهله و کلی و کوی و ستا و کار هر کرده
 درخت سبینه جویان سب کرده بنوشند با و زکنت و خارش و کبیا ای نام مرض
 زکنت بر آن دفع گردد این لکبو منجی نام است **بر باد** ببول تیر و تر بهله و کلی و کوی و ستا و کار هر کرده
 و کورک و پیسینه و بان جو کشتاب کرده بارو عن پیدا چه بنوشند با دی

بک بل

کورد و ستا

نقیر

چشم رفع گردد و او از گلهوی صاف گردد و سپس و تنگی نفس در او بگذرد و در او سینه از انزوت
ترقیه باشد و از خون جاری شده باشد و از او قوا بچشم شده است و رفع گردد و
این زبان و نام است **قناد** گلهوی و طراغی و چو شتاب کرده با چوبرن سبل دراز
و شهبازند و از او من چشم برود امر تا نام است **الفیاء** پوست درخت از ان

و پوست درخت که در پوست درخت بکچم و پوست درخت بر او پوست سید
بکشتاب کرده بهوره را بنویسد و در آن و بنل رفع گردد و او از ان قور شود تا اینجا

بچشم درخت بود گفته شد **فصل دوم** در بیان بر متهام که از قبایل است

این این است که اول تراوی را که در چشم یک میل باشد مسوق و سازد
بعد از آن و در آن که هر چیزی گفته باشد و در آنش نشت مرتبه زیاده باشد

از آنکه تا که چهارم حصه باقی ماند بچشاند و او را بنوشد مسد میخا و ان العیاض
بیل میل بگذرد و در پشت بیل آب آنه بچشاند چون چهارم حصه باقی ماند بچشاند

بچشاند همه اه شهید بوزن ششده مرفق نخم خوشاب برانند ازین بر متهام
استار و در **فصل سوم** در بیان جوا که تفصیلش است که او در بوزن

چهار میل بگذرد و در آن نروده مرتبه آب انداخته بچشاند چون نفیض آب بماند او
از او در ده از پارچه بگذرانند و آب صاف او را بگیرد و در آن آب خالص ارمی

هر چیزی را که جو الکلیب مطلوب است انداخته بخته کرده بخورند که برکت نوزاد
 برکت و رحمت انسان و پوست درخت جافتر هر سه او به را بوزن چهار برابر
 که برشت دام بوده با یکدیگر در شصت و چهار برابر انداخته بخورند چون نصف
 آب باقی مانده در آن درازد و از بار چکنه را ایند آب صاف او بکند و در آن آب
 پنج همتی انداخته بخته کند و بر مریض و به سگ بینه وضع گردد **فصل چهارم** در بیان
 آنکه که در حشاکت که او به را بوزن دو و او بکند و سونته و سیل و در آن تا کنون
 انوزد و در آن سی و دو و او انداخته بخورند چون او به که در شکر است و آن
 از بار چکه را ایند بماند و هر چیزی را که جو الکلیب است آن جز را در آن آب که چهار
 مرتبه از وزن در آب ریزد باشد انوزد و بخته کرده بخورد **فصل پنجم** در بیان
 و غیر کفار و موکب پنج ترب و زنجبیل و کثیر و زنجبیل این یکی را ببلایق ماستی
 بکند و بخورد و آن بکنیم و تنب سنیات و در او کلو را قاطع است و سینه را صاف
 کند این را بابت نوشتن نام است **فصل ششم** در بیان نوشتن نام
 هر چیزی را که در او مطلوب است بوزن دو و او بکند و در آب که بکشد و برکت است و آن
 در آن باشد انداخته بخورند چون نصفی آب بماند و در وقت طلوع خورشید
 آب بجای آب بنوشد که نهایت مفید است **فصل هفتم** در بیان نوشتن نام
 در مسیحا و زنجبیل و جو بخرن این را ببلایق ماستی بخورند و سرد کرده در
 هر سوز اول

جو الکلیب
 غده کعبه کردن

در آب بنوشد

نوشتن نام

در بیان نوشتن نام
 در آن آب بنوشد

نام است

ابراهم

بر وقت که نشانی این نبوده است و غلبه شیمی ازوشینند که اندک منداکن را در شب
یک قطره آب غزون عمل یک کوزه آب بجای می آید **فصل ششم** در بیان آب گرم
از نشین و آن چند نوع است یکی آنکه که بعد از جوش دادن هشتم حصه باقی مانده باشد
دوم آنکه که بعد از جوش چهارم حصه مانده است سیوم آنکه نصف باشد چهارم
انکه تا که یک جوش بر سر آید این هم کوزه آب داغ بلغم و آب باد و انم از
سخت میدست و مقام بول را حقا میدارد و دین است و سرز و تنگ نفس
و تب بلغم افست و اگر آب جابه باشد بعد از جوش چون هشتم حصه مانده در
مقام سردت نباشد و اگر همیونت را **فصل ششم** حصه بگیرد و در دست سر
و است و اگر یکم نفی نصف آب که بعد از جوش باقی مانده باشد نباشد اما
ایلی باشد که غلبه نبوده و در دست نباشد و حصا مصفا بود اینچنین است نشین
باشد و ابی که چهارم حصه او سوخته باشد و اف با دست و آنکه نصف می ماند و اف است
و اگر تمام حصه می ماند و اف بلغم است و سبک است و دین است و ابی را که از دارا
سرد کرده باشد تا بقیه است و هر که از باد سرد کرده باشد آن کران است و
از ابی که از این جوش داده اند آن اب را فح اخلاط است اما باید که اگر در روز
اب گرم کرده اند آن اب را شب بخار بنزد و آنکه در روز گرم کرده اند در روز
نوشند که بر جوش است **فصل نهم** در بیان پنجه کردن شیر باید که وزن شیر از

در بیان خطای دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

از وزن او دو سه که گفته باشد هفت مرتبه زبانه بگوید و چهار وزن نیز میگوید
 و بگوشتان چون بکارت جازده نیز تاقی ماند از آن بگوشتان در شکم و معده شکم و او را در وقت نزد
 زرد و کتاف و در پهلوی نیز نوبت اگر چه معول را در نیز بوشیدن بر بند علم بی اف
 نشند **فصل ششم** در بیان کار و هر جو گوشت نماید که است کار پیش گوشت گوشت کرد
 جو گوشتان برنج و ماز و مویز ماز ماز خسته کرده بید بداند که جو گوشتان چنین هر سه علمه خوب
 سوازی که ازین از هر غله که بکنند خوب است در این جو گوشتان باد و قوت
 و قاضی است **فصل نهم** در بیان بلیبی که او را شور با بی بخوانند در پنج پیلور دیگر
 غم و طویلی باشد چهار گوشه است نه اخته بچستانه چون خسته شود بخورد قوت
 میخشد و دل را از حمت دهد و طبیعت درست دارد و در وقت بهنگم که دیدن
 یزین رس ششم بهنگم شود و دست کرده دفع می تواند کرد در بیان بسیار
 ملاقیش است که از وزن برنج نماند دیگر چهارده مرتبه اب از اخته بچستانه چون
 خسته شود زرد و از دامات بسیار باقی مانده است او را چه که نامند بدانکه صفت بیان
 است که بسیار زرد بهنگم است و کران مطلق نیست و قاضی است و بچستانه است
 رای از این و آن که است قوه معده و کلوی را جفاف میکند و زرد و حمت در وقت
 بنگم است و اگر خسته خالص مطلق بگوید در پنج چهار پیل که بهنگم است و در وقت
 در چهارده مرتبه وزن آب از او و بچستانه چون در آن پنج خسته است
 زرد و از آب و در دست تا بیشتر آن است که شریف است و طویلی است

جو گوشتان که
 در آن آب او
 بچستانه
 بچستانه در آن آب
 علمه بچستانه

از وزن او دو سه که گفته باشد هفت مرتبه زبانه بگوید و چهار وزن نیز میگوید
 و بگوشتان چون بکارت جازده نیز تاقی ماند از آن بگوشتان در شکم و معده شکم و او را در وقت نزد
 زرد و کتاف و در پهلوی نیز نوبت اگر چه معول را در نیز بوشیدن بر بند علم بی اف
 نشند فصل ششم در بیان کار و هر جو گوشت نماید که است کار پیش گوشت گوشت کرد
 جو گوشتان برنج و ماز و مویز ماز ماز خسته کرده بید بداند که جو گوشتان چنین هر سه علمه خوب
 سوازی که ازین از هر غله که بکنند خوب است در این جو گوشتان باد و قوت
 و قاضی است فصل نهم در بیان بلیبی که او را شور با بی بخوانند در پنج پیلور دیگر
 غم و طویلی باشد چهار گوشه است نه اخته بچستانه چون خسته شود بخورد قوت
 میخشد و دل را از حمت دهد و طبیعت درست دارد و در وقت بهنگم که دیدن
 یزین رس ششم بهنگم شود و دست کرده دفع می تواند کرد در بیان بسیار
 ملاقیش است که از وزن برنج نماند دیگر چهارده مرتبه اب از اخته بچستانه چون
 خسته شود زرد و از دامات بسیار باقی مانده است او را چه که نامند بدانکه صفت بیان
 است که بسیار زرد بهنگم است و کران مطلق نیست و قاضی است و بچستانه است
 رای از این و آن که است قوه معده و کلوی را جفاف میکند و زرد و حمت در وقت
 بنگم است و اگر خسته خالص مطلق بگوید در پنج چهار پیل که بهنگم است و در وقت
 در چهارده مرتبه وزن آب از او و بچستانه چون در آن پنج خسته است
 زرد و از آب و در دست تا بیشتر آن است که شریف است و طویلی است

یکجا کرده بخورد **مسک** کل موه و صیقلی و چوب طرخون و بهال و در تال و کله
 و کینند و ناکید و طراویل و ساروا و داکه و منغه و ولایحی خود و نور آب نیز گرم همگی
 و بطریق مالش کوکمز مالند و این هم بکنند چنانچه که بر طایق هم کردن بیشتر خواهد
 گفت بوشند شند و مری نیز نیاکنند علت صفة باد و بیت و سورش و شنی
 بهوشی بیه تزاری و بهرم در کت بیت این امراض دفع کردند این را **مسک**
 نام است **اسبرو** مغزب جاخر بوب ایها که نوز سیده بند و برخی مایل شند
 بر رونس هر چهار را یکجا کرده بطریق ماسک که مذکور شد بهانت بکنند و به
 تپ و غلبت نمی و ترایدتی و از فزاید استیاد و کثرت بهوشی دفع گردد از **اسبرو**
 نام است **لکوسیا** کل موه و کینهار و چوب طرخون و صفتش نیز و منغه
 یکجا کرده صورت بهانت ساخته و همراه مری بخورد و بوزن شنی بیت و
 و بهوشی بهرم دفع گردد این را **لکوسیا** نام است **فضل ششم** در بیا
 منته کردن هم بطریق بهانت است اما تفاوت است که است و با
 و وزن است بهشت دائم باشد و وزن او دوی دو و ام و او همه او را اندیک
 با آب مخلوط ساخته و کوفته بگذارد چند ساعت بگذرد بعد از آن او را
 از چوب نیز زخم مالند چنانچه که مسک از شیر می کشند بعد از آن حال او را
 با بگذرانند بگردن و ویل او را بنام **که حوراد** کبچور و در آن از صفت چرخه
 کبچور حوراد

منصفه
 الم بهال
 کبچور حوراد
 کبچور حوراد
 کبچور حوراد
 کبچور حوراد

بشار تشنگ ساله و آرد براق ماسبق منته بکند و بنوشند علت بلغم و علت
روح زرد که جو را نام است **ایضا** عاقل را استخوان کرده منته بکند اما و را آن آرد از
اورا همراه انبیس بنویسوی که از اقیلاط می باشد در حال برود **مکنه** بنویسوی منته
کرده با روغن زرد بنوشند تشنگی و سوزش در کت بت دفع گردد و در کت منته
منته نام است **فصل هفتم** در میان ساختن بهم طاقش است که از او
در آن تمام گرفته بگیرد و در آب که شش مراتب درنش آید باشد یکجا کرده مخلوط
سازد و در آن یکی بکند از جرم تمام بگذرد عاقل و آرد است گند نالیده از باره
در آب گویند و در وزن **نوشین** بهم مثال **سخت** است مثل **سخت**
درخت نونک و بوبت و درخت جاف و بوبت درخت ارجن ایلی را چون بکند
در آب انزاد و بقرین ماسبق بهم بکند همراه انبیس بنوشند کت بت دفع گردد
بر او بنام است **مرجی** در صبح و شبی و کاکو و بنیز کاکو درخت کوه و کل بنیز
این یکجا را هم بکند و بنوشند تشنگی و تکیه تیر کردن و بیهوده گفتن و بهم و مو جها
در زمان بر زنه **مرجی** نام است **نیل** در **کلیند** فرو و **اکه** منته و **اکه** هتی و کل منته
تقی و خلی و **بکمه** و **کهنه** و **بها** این جلد را براق عمل کند شسته بهم بکند و
در آب با روی و بت صفاوی و ما خولیا و بهم و تیر بر میوه و تشنگی ذایل گردند

هم

بسم

را یکم

این را بنید تبادیم نام است **اصحاب** کلوی بنویز تبت و برینه دفع شود مان
هم مانده بنوشند سر نه در کت جور دفع کرد **باب** هم کشتیز همراه مطری بنوشند
انزوی و تشنگی دور کرد و راه ریکه کشته شده بشد کشته کرد و دمانیک هم است

را یکم

کشتیز و اند دیانه اروسته و در که متقه و بت جابر اجد را هم کبند
رکت بت و بت و بنوشش رتشنای رتج کرد **فصل هشتم** در بیان تفصیل

سحق

که او را در زبان هندی کلک خوانند طریقتش آنست که او بر را گرفته از این
بسد از آن نیک باید مقدر وزن خردش چهار تا نیک شد اگر در وزن

با شته بار و عن تیل بر که خردون ملکم گفته باشد باید که وزن تقاضا عفا
وزن کلک یکم دو بجا برود و اگر مهری با نند سیاه گفته است باید که بر از وزن

کلک یکم دو اگر رس چیزی گفته است باید که چهار مرتبه زیاده بگرد **مسئله**
خردون بیلی در روز که اول روز یکم و بیلی در از بخرد و بعد از آن هر روز

دو بیلی در از زیاده کرده میخورد میخورد تا که بعد نه روز بر سر بعد از آن چهار
قاعده دو دو هر وزن کم کرده تا بیک بر این قاعده در سبت روز تا یک

قاعده این آنست که ریفان و باد رکت و علت بلغم و زرفه و تکه کفر
دوری و غنبت طعام و اراض شکم که او را دور رو کف کنند و بویا بر خرد

تنگی و در زمانه که در دستید باشد وضع و باید که شود این را پس بدی برده ایم
نامت **سینا** برکت سب را سخت سازد و سب کند و نبل صاف کرده و اگر خورد **سینا**
را بر دوس و در بعضی بلغم و گرم شکم نیز گردد **سینا** بیخ درخت آزاد را اطلک بکنند
و سب بکنند و بخورد و همین نام بدون که شرح بالا گذشت وضع کرده **سینا** کلک است
بادهشن بکنند بخورد و اراض باد و سب و بریند بیورد **سینا** بیخ همین که بخت باشد
بگیرد و پوست برود و در غنای آن زود او دور بکنند و تمام شب در وضع بکنند ارد که
بوی او کم کرد و بعد از آن صبح او را سخت کند بیخ صندل او بهای زین نیز از آن جمله
را کلک در مقدار طبیعت خود و بمواقف هوای بخورد و بالاش روغن سبداختر
بخورد یا چوبش را که بنوشد و سد او مت نماید و ترتیب روغن برادر و ن
زین او شن است که بیخ او در شیر مادکاو بخوشانند و چنرات بنند و مسکه
سب بر آن آرد بای که در تمام اینها میگرد و بمقام خود در آید و آردت نام
رض و اینها کلک وضع و انقاد و موتر اکبات و گو و هینی نام و نبل است
در وقت توره و در پود و در کرد و در پست و گرم شکم و بد بعضی طعام وضع کرده
در بعضی نیز از زود طعام و از گرانقاب و از زنجیدن و از غنچه خردن
از شمار نوشیدن آب و از خوردن بیشتر و قند سیاه و شراب و کشت

و ترشی و آئین و ممکن است و آدویه فیصل امنیت نکند سبزه و ناخواه و انکول
بریان سزکوت زیره هر یک بر باشد **الف** بیل دراز و سیل مول و بلاد هر یکی را کلبک
کرده باشند بخورد و در آن وقت که **الف** بیخ آن اهل را معنی کرده همراه مری
زرد و شهد بخورد مدت هفت روز بر نام سولی و فغ کرد و **الف** زنجبیل و قند سیاه را کلبک
کرده همراه نیز خورد بر نام سولی و آنم با ذرا ایل کرده **الف** کلک تخم بازگونی با آب
برنج بخورد و بواسیر خرد و فغ شود **الف** بیخ کنار و کجند سخی کرده همراه شهد و زیره بخورد
استیاد برود **الف** لاکه بوزن پهن است تا نیک گرفته از زیره میزدند بسیار و بخورد
بسی و اور کلمات و قوایج با شنبه و فغ کرد و **الف** بیخ سساک جو لانی معنی کرده
همراه شهد و رسوت و آب شنبه بیخ بخورد و کت برود که خون از این امر نهانی خورد
را جاری می باشد با آستند و از رفتن مانع آید **الف** بیخ انکول را کلبک کرده
شسته بیخ و شهد بخورد استار برود و زیره جنبه نیکو شود **الف** بیخ کلک رسیده
با بیخ درخت با دل با بیخ درخت میل سائیده همراه روغن زرد و زیره هر
منبع گردد **الف** بیل و کنگک و بیل دراز و زنجبیل حله را معنی کرده و بخورد
غلبه اخلاط زود نشیند و بیل و کنگک و زنجبیل کلبک کرده بخورد یا صوم
الف کسوت و بلباس بابر و اجرائین و اسانیه و با برنج و شهد

بواسیر

بکند

وکینه برابر بگیرد و از زود و ما و بساید و بجز اگر کم ششم ببرد و اگر با مسکه بکشد
 بجز در پو ایر غیره و دفع شود **الف** مسکه ما و کا و مظهری و نا لکیر همین حکم دارد
الف زنجبیل و شلالت از جو که عدس محق کند و بجز و سنگه پودر شود
 و اگر کلک خاک هم همراه و دفع بجز و مظهری حکم دارد **مصلح** در بیان ترتیب
 و اولی است که او بر او خشک کرده و با یک سخته از پارچه بگذرانند و مقدار
 چوب آن وزن چهار تا یک است از در چوب آن مضمون انداختن گفته باشد متفا
 از وزن چوب آن گرفته بجا برود اگر قدر سیاه گفته برابر وزن آن از زود و بجز و اگر
 آنگونه انداختن حکم است باید که بریان که هم اندازد و اگر رس خیزی یا روغن
 از ویانتهد یا اسال آن جهت کشیدن چوب آن گفته باشد متعطف از وزن
 چوب آن بگرد و یک جهت کشیدن گفته است چهار مرتبه از وزن چوب آن زیاده
 بر دو نباشد و نیز بدانکه هر گاه که چوب آن و اولی و کلا که باید جز و با انویان
 که باشد و انویان همان بهتر است که بر مرض مریض اختلاف نداشته باشد
 و تفصل از انویان است که اگر بر امراض صغیره مطلوب است از وزن چوب
 و اسال آن سه مرتبه زیاده گرفته بجا برود و اگر بر علت با و میخواب متعطف
 بر هر که بر مرضیانی پنج در کار بهر برابر وزن در کار بند و نایره انویان
 است چنانچه که اگر یکی قهوه روغن در اسال میکند از تمامی آن

چوب آن

مصلح
و سدا

بهرینه دارن

کترید و لحاظ میکردن تا اثر ادویه بهر ای التویان در تمامی اعضا باشد
 و سبب متاثر گردیده غلظت میکند و اگر بجزئی را از زئیره بجزئی است و ادون
 گفته است باید که رسته کور در ادویه چند آن اندازد که آن ادویه در رس
 غرق شود و اگر در نسخه چون امثال آن وزن هر یک را جداگانه مفضل گفته است
 ضابطه قوسه است که وزن هر یک برابر یکدیگر **الکلیار** اند و نیز برای طرف
 چپته و هلیه و بلبل در ازونک سنگ نوزن برابر گرفته شد یک یک تر سبانه
 و غرض را بر حسب است و وزن قلع بر آبوزن یکی چون باشد بخورد
 تب انواع دفع کوزد و بیدری است و دین و یا صحت نام این است
 چنان است **ترید** ترکیب طراپیل است که در هلیه بگرد و دو هلیه
 چهار اند گفته باریکنند و بخورد غلظت بر میوه و اما سی و چود است برین
 برود و غلبه صفره و بلغم زاد افرت و دین و یا صحت و عرض برص را در
 در ساین است در ساین آنرا گویند که پیری و ضعیف بیند رسته و جوامید
 کور و درام با قوت و قوی دل باشد و اگر همراه شند در دین از بهر او یکی دو
 چشم که هر کور باشد دفع شود نام این ترید خوانند **ترید** بلبل در از و مویخ و کوز
 این هر سه شلته را ترکیب نامند و فایده این است که در دفع بلغم و کوز
 نید و برص و سینه و بر جفط طعام و بر میوه و کوز شکم و آنم باد و در کوز
 زرد

تعمات چهار

در این

و بین است یعنی آتش حجابی افزاید **کول** پیل دراز و خوب و در جینل و بیلول
 و بیتی این شش از پنج کول کونند و از مویج یاد کنند که در کس خوانند تله پیرشان
 است که رغبت بر طعام می افزاید و با چنین و در بین است و بر پیش شکم و پس و
 با کوله و در شکم و علی بنعم و او در روک باز او افست **قرصه** در لایخی خرد و
 تخ و تریج هم سه راز تر مکنده خوانند و از آن کبیر و از مریز جبهه بیانگت نامند تا اثر
 آن است که در طبعت یک گرم است و غنک تر است و جندان هم کران است
 و در اف صد است و در رنگ جبهه و در و نمودار گردانید و مشاط و است و رغبت طعام
 کند و با هم است و در تهن است و در دفع غلبه بلغم تواناست و از هم خرد و را نیکو تواند
 ساخت **چون کس** کالکولا و بهر کالکولا و کبیر و نمیداد و هم امید و جویستی و
 هلیتی و مویز و ما که بر این است این را جویز و کین خوانند و نماید اس مشیت
 در کت و ایفقه شیرین است و هر طریقه که استقاط حل میشود و از نیکو در حل بر جا
 است و تقلم شود و کس و کران است و نیز در پستان عورتان می افزاید و
 در و شهورت را می افزاید و مرغ است و سرد است و تشنگی را می رباید و
 است بخت را می زواید و خشکی زبان را تا تیر تیر می میکشاید و تیرانی
 بیام فرو می نشاند و زرش را بر طوبت تبدیل میدهد و جنبش با در است
 و در کس و کالکولا و جویک و کبیر و در و در و در این
 و تشنگی بر کس و کالکولا و جویک و کبیر و در و در و در این
 و تشنگی بر کس و کالکولا و جویک و کبیر و در و در و در این

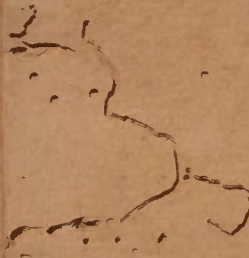
را کبیر

سید مصطفی درین

دین اخلاص و بعضی را که از کس و از میت نبانده است میبازارند **سید**
 ویت یومی و ناکره و دوتره و سه و چهار تریک و اسال این و قوی و قوی و قوی
 و شد و ادیشک و ریغه و تیا نفس و عرفان و محققه را اراضی سینه و کتول با و در در کتول
 و در در انوف و در یک و بعضا ناپود شوند باید که ناپس و بیو حیا که که سدرس جلد در باب
 بلکه دانوان توانا قابل است همچنان این سدرس نام چورین در دفع یک اراضی قوی
 در است **ایضا** تر بهد و پهل در از همراه شهید بخور در فیه و تیا نفس در بود غایب
 است بهدر است **کت** کابهل و موت و کلوی و کچر و طاکر اسنی و بهر موبل باریک
 با به همراه شهید یا تیا نیره آورده بلیست تیا نیره دفعه کرده و اراضی طوی و سرفه
 و تیا نفس و در در غیب طعام و غبته بیو و تر ایدینه و در در شکم و بی و در در کت و قوی
 نام این کت بهداد است **سرفاد** طاکر اسنی و استیس و پهل در از باریک کرده
 همراه شهید بخور در کت و سرفاد و سرفاد و سرفاد و سرفاد و سرفاد و سرفاد و سرفاد
 این را سرفاد نام است **نام کرد** ز چنل و استیس و انگوزه و موته و کوده و چسته
 باریک کرده چورن با باریک نمیشد استیار که ایم شده با نزهه فیه کرده تا کار آد
 چورن نام است **بهر تیا** بهید و عتیس و نکل و نکل و نکل و نکل و نکل و نکل و نکل
 چورن کرده چورن چورن کوم بوشه استیا رو اطلاق بر در این چورن قاپی است
 این است هر شک و نام است **لکونک** در موته و ایند ز جو و مغز و لکونک

اطراف

او در رو که خوب است اگر اراضی باد است همراه تراب بخورد و جوشان اشنا و علمی حکم دارد
 در یواسه است با این اندر دانه بخورد و زرد و زرد را بار و غن زرد و بهر نام این نارنجی خوردن است
 در بلاد کجا اراضی معوی است **سینک لیا جورن** بیهوده بپیر تر بند ترا هم بر بلبل دراز
 خوب چون که نوزت زقوم خورد و کلمی بنج میل غلک میل کتول کجا جورن کند همراه
 اب گرم یا نول ماله کارد و با همراه اب انار دانه یا همراه رس تر بهل یا همراه رس کوزن تر بهر بلبل
 که موافق بود موافق طیف دانه بخورد و غلکی طعام و بهی و باد کوزه زانما س دو با سیر و بکم تب
 و بلبل کوزه و کتول باد بند رو که او در رو که دفته شود این را بهشت کما دنام است **دوفدیک**
 بلبل و غلک و صینه و هر با اب گرم نوزت و شها ارد و نلکم صاف شود **سجم زنجیل**
 و بهی و بلبل دراز و نوت و بوچرک یک برار گرفته بار یکد بکنند نام این پنج سجم جورن است
 سول شک جبری شک یا نیک دفته شود در اراضی جهتر نو اسیر باد که انم با نوز دفته کرد
اجک بلبل دراز چهار تا یک نوت یک پل و شکر تری یک پل بار یکد کرده
 جورن بکنند او را با سبب بهر ایهاره دفته شود و بستنی غایط در رو که او در رو که
 نوت پنج است و بلبل دفته شود این را ناراجک نام است **دوفدیک** هر شک هر دو کهار
 در باد بان و بخ و اجود و سنی و بهر و هر دوزیره و پورج بلبل سول و بلبل دراز
 در بلاد کجا و شک سبزی و پور و باد به و زنجیل و کبابی و صینه و جاب و باد رنگه
 در بلاد کجا و نوز دانه و شک یک پل و نوت و نون دستا در و بهی اندر این



و بهارنکی و دیو وارد اجوائی و کتیر و تو نیز و بهل مول و تخم کنار و بهید همی
برابر وزن گرفته از رس ادرک پت دهر و از شیر بجوره بنریت دهر
رزان همراه روغن زرد یا عراغ کراب یا اب کم بخورد یا جوات بپوشد
امراض سینه درد که دفعه شود و درد مقوره و درد پهلو و درد سینه و بواسیر و فم
شکم و نفقان اشها و باد کوره را بپزد و در صحن استعمال مع بی بهل و ادرک
و لیمک و بری شکم و مرفه و تکلی نفس دفعه شود معس نشه را روغن نیز بکشد و قطار
می آید **تو نیز** و در سه نعل و اجوائی و بهل مول و جو کمار و بهید
و انگوزه و باربلک ^{سه کتاب} نکاد ابرار بپزد و سه حصه نشوت از چیده دارد و چون
انوار و باب کم بخورد یا همراه اب چون اب جو بنوش همی کول دفعه شود
و باد کوره نیز دفعه شود تو نیز از نام است **جبره طاد** جنبه زنجبیل
و انگوزه و پیل دراز و پیل مول و جاب و اجود دمه و هر یک یک
که کیم بپزد و سبجی و جو کمار و نعل سنگ و پوچرک بر و نعل سمنز
و نعل ردر مقور یک یک کول چون بکند از رس بجوره پت دهر
از رس انار دانه پت دهر و در اقطاب خشک کند باد کوره
درد اتم دفعه شود **جبره طاد** نام است **اجود** اجود کله سوسمار
جنبه بهل مول کوبیده پیل دراز مویز هر یک یک که کله و دانه کله

و چون که در کله چوین کند یا آب گرم بنوشند اندکس و او در روز که
 درام باد و در در چشم که بشد بنده درد کند و هوره که همه نام و درد که و شب
 در در زانو و در در مقعد و یونا و بر یونا و بولاجی و بلغم و باد و بیست
 ان دور که دو یا بر بار و زنی ان گند سپاه انداخته که ما کرده بکند ارد
 بوقت حاجت بخورد اجود انام است **کن مکه چوین اشخار**
 و جو کله در باد همه در نخه و بیج ننگ و الابی خورد و بیج بهار شا
 و بای بر ننگ و انگوزه و بهل موم و کجور و دار هلد و نوت و مومته
 و یکم و اندر وجود آمده و زیره و شنت ریکه بپس در از باچی و اصل ^{اصل به بنور}
 و اصل بر جو این و در دار و کج بمل و همیده و انیس و انیدر این
 و هوسیر و امتاس و کل گنجد و جو کله و سه چینه و نال بکله و
 بلاس این هر چهار کله بکند بعد از ان لوه کیمت کم کرده در بول
 که کانه سرد کرده با بنج برابر چوین مخلوط کند و از رس ^{منور} بخورد که
 تا که روز بهای نه کند و سه روز از جو که نقره دهد و از رس او که
 هر یک از این چهار طعام بخورد ان شهارد اگر با انویان دهد رو که در پینه

چهار کله است
 حوت بلاس
 در چهار را صد ظاهر است
 و خاکستر نموده بطریق
 و معهود کله بکند

فخر

برود و بد خلقی و کلم و بهی و درد مفرق و بواسیر او در رو که دانستند

و استیلا و باد شکم دفعه شود بعد از خوردن طعام یک لبر کبک بخورد

و در آن صفت شود این الکی مولکب جورن گویند این در برمان کعبه است

و اشع شماره از برهه شده است **بدوانل جورن** نکل سنگ

و مبل برل و مبل در دند و جاب و حیمه و زنجیل و پید و بریک را وزن

یکه سه سراید پیر مار یک کند و بخورد بسیار از روزی و طعام

نود و ارشک افزاید و این جورن بند و اشع است در نرف این

جورن هم نام آن کوده است جورن است و ممول است

نکود جورن انگوزه و باد به و پید و کبیر و انار دانه و نور با

بسیه و اسکندر رس و کچر و انکود و تر کوبه و کج سرو و ایل سینه

و اسکندرتت ریکه پهل و زیره سیاه و پید و ف پیکر ممول

منج و جات و اشخار و جو کمار و سنج نکل و کجا را

جورن

بسیه

سجیل

کچر

سجیل

بسیار بار یک سید و نکلد درد در وقتی نصفی طلوع خورده باشد
خار طعام باب بخورد یا همراه شراب خواهد عراه دوغ مالک کار و بخورد باد کوبه
شکم که از باد باین باز بلغم بوده باشد و مرض سینه و پستی جانب راست در سینه
درد در مقام که بالای حقیقت است و در پهن و درد مقود و مسلسل بول و اهل
بسی بری شکم و برقان و لکه و جارت و پستی در غم و تنگی نفس و بوار
و از درد دفعه شود اما باید استقیقه از شیره بخوزه بد کرد تا کولاست نکلد درد
و این را خواهد نام است **جوانی بخورد** ناکخوره ار دانه و زنجیل و نیک
و اول بیت مغز تخم کنار هر یک چهار تا یک بگیرد و حویج دو نیم تا یک و سیل درار
ده تا یک بگیرد و پنج و نو نخل تک و گشنیز و زیره سیاه و زیره سفید هر یک دو تا یک
و سیل درار و پسته بار یک کند و صفت و چهار تا یک معری اول مخلوط کند و نکلد درد
و در او مت کند یا ندر و ک و در امراض کلو و سنگ صفی و تب و قویج پی
و لاغزی و ایستار و پستی بر شکم و نفس شکم و در درد شکم و مند کن
و در امیر و امراض زبان و کلام دفعه شود صحت باید **تایسار** تا سیس
مغز تخم سیل درار بتین هر یک با قیل قند یک حصه مترا بد بگیرد و لاغزی خورد
و در جانی بقول و در جانی هر یک دو تا یک بگیرد و چهار تا یک کند و بوزن در کوبد

مصری است مخلصه را کردند و پس در دجک است بر فم و تنی نفس و
فی و ب و ایتار و اناس و بری شکم و پی و سنگه هنی با نردوک
تو گوید و حجب است تا یاب نام است که همین نسخه را که ما مطلوب است
جلاب مصر به بند و بجا برده همین حکم دارد **دست پهلاد** مصری بنام
پیل در آن بلاغی خورد در اجنبی یعنی بقوایح هر یک از وزن خود ماقبل
خود می خورد **دست** که همراه این و در وزن زرد خورد و در اس
و تب از غم رسیده باز و پی و نوزش دست پای و کین رشتاد خشی
زیان در در پهلوار و و یک **دست** او در دهنک از نکی به اعضای
باز و رکت بت دفعه شود سبتا نام است **دست** مغز که در مغز آمد
و ریدکس و مهری و مهری و شهد و پیل در **دست** باب شسته و در پیل
کردن دفعه کرد **دست** که در نکل و بصل و مهری و شهد و مورج خورد
تغزاید برود اگر سینا دجورن با این هر دو جورن را دست نماید بسیار نفع
دارد **دست** پهلاد **دست** که بوزن نکت که در نکل و بصل و مهری
و نکل بر و نکل و کثیر و پیل در از و پیل مول و زیره سیاه و بنتر و
نالگیر و تاسیس **دست** پهلاد **دست** که در نکل و بصل و مهری و شهد و مورج خورد

دست

دست

در فصل

روز پنجم هر یک یک لکته و انبار دانه چهار لکته و اباجی نیم لکته خواه
بجای اباجی تخ انوارد جمله را بار یک کرده نظا هر ادم هر روز یک تا یک میخورد
یا تخ همراه دوغ ماله کارویا همراه اب جوات یا همراه تراب یا همراه اسو
که ذکر این پیشتر خواهد بود بخورد مرش بنوع زیاد و باد کوبه و بهی داد در روزه
و غنچه در نوایر دستک ریحی و یرس و مکندر مرسه کوبه و اباجی و شکلی
نفسی و رفته و علت بلم و مرغن سینه و مندان ^{دفعه} در دو پس و چاین
این خوردن جهت طلب خلق اله و برای تحمید مردمان از زبان سواج
صادر **ایلا و چورن** اباجی و پپول بهرنک و موته و مغز کنار و پیل در از
و خوب چیدن اما و کپس و قرفل و نالکیر برابر گرفته بار یک کنند
همراه مهری و شمشد بلیت و بخورد علت ^{بهر حال} است که از باد خواه از غنچه بنوع نام
خواه از غنچه ^{بهر حال} و منکر دو نام ایلا و چورن است **بنج نسیب**

درخت تنب را هر پنج اعضای بگیرد و بار یک بنزاده نکلد اردوزن
هر پنج اعضای باز زده بل باخ بعد از آن گشتی آهن خواه س کنند
بگیرد و بعد از آن بید و پیوار و چسته و مغز بلاد و بار یک و مهری

و اندک بند و بیل دراز مورج و زنجیل و باجی و ملتاس و کوه کوه و هر یک
یک پیل بگرد و یکجا کرده باریک کنند و چون را از شیر هینک مستقیم
دهد و از جوش آب درخت کبیر و از کادیمه درخت رسن نیز مستقیم
و هر مقدار یک کبر که از آن چورن بگرد و همراه کادیمه مذکورین یا همراه
روغن زرد یا همراه شتر ماکه کادیمه شود در مدت یکماه بر صدف فرو کرد
و در این مدت این را با صفت نیت بنام امت **فرد** ستاورد و هر کس که بخند
و لیکرن و آت بلا و تامل کردن و بملی را کوفته یا باریک کند همراه آب
یا همراه شتر ماکه کادیمه شود شهورت زیاد کرده و چنانچه از ریح موسس نکند
رسکند داد رسکند و بداره هر یک و پیل بگرد و چورن کرده در اند
جوب انوازد بوزن چهار تا یک با شتر ماکه کادیمه کوزد و شهورت بسیار
حاصل کرده و چنانچه در صدف را خستند کنند و صنفیق علاج بنیاید
نام این رسکند داد است **چندر اد** جهت و تر پیده و موته و باریک
و زکوبته برابر کوفته چورن کنند و نیم حصه از جبهه نام وزن این دو کوبه
اصح گفته اند از همراه شهد و روغن زرد و بلیه یا همراه بول ماکه کادیمه

چورن شهورت

روت ملا
بمع کبیر مته

فقرود

بوزدیرقان و مرض سینه و سکنزد و اناس و برص و او در روک
 و بویسید و منداکن و اردچ و کم شکم دفعه شود بوانس نام است
له باد عاقر قرقما و زنجبل و کنگول و نالکیده و بلبل و دار و خورجیده
 و قرقفل و جوب چند تهر تک بوزن یک کبر که ببرد و بار یک
 کند و دو دام افون خالص یا رکنند مقدر یک باشد یا شهید از آن جمله
 بخورد است که شود و خوش شهوت پدید آید و بنی ۱۵ صاعه بید نام این

چون این است

فصل دهم در بیان ساختن کوبه و بقیض است

چنانچه او پدید میآید همچنان صلاب کرده به بزند و اگر کوبل انداختن
 ممکن کرده باشد از آنش نرم کرده اندازد و کوبه بزند و در بعضی جایی
 همچین هم کوبل اندازد و از رس و از شهید نیز میبندد کوبامی بندد
 اگر صوری کوفته است دزن صوری از وزن چورن چهار کونه باشد
 اگر قند سیاه است صغیر ببرد اگر کوبل باشد است و برابر وزن
 ببرد اگر شیرد یک چیزی کفته است نیز متضاعف ببرد و کوبه مقدر

چهار ناله به بندد و یا مقدر طبیعت خوب خورد یا به صفال کوبد

سخن خطی و مؤننه و زنجبل و دوتون و هیدیه و زیت و اسکنزد و سن
 پودن دانه

بهره

و با برنگ و خار خشک و چینه هر یک دو دو لکه بکشد و ز میس کنند
 هفت پیل و بدنه چهار پیل این حکا را در آب که یک درون باخ
 انباشته بخوشد چون چهارم عصره باقی ماند فرود آرد و از بار صبح
 گذراخته ببرد بعد از آن هر صبح که این باخ در آن آب نرگور کرده
 قدسیاه کند انراخته چاشنی کند چون نیک نخته شود این ادویه ذیل
 که بار یک کرده باخ با نه از چینه نوت و تون جو که هر یک یک پیل
 ببرد در لکه و لاجی خورد و مورخ دنج هر یک سه پیل بکشد و با یک سازد
 در آن چاشنی انرازد و سه دو دام وزن ششده خالص انرازد و گویا
 بنده این را با هوس نام گوید است هر گونه بوایس که باخ و باد کوه که
 هر نوع که باخ و او در رو که در ارض باد و در سینه و بنس و قوت
 و سینه و بنس درم و پیک و یرقان و بر میوه انواع دور شود
 در سینه است یعنی ضعیفی به تدریجته مبداء کرده **در جادو کونک**
 مورخ یک لکه و پیل در از یک لکه و جو الیازیم لکه و انار وانه
 دو لکه که ریک کرده طیار سازد و قدسیاه بوزن هفت لکه
 مخلوط خسته کو با مقدار یک لکه به بنید و بوقه حاجت

در دهن

باب
دو سرفه

درد هغن دارد سرفه تا نینه برود در چاد نام است **نوع دیگر قند سیاه**
 و کوبیده و پیله و مویته باریک کرده کوما به بندد و در هغن انوار سرفه
 و تنگی نفس دفعه شود اگر نینده بپنهند بخورد هغن حکم دارد **املا د کوبیده**
 املا کل بنویس فر خواجه سحر آن و کوبیده و کپسل برنج و نو باوه شانه درخت بر
 هم مخلوط در چورن کرده باشته کوما به بندد و بخورد **نوع دیگر** درخت زبان و کوما
 و هغن دفعه شود املا در نام است **جسوه بنتی ۴** بونک زنجبیل و پهل دراز
 و پیله و املا و پیله و ج و کلوی و تخم بلا در زوز هر یک ادویه وزن
 برابر با پنج باریک کرده با بول مالکاء و سخن کند و کوما مقدار یک سن
 به بندد با رسن ادویه بخورد اگر بد حفظی طعام است کوما یک بخورد
 اگر بوجله کرده است دو کوما بخورد و مار خورده را سه کوما به بندد و سنبلا را
 چهار کوما به بندد این را بخورد نونی خام نهاده **سبو کما د بندی** تر کوبیده است
 و چوبه زاننیس سبز و چیده و زیره سیاه و تنگ ریک پهل هر یک یک
 کوما به بندد و تر کوبیده سه تا یک پایی کند و قند سیاه ببت کوما
 پایی کرده کوما به بندد بنیس و سرفه و تنگی نفس دفعه کردد و حکم است

نوع دیگر مال سرفه

وطلو را صاف مضمف کنند بوی که نام است **نموده بویستنه زنجیل**
و قند سیاه یکی کرده کوبانند و بجز در آنم دفته شود اگر اجبرن باخ -
کوبان بیل سینه دلاز با قند سیاه بجزرد و اگر سلس بون است کوبان
زیره سیاه با قند سیاه بجزرد اگر بوا سیر است کوبان قند سیاه با مهید بجزرد
این شی گوار باغی است سینه کوبیده چون سینه کوبیده **دارمودک**
بدناره و بلاد دروز زنجیل یا برنگ بگرد اجراه قند سیاه کوبان بندد بجزرد
بوا سیر دفته شود برده دارمودک نام است **سورن بندی سورن** خوش
زمین قند را کوبند بوزن سه دو حصه و هجده شتر زده حصه و زنجیل
چهار حصه و مورچ دو حصه هر یک را یا ریک لخته با قند سیاه کوبان سازد
علت بوا سیر را قاطع واقف است این هر سورن سندی نام است
بجیاد کونک ستاور و کوچیکه و مندی و مهلبی و مویشه و طلوی
و دودعی و نلک سنگ برابر بگردا بوزن متضاعف این جور
اسرار حرف پهنک مخلوط کنند و یکی سازد بعد از آن در شیر
ماده کار و که وزن آن ده کونته از وزن همگی نشسته باشد بچونش اند

دسته سلس بون در سینه

بوا سیر خرد

کونک
دفعه اخلاق

چونان

چون که بگویم این نم پل از آن همراه شمشاد در زمین زرد بخورد بود ایر
و این را در فقه کرده و غذای حیوانات و مرغ بخورد بجا کونکه نام است

حورن کنگا زمین قندیش زرد حصه و پد ماره شازوه حصه باقی

بسیار در صفا ساه بنت حصه و حصه شمشاد حصه و بعد از آن باید بلید امله و

برنگ و نالکیر و پیل دراز و بلا در و پیل مول و نالیس ستر بر یک

چهار حصه بگرد بعد از آن تخ و الاهی بر یک دو حصه بگرد جمله را با یک

ببند و مقناغف از آن قند سیاه افزاشه کو ماه بنده در مرد است

ناید الت ش جوع افروزد و بواپر دفعه بشود و سنگه هفت که از غلبه

باد باخ و با از بلع باخ و تنگی نفسی در فقه و قوی و قیل بای در اس

بر اعضا و بملک و بر میوه و بکند روستی اعضا و کم قوی تا پدید

گردد محبت مانند و غفر و فط افزاید و قوت درین پیدا کرد در ساین

است لورن کنگا نام است در بیاب بواپر اعلی است **مرد و کنگا**

تر جید تر گوته و جاب و پیل مول و جنبه و دیور در مار قشنگ مول یک

و تخ و داز هله و مسی و برنگ بر یک یک بر کسه بگرد که در کسفا حصه

از آن هفت گشته اندارد در بول که کاه و که در شش هفت مرتبه زیاده یا

دفعه
شکل رهنه و کوی

منه

انراخته بخت ند چون نیک بخت شود کویله بندد همراه و در کار و
ب خود کنول باد باند و که و بر میو و بود سیر و برضی و او در بسته
ذرا جبرین و پهی و او در دیک و همه الکن دفعه شود نام این مندر
نام است یرقان و بر میونانک یزد **چند پر به کویله** اسکندر و
نخ مسی جراتیه دپودار زر جوی و ایله اسفیس بیل مول نوز با
گستر طاقیل و صاب تسفیق یعی با بختک لبح بیل ترکوتی
مار قشیش بر ذو کمار هر سه نیک هر یک یک تا که بگردید از ان کوی
و دوتون و مینج و ج و الاچی و تیا شیر هر یک وزن یک هر که ببرد
دک رکنه دو که لکه و مصری چهار که لکه و سلاجیت هفت که لکه
و کول هفت که لکه بلی کرده باریک بکند و کویله بندد چند بر به نام
کویله است بجا اراضی وجود دفع شود خصوص هر بیت نفع بر میو و سبب
که هر کویله باغ و موز لبات و نیک مشابه و بعضی شکم و بول شکم که هر کویله باغ
و که کوشه که فتنق و از بر نفع سدا می شود و اند برده و یرقان و کونول
بمسک و لایتر برده و در دگر و نیا نفس و سرفه بر چها و ف بنوای
و برضی و خارش و پهی و او در دیک و پهلند زود در چشم از هر هفت و نیت

خدر بر به کویله

و اراضی

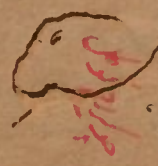
که در اندام نهاد عورتان را منقود و چون جاری میسازد و هر علمی
که در اب منی روان باشد و مندان و در بوج و امراض بارد و تخمه و بلغم
همگی دفعه شود شست و خوبا جوانی زیاده زیاده تر کردد کوه مقدار

کنکاش بند

یک لکه به بند **کامابن تبری** ناکواه زیره سیاه کشر مویز به خود
باجی که فطریک چهار تا که بگردان کوزه سنبله کبک بعد از آن هر دو
سکاه و بر پنج تک و شوت هر یک سبب ناکند و دوتون و کجور و هلمول
دبای برگ و انار دانه و بید و جسته و اصل پت و زنجبیل هر یک از ده
تا که بگرد و همگی را کوفته بار یک کند و در رس ترخ عرف بخوره
کوبه بند همراه روغن زرد یا همراه شکر یا همراه شراب یا همراه ترخه

یا همراه اب گرم بنوشد این نسخه را کامابن زده که گفته است بر علت
مرض بلا کوه که از غلبه نمیه باشد دفعه کردد اگر همراه بول ناله کار و بخورد
کوبه منجی برهه را با کوبه و سمول بخورد کوبه در صلا از دفعه شود اگر همراه
شیره کار و بخورد امراض عورتان را خون باز اندام نهانی جاری باشد

معه وزن دو دام



دفعه شود و حکم و امراض سینه و سینه هغه بول و گرم شکم و بواسیر نیز
دفعه شود و خیر است **جمول** و **کول** زنجبیل در از جاب

پهل مول چفته انگوزه اجمود رنق زیره هر دو زینکامه
سان العضا فی بادیه زینک کج پهل سکنی اسپس بهارنگ
بوربری پیدیک یک تاک بگرد و متضاعف انوزن سکنی تر پیدیم
پد کثیر برابر هم دارو کوهل بگرد و اعلی را پیکا ریخته و بدیک کرده
در او تند جرب نکلارد کولایک یک تاکه لینه نکا هر ارد دیک کولایک
باشد غلیبه اخلا لا سنبات د فوه کرد و وضعی به سدر رسته بدل کرد
و در بر پهنتر هیچ چیز مانده نیست هر چه خواهد خورد و هر چه داند بکند
امراضی باد که معشما دگونه است و برص و بواسیر و سنگ صفی و برص
و نبات رکت رسول و بکنند و زاو دا عرت و قودنج و کوبه و باد صغ
و او در که و نقصان اشتها و تنگی نفس و سرفه و فوه کرد و در ضمای که
در آب پشت مردان است و علت تا که در خون عورتان است و در
دفعه شود اگر عقمه یا نیز از محل بار بگرد و اگر مرد و عورت نماید فرزند
زینیه یا بد اگر با جوش بیاید اشنادی خورد علت ناید هر نوع ناید انود اگر با
مالکونیا دکن بخورد غلیبه تاکه زود اگر بار که بد کن بخورد غلیبه نیم دور شود
اگر با کاه دهمه دار هلد بخورد بر مود فوه شود اگر همراه بول کاه و بخورد با بندر که

دوازده گسره ابلیسی فرورد عید سید زامل کرد او را با جادو همه نیست کرده خورد
برخی زود او را با جادو همه مکلوی بخورد با درکت برود او را با جوشاب زرب
بخورد درکت برمی و فرود او را با جوشاب پادول بخورد زهر موشش نیکو بود
او را با جادو همه تر پهلد بخورد از در چشم صحت باید او را با جادو همه بنور نوا بخورد
او در رو که هرگز فاند و خایه نشود نام اینی چو لاریه کو کل است **کشور کو کل**
تر پهلد بوزن صد برست و مکلوی یکت برسته کوفته در او ندا ابلیسی از فرشته
بخوشند و اب یکتم درون اندازد جوینی نصف اب و در فرود فرود دارد
از پارچه گذراننده اب خاص او را بگیرد در آن اب مذکور بوزنی یک
برسته کو کل اندازد باز بخوشند و لقمه میگردانند تا که سخت کرد چون
بقوام نزدیکه که ادویه زمین باریک کرده با نوازند و مخلوط زد و آن را
تر پهلد شنش بل و مکلوی یک بل و نرگه شنش بل بگره و بزرگ نیم بل
در تون یک بگره و شوت یک بگره باریک کرده اندازد بعد از آن
در او نند جوین تا مدت نصف روز نگهدارد و بعد از آن کو را بوزن یک تا کنه
به بند موافق هوای ایام و موافق طبعیت خود در بسته با انویجان آب گرم

سید بن سیده

یا همراه شیر یا همراه جوش بپوشند تا با هر که موافق موافقت بخورد انواع
برص و بادرت که از سنبلت بوده با نخ و فوفه کردند و بنیل هر گونه و بادرت
و بر پیوسته و غشی شش سبغ و او در رو که و نقصان استنها و سرفه و تنگی نفس
و اماس و برقان و دمه دفع شود اگر از هر روز سه اومت کند بر این است
اگر همراه کادیمه بان که بخورد در چشم برود اگر با کادیمه و هم بر ناول بخورد
باد کوره دفعه شود اگر همراه کادیمه که سینه بخورد و بنیل و برص هر گونه
دفعه شود اما باید که در ترش از چرنا می تبخس و از بسیار خوردن و از
شبهوت و از محنت گردیدن و از کربا افتاب و از تراب خوردن
و از غصه خوردن برهنه کند نام کور کوه کل است **تره پهلاد کوه کل**
تره پهلاد سه بل بنیل در از یک پهل و کوه کل سه بل کوفته و بلجا کرده
کوبان به بند و موافق طبعت خف بخورد به کند و کوره و اماس و
بواسیر دفعه شود تره پهل کوه کل نام است **که سینه کوه کل** خار خند
نژده بل در اب که در شش شش رسته زیاده با نخ کینه کمت چون
نصف اب در خورد از پارچه کند یا بنده بگرد و نصف بل کوه کل در ان
کادیمه

کوه کل

کوه کل
کوه کل
کوه کل

حادثه با گنده و باز بخت نند و پراوی زمین با نند و ان اینست
 ز کوهت ز بهلا موته تا کله صفت پل با یک کرده با نند و چون یک
 چشمه شود کوه با بند و بوزد پر میو و موثر که چه و پردر و موثر که است و با کت
 است کوه است و صفت باد و امراض من و نسل مسانه دفعه شود کوه در کوه کل
 نام است **تر بهلا و بودک** تر بهلا است پل تخم بلادر پل و با کچلی پل
 در کوه جدر پل بدان رهن کشد و نوت و کوه کل و سلاجیت هر یک یک
 پل و بهر مومل تخم پل و چینه تخم پل و مورج و نونانک فرز پخل و بهلا در ازو
 موته و بچ و لایچی و سپنج و نالیکس هر یک یک تاکت بگردیم را با یک
 کرده یکی کند و در برابران و نین شکتری را جلاب کرده چون نند کوه نند ازو
 و کوه با وزن دو دام به بند و بوزد و انواع برص و سنبات و امراض ان
 که کوه نون است و به کت رو بهی و باد کوه و امراض زبان و مرض طام
 و مرض طلو و در **سیر** و در چشم و مرض ابرو و مرض کردن و در دست
 و در فم شود و بهر آنکه امراض از نافع مابین و تخت است باید که این
 ادویه پیش از طعام بخورد و از نافع بالانا سینه است در نظام
 و نفعی طعام خورده باشد از نافع بخورد و از نافع بالانا سینه است

باشد بر ابرو یکی نیکتری استوار و متعاف است از آفت از
 انش زرم جویش دهد و نیک بخت کند چون بخت شود فرود دارد
 و اما مقدار یک پل به بند و در وقت شام بخورد و بلاش تیر بند طارو
 عفت دام بخورد باید که از چربی نور در ترشش پر بهیز کند و نه
 زیاده کرد و چنانچه که بسیار عورت را آهسته شود تواند کرد ما که دم مودک
 نام است تا با بنی ترکیب است که ما انجام رسیده **فصل یازدهم در**
بسیان ترکیب اولیه جزی را که او تیره کردن مطلوب است طاد به
 کند اما جویش زیاده دهند تا بیزد یک فوتم رسد اگر او تیره گویند مقدار
 بسین ان وزن یک پل است اگر چه مصری گفته باشد باید که
 چهار مرتبه زیاده از جوین باندند و اگر قند سیاه گفته است متعاف
 انوار در رس گفته است نیز چهار گونه بگرد بردند چون جلاب
 بخت کند علامت نیک بخت شدن است که از املت برداشته از
 املت دوم خود هم کشد چون تار ملان بکشد خواب در آب باندند
 چون در آب عرق کرد باید دانست که جلاب نیک بخت شده است
 و نیز علامت است که بوی قوب بدماغ برسد و صورتش خوب

قوت ماه

بسیان
اولیه

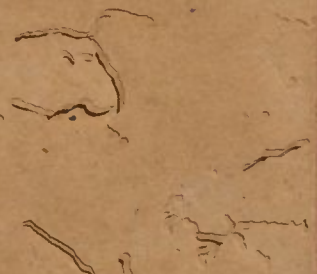
سر

سر

سر

در نظر آید همان زمان فرود رود در او که در مخلوط سازد و در وقت
بعد از آن عمده شیر که کاه و یا سبزه خشک یا براه جو که با همراه کاه
سرخ موم یا کاه بسیار به هر چیزی که او بپاين موافقت داند بخورد که
فایده دهد **کنت کاری اویزه کنتی** در آب که یک درون
انداخته بکوشند و کاه به او ببرد یعنی چون آب از چهارم همه باقی مانده
فرود در دراز پارچه گذراننده بگیرد و بعد از آن در وقت آب بنور
بل معری انداخته جلاب بکشد چون جلاب به نیک بچشم که عکس
گفته شده نزدیک رسد او که در ذیل که بار یک کرده باشد با نازد
کلوی چاب جهنه مویشا کاه را سنی ز کوبند و همایه بهار سنی را بسن
چرخ هر یک یک پل بگیرد بار یک کرده با نازد و روغن زرد هشت
در روغن گنج هشت پل نیز اندازد چون اویزه سرد شود بالای او
شبه هشت پل و تباشند و پیل دراز چهار پل اندازد و مخلوط کرده
در او نند کلی نگیرد او اویزه کنت کاری نام است چهلک و تلی نفس در ف
ناشک برود و دفع گردد **چمن پرانش اویزه** پیار و سمول بو زنی ده پل
و پیل دراز کاه را سنی دالبه منفه کلوی پیله که هشتی نهوه انده باشد

در نظر آید همان زمان فرود رود در او که در مخلوط سازد و در وقت بعد از آن عمده شیر که کاه و یا سبزه خشک یا براه جو که با همراه کاه سرخ موم یا کاه بسیار به هر چیزی که او بپاين موافقت داند بخورد که فایده دهد کنت کاری اویزه کنتی در آب که یک درون انداخته بکوشند و کاه به او ببرد یعنی چون آب از چهارم همه باقی مانده فرود در دراز پارچه گذراننده بگیرد و بعد از آن در وقت آب بنور بل معری انداخته جلاب بکشد چون جلاب به نیک بچشم که عکس گفته شده نزدیک رسد او که در ذیل که بار یک کرده باشد با نازد کلوی چاب جهنه مویشا کاه را سنی ز کوبند و همایه بهار سنی را بسن چرخ هر یک یک پل بگیرد بار یک کرده با نازد و روغن زرد هشت در روغن گنج هشت پل نیز اندازد چون اویزه سرد شود بالای او شبه هشت پل و تباشند و پیل دراز چهار پل اندازد و مخلوط کرده در او نند کلی نگیرد او اویزه کنت کاری نام است چهلک و تلی نفس در ف ناشک برود و دفع گردد چمن پرانش اویزه پیار و سمول بو زنی ده پل و پیل دراز کاه را سنی دالبه منفه کلوی پیله که هشتی نهوه انده باشد



زده چو نیمی اسکنند و نلس جو که رگ کبک می پاید گوا چو نیمی مو که بر
 ماهی برنی بری کند بوز نوا گوا که کل میدا الراجی خورد چوب را
 چندان بر یک جدا کند یک پل ببرد و کوفته بار یک کند بعد از آن بپزد
 عدد اندک پنجه و زرسپده در گیرد و در او از طی بلیجا کرده اند از دوات بوزن
 یک درون بریزد و جوش دهد چون هشتم عصه باقی ماند بستاند
 آنده تا امانت برداشته جدا کند و تخم او دور کند و در پارچه صاف
 انداخته بمالد و آب گاه از پارچه گذرانیده ببرد بعد از آن اند
 نکند که ماییده است در روغن زرد مفت پل بریان کند با شش زم
 نرم بده در آب گاه بهر مظهر شکل اعلی بوزن صد دلم با نازد و اند
 بریانی نیز بلیجا کند و پنجه س زرد چون نیک پنجه شوند او پیه ذیل مانده
 یعنی بیسل درازد و پل و بتا نیز چهار پل و تخم در لاجی و بنیج و نالگیر
 بر یک رس نالک بار یک کرده با نازد چون بلیجا شوند خوب بچینند
 فرود آرد و سرد کند بعد از سرد شدن بوزن چهار پل رسته کند و بکند
 این را همین برداشش نام است یعنی چمن رگبیر گفته است موافق
 طبع خوب خورد یعنی پسند این است یعنی بری و ضعیفی جوانی

مع میوه لکر

(Faint handwritten notes or bleed-through)

مبدل شود خوردگان و ضعیفان را آنکس که در افق است در مرض او
که در سینه باز و ناتوانی از حرکت و جابجایی حاصل شده است در
بیماری سینه ناپدید گردد و او از خلوک که بسته باین گده کرده و
و مقلی نفس و شلی دهن و پدید آید و او را در وقت افتاد
امراض اینست و امراض بول در این زمان ناپدید شوند صاحب این
حافظه نیز از یاد و در طاق گذارد و شهوات فرودان
روی نیایند و خوش دل شود و دماغ تازه دارد و سستی برطرف
گردد اما بر هر علتی است که از طعام بسیار سیر شود **که گاه مانند آب**
بیار در تریه و غف هفته طمان اول تخم او دور کند بعد از آن پارچه
پارچه کند برون بعد از در یک روز در آب آن و زنیس صیدل یا
یا نوزد و بچوت ند چون پنجه آب در خورد او را خورد بعد از آن
ان پارچه را در بر او درده بطریق سابق که بداند گذشت در پارچه
باریک بنهد و قدری در اقباب برورد بعد از آن از نو که کارد
بر آن پارچه بنشیند و از برزند و در دیک مس آن نوزد و در وعش زرد
هفت بل آن نوزد و بر میان کند و آب کلیمه را که از پارچه گذرد
است در آن آب زنگری بوزن در بل با نوزاد جوش داده و جلاب

برای سوزش
در وقت
بسته یک

در وقت
بسته یک
در وقت
بسته یک

بگفته اند که دراز با غزاله چون یک جنسند که ناز تواند برآمد و پیه
زیل باشد از دوسه پیل دراز و پخسل زیره سیاه هر یک دو پیل و نیم پیل
کثیره و بنج و سورج و لاجی و تخ هر یک نیم نیم پیل بگیرد بار یک
کرده انرا در فرود آورده چون سرد شود ششده چهار پیل یا رنگند مفضل
خواهش و موافق طبیعت خود بخورد رکت است و انواع ذانواع است
دفعه کرد که لاغری است فریب نشود و تنگی و بهوش و دوران
که در وقت خاستن تاریکی در نظر پیش آید صیقل باید و سرفه و تنگی نفس
دفعه شود نام این کوهه مانده اولیه است **سورن اولیه** همان طریق
که زردیه را اولیه کند همان جنس سورن را اولیه کرده از همان نژاد و پیه
سابق موجود کند و بخورد پوایر و بهوش و علت یاد که بلجا شده می ماند
و تنگی نفس نیکو شود و اینها در سورن اولیه نام است **است در تنگی**
پایله اعلی صد عدد بگیرد بعد از آن جو چهار پرست و دس مول میت پیل
چته و پیل مول و خار باز کونه و اسکندر روس و تخ کونجه و سنگها هوا
و پنهانگی و کچ پیل و کهره تنی و پیکر مول هر یک جدا گانه دو پیل بگیرد
در پیه که در تنگی است اینها را با نازد رما رب ان باشد که
اول جو را کاه کرده چون آب او گرفته باشند بعد بزنان در آن

از این جهت که در این کتاب
در باب اول از
در باب دوم
در باب سوم
در باب چهارم
در باب پنجم
در باب ششم
در باب هفتم
در باب هشتم
در باب نهم
در باب دهم
در باب یازدهم
در باب بیستم

مذکور انداخته بگویند در پیوسته نیز اندازد در این طریق با سبب
و صیدل قند سیاه اندازد و در ضمن زرد دروغن کجند منت
بل بکار بچون نیک بخته شود اویم پلها کند چون سرد شود
شهد منت دام و پهل در از منت دام بیفتد و در ام دو عدد
شمه همراه اویم میخورد باخ و قوتج در سف و ب و نیکی نفس و پهل
و بوایر و ارنج و پسن و سنک منی و خورده تا نوازی و صغیف
جوانی به تندرست مبدل گردد و قوت شهوت بسیار حاصل
و رنگ از نمودار گردد نام این است **کوت جدا دویه**
پوست درخت کوه یونون صیدل بگرد در اب یک درون اندازد
و بگویند و چون چهارم حصه باقی ماند بستانند و از پارچه کز اینده
بگیرد و در آن اب بوزن صیدل قند سیاه مخلوط کند و بچسبازد
چون نیک بخته شود اویم ذیل باریک کرده اندازد به پورسوت
موجس تر پله تر است بلالو چینه بادیه مغزین اندر جوی
بلادر ایتس بزنگ نیرمالا هر یک جدا گانه یک بل بگرد و با یک
کرده اندازد روغن منت دام اندازد و خوب بخته کن بعد از آن
فرود آرد و سرد کند بوزن منت دام نیکین یا رنگند و بجز در آب

کوت جدا دویه
و کور
و قند
و طلا

در نهم

در نوع کبک و دفعه خوردن استینا را در سنگینی که هر گونه بازر او کجک و برقان
در کت پت و کتول باد و اصل پت را با سس از تو با و لاغری و
بر و اطا و سول و دید انراض با دفع شوند همراه انوبان نیز مایه کار و یا
همراه روغن زرد یا همراه ذوق غنیم یا همراه آب سرد میخوردند باشد
اما شرط اینست که ایول ادویه خورده قدری تحمل کرده بعد از آن
طعام بخورد **صاد** ادویه نام است **زرد کبک** است پوست درخت

در ده که سبز باشد بوزن صد پل بگیرد و در آن آب ادویه زید اندازد
بجا اول که ماه واه مغزبل یا دهمه یا دهمه موجود است سوس موته اینتس هر یک جدا گانه
یک پل بگیرد و با یک کرده اندازد و بچنه گند نماز مایه یک در کفچه نیز زرد بعد از آن
همراه شمر غم یا همراه آب یا همراه شور با زرد استار هر نوع که با زرد شود

روغن عورتان را جاری می شود باز ایستد و بواسیر خوبی و پروا اطا
مضموم است خون دفعه شود کت **صاد** ادویه نام است تا اسی ترکیب ادویه
نام نند **فضل** در **م** در بیان ترکیب **روغن** بچن **طریقش** است که از

وزن مسجون چهار گونه روغن بگیرد از وزن روغن چهار گونه رسن بگیرد
و در کتونی که ذر گوهر است بچنه گند چون مرتب شود مقدار یک پل
بگذارند

در این نسخه
در این نسخه

خوارک روغن
و در کت کت

الز

روزان جمله بخورد عرق بچشم در غرض آنست که اگر کاذبه بیخود روغن
 بچشم مطلوب است باید که از وزن آن ادویه چهار مرتبه زیاد
 آب انداخته بچونند چون چهارم حصه باقی ماند در شانه و از آن
 گذرانیده بگردو اگر آن ادویه که بچونند آب مطلوب است قدری
 سخت باشد باید که از وزن آن هفت کسره مرتبه زیاد آب اندازد
 و اگر سخت تر باشد نوزده کسره آب انداخته بخار برود و نیز بد
 ادویه که کلاهده این در کار است از یک کسره تا یک پنجاه
 آن ادویه خواهد نرم باشد خواه سخت در آب نوزده کسره انداخته
 و چون بنده کلاهده او بگردو از یک پنجاه تا یک کسره باشد
 نوزده کسره آب اندازد و اگر از یک پست تا یک کسره جاری وزن مغز
 باشد چهار مرتبه زیاد آب انداخته و چونش داده بخار برود و تقصیر وزن
 کلک برین طریق است که اگر آب خالص باشد در آن میان وزن
 کلک مسحوق از وزن روغن چهارم حصه باشد و اگر آب کلاهده باشد
 از وزن روغن ششم حصه کلک اندازد اگر کسی بچربی است قدری
 کلک مسحوق از وزن روغن ششم حصه اندازد و نیز بد
 اگر

مقرر نمود که اگر ادویه
 نوزده و یاد و در آن
 نوزده حصه آب انداخته
 بچشم نوزده حصه چهارم حصه ماند
 کلاهده این بگردو اگر از یک و دوام
 زیاد باشد هفت حصه آب اندازد و اگر
 از یک پست تا یک کسره باشد
 کلاهده نام وزن بر چهار
 از ادویه آب اندازد و در
 ادویه زیاد آب نوزده خواهد

خام داند و علامت **روغن تبخیر است** چون کف جهان براید
باید دانست که بچه شده است بعد از این ذنک بوی و لو بود
ان نیز ظاهر میگردد از اینر ملاحظه بکنند و نیز بدانند چون روغن
بمنزل موجود شدن بر کس کونه می شود بی مرد پاکه است که نرم
باقی مانده باشد و شناخت مهم پاکه است که قدری سخی شده
باشد و علامت **تخم پاکه است** که سخی شده باشد و از اینر
پاکه هم موخته باشد از اینر پاکه گویند که ز خوردن آن بوش
بهدای میاید و فرایندیک ندارد و آنکه مرد پاکه است بنرم کس
که مندان می کنند و علت بلوغ بپدی درد و کراش است اما در باب
عمل ناس دادن خوب است و آنکه بهم پاکه است در همه طار و اعتدال
و میضرات و آنکه تبخیر است در باب عمل ماییدن خوب است
و در باب عمل دیگر خوب نیست و نیز ضابطه مغز است که اگر
روغن باروغن تیل یا قند سیاه و امثال آن بجهت کندن باید که از
در یک روز انجام نرسد بلکه در سه روز یا چهار روز باشد نرم
نرم کرات مرات بجهت کرده طیار کند یعنی اول از آنش کرده

هم بر دیگران نگاه دهد و در این آتش مانند دود باقی دارد
و در صبح آن آتش داده نگردد بچشم در چند مرتبه آتش تبار داده
در روز یا در چهار روز بجنبه موجود کند در سالی که در روغن
انرا ضعیف مکن است الرمانی را یکی کرده انرا زد بهتر است الر حوا

با نازد نیز بدینست را یکی انرا ضعیف قواعد حکمت است **چهارم**

پیل دراز و پیل مویل و چپ و چپه و زنجیل و نمک نیک بر یک پیل
یکد مزار یک پرت روغن مال کارد انرا زد و شرباده کارد و چهار مرتبه
از وزن روغن زیاد یکد و بطریقی که در سابق شد روغن بجنبه کرد اند و
موافق طبیعت خود بخورد سپی و نقصان از شما و بکم پت دفع کرد
و حاتم است و در چپ است و تمام این چهار حکمت پیل است **چهارم**

نحوه
چهار مرتبه

پیل پیل دراز و پیل مویل و چپه و کج پیل و خار شک و نالکس و کشته
و پادسه و مغز پیل و ناخودان بر یک جدا گانه یک پیل بگیرد و مسح کند
روغن مال کارد و شفت چهار پیل با نازد بعد از آن رس که جولای
که از وزن روغن چهار گونه باشد مخلوط کند و جوات نیز هم وزن رس
نکود را بر آنده و بطریق که نکره باشد با نازد نرم نرم بجنبه کند بعد از آن بوقت

حالت بخورده باشد نام این **کبریت** است که بر آب است که ارض بنم و باو
دفعه از آن دستک هفت بود و هر سه روز دفعه شود و بر بی شکم و درد مقعد

و موز که چه که عرف مسل بول خوانند و پرواها که در نظام شش

غایط بر نشینند دفعه و ناپدید شود **موهناک کبریت** بعد از بوزن

صد بل بگرد و در یک درون آب انداخته بخوشند چون چهارم حصه

باقی مانده درستانه بعد از آن **کبریت** که در شش هفت بل

بوده باشد دروغی یک برست بطریق مذکور بچند گرداند و بخورد و بماند

آبشارش کونه برود دستک هفتی و غایط که با انواع رنگ می نشیند

زایل گردد و پرواها دفعه شود **موهناک کبریت** نام است **کام**

دو کبریت اسکند بوزن یک تالا بگرد و در خاک بنجاه بل بگرد

و کبریتی و طلوی و سالون و بداری کند دستار و بنور نوزاد

و پوست درخت لرزان و زنجبیل و لاکر انسی و انار کنه و تون

و ماش بر یک ده پل جدا گانه بگرد در چهار درون آب بخوشند

چون چهارم حصه باقی مانده بستاند بعد از آن نداد و پهای جویوشی

کن که در بالا مذکور شده آمده است بگرد و کوی منه بر ماه جویوشی

و بیخ و پهل در لذ و داکه و هم ^{نمونه} بر یک یک پهل صد امانه بگردید هر کس که
 در یک کس و هر دو سار و او بر مینی بر یک یک که که بگرد و دو پهل موی
 اندازد در و عن ماه کار و مقدار یک اد هلب یعنی برابر وزن شکر با نازد
 و با شش زم نرم بچنه که داند چون نیک بچنه شود نیک دارد و مسخوره باشد
 رکت بت و اور جهت و همیک و عرفان و مورچه و سپرن که رنگ
 روی در کون میگرد در رکت یاگ و مورچه چه و در د پهل و کتول باد و
 در مینی اب مینه و نوزش سینه و لاغری وجود و نقصان اید و همیک در شود
 که نند و اگ عورت بچنه با نعل ماید و مردان را قوت باه و شهنوت زیاده
 بخشد در سبب آنست و هر دیه است نام این را حکام دیو کت خوانند

دو تیب

کلیان کت تزییده و هر دو هلد و در تیلی و هر دو سار و او پهل بزرگ و سائون
 و سئون و د بود در اید و تکر و سح خطل و دنون و نار دانه و نا لیکه و
 کل نیوز و لاجی و جویب بقم یعیه مجیده و بزرگ و پد با که دلو مته و کل جنبلی
 و همب بقرقون تصیرت صندن و تابس و غار که کلان یک یک که که صد امانه
 بگرد و سحوق سار و در و عن یک پرت اندازد و اب از وزن و عن
 چهار گزده اندازد و بر این نذکور بچنه کند و بخورد با دصع و تب و قویان

سال پنا و پشته و پنا

عقل بول

و در پوست که حرف از نماند خوانند **بهرت** ملاحظه و لیکن آنها و جنب و در
و تب که بعد یک روز و یاد در روز دخل میکنند و سئل بول و بر روی
و خارش و پانز رو که در هر دو گونه در پیوسته و تب در رینه لاریک و
دغه و نماید براد و صحبت مانند صورت عظمی خورد و زنده باید اسبب بود
و پری دور شود و عقل بخوابد نام این را پانجه کلیمان کبریت خوانند

روغن کلیمان مارشخ علاء الدین

ایب پنجه سه دام ایب تر پهلای سه دام ایب بانه سه دام شیر بزر سه دام
فلفل دراز یک توله شکر سه توله منقه توله گل کول توله مہتی توله
کبیر کنگول توله گل مہمانه توله کناری توله پنجا که توله حصی توله سار و توله
اگر توله تر پهلای توله اب چاه چهار خندان مقدار او و یک توله دوزن اب
انداخته در دبا که حصی جوش پدید چون چهارم جده اب بماند با پارچه آن بود
صاف سازد و در آن اب روغن بنکورا نذر در دو اهرمه ایست جوش دهد
چون روغن بماند و اب صرف نشود نگاه دارد خوراکه روغن اول بود یکدم
دوم روز دو دام سویم روز سه دام بخورد بوقت فجر اگر در صنف یک
توکلان باشد چهار دام عالمگیری بخورد از نامی در از چشم و بس با در چشم چشم

در کله رحیم زین جنم و در کت پت و خون پتت و در کت با دو نمه و در کت
 سول مولف است **از ناد** طاد به کلوی بکنو و مسوق از کلوی نیر بکنو
 و نیز نامه گاد که در نش از وزن روغن چهار گونه با نیر باندازد و با نش نرم
 نرم بکنه کند بوقت صاف بخورد با در کت و برص دفعه شود امر و نام است
مانند کت سبب چوده اینست که در آن نوت کنگی باد به مونه
 ضل تر پله پت با پره بول پت پت در وقت نیت خوب بقم بیه مجتبه
 پس در از پد با کله اسکندر روس خوب طرفون دهما به پنج خنطل مرد و بدله
 کلوی مرد و سار و مور بهری بانه نیزه لا ستا و ز تر ایمان ایندر جو همتی
 جز اینها هر یک یک کله که چهار گانه بگرد و روغن زرد از وزن کلک چهار مرتبه
 زیاده انرازد و رس ایند از وزن روغن دو گونه انرازد و اب رنغ از
 وزن روغن متضاعف بگرد و هفت مرتبه زیاده اب انرازد و همی را بکجا
 کرده با نش نرم نرم بکنه کند و نیکد ارد و بخورد با در کت و برص و در کت سبب
 و بر سایر فواید بسیار روک و نیکد که و مرض سینه و بر ب روک و پر در روک
 که عورتان را مینود و کند مالا و چو در روک و انواع پت دفعه شود و صحت یابد
 نام این همانست که کت است **طاد که کت** کسین و هر دو در خوب
 طاد که کت

سبب چوده
 سبب شمس

و شیخا و فمونه در مال و مناسیح بر وزن کینه و کینه و کول در
و موج و کوبته و نیده نوید و سرف کندم کون و رسوت و رسد و
جوب درخت چیدن پوت درخت کین و بر که نینب و کونجه و
و نج و جوب بقم و مهنتی و جینان و پوت درخت برس و لود و
و بنوار و بنیده هر یک بوزن یک که که جدا گانه بگرد بار یک کند و رو
بوزن سه بل انوار و در او اندس از پخته یالده و در فتاب نامت
هفت روز نگیدارد بعد از آن بکار برد بر ص و خارش و بر چنان نام
و اراضی با که در آب پخت پیدا شود و مرض نو که که در نام وجود
خوشه کندم سیاه رنگ پیدا می کرد و بر ب و که و بس پوت رد که
پوره که در سر می شود و باد زنگ و در بنل که بر یک و ناری سر بر آورده
و اناس و بکنند رو عت مگری و در بنل هر کون که با نجه و فقه شو
وزخم پوره را صاف کند و پر کرده می ارد و زنگ روی پوره
و خوش نامی کرد و نام این کاسی که کورت است **چنانکه**
کل جنبی بوزن پترو پوت درخت نینب و هر دو بند و کنلی و جوب
و مهنتی و هواد موم و کونجه و حس و سر و آ و نیده نوید همی را کله

بوزن یک در بنل

بکند دروغن ماه کاروانند خفته از برین مظهر که ناکور شخچه گردانند و پیکند
درین عرف پوره دفن شود و پوره بزله که سر بر آورده باشد و آنکه نهانیا در روضه باشد هم آ

باز در در می کند و آنکه می چکد و اما نکته عمیق بسیار اند و در بسیار

برساند و بهنج وجه نیکو می شود و دفن کردند و بار دیگر روی خود نتواند

جایز نام گرت است **تبدیلت** چیت سنکها سیرا سید کتید سوت مردو

بر در آنم اسفاس تم **توتون** در **توتون** دارد بند نوری جنطلی بندال گرانقا

در گرانقا **چمیر** بهی **عرف** ابرو **چمیر** قوم زرد پیل بول برنگ کلمی

بوی چوک بوزن یک لبر که جدا گانه گرفته ایلی را سخن بکند و در دروغن

یک برت چینه بکند و شیر ز قویا مقدار شش بل با نازد چون بقدر

یک بل شیر بوقه ناکور با یک بل شیر که با نازد هم پیش شش بل وزن

شیر که با نازد چون نیک چینه کرد و نیکد ارد و با کوه و برص و درد و بول

و اس دبری شک و بکند رواد اورت و او در رو که هر کونه باز دفن کرد

و اعتبار یک قطره از آن روغن ناکور بخورد اما همراه شیر ماه کار و یا هر که شیر

باده شتر یا همراه جوت ب کللی یا همراه آب گرم بخورد اسهال شود و اگر

دو قطره روغن ناکور بخورد دو مرتبه اسهال شود هر چه من بر چند قطره

یک قطره بخورد بکند تا

اسهال و دروغن
ادویه در روضه

سج ذئیت و مجال کوبیده

چوکم

ادویه در آب خوش اوده

ادویه در سبزه در آن خوش

کباره روغن نازد
بعد از آن نیز قوم را که نازد

یک قطره بخورد بکند تا

که روغن جوزده همان مقدار اسهال در آسمان افتد و نیز اگر روغن
در ناف بمالد اسهال شود این را باید کبریت نام است **ترهله**

کبریت رس ترهله بوزن یک پرت در رس بانه همان مقدار

در رس بنده و شیر بز در روغن ماهه گاه و نیز مقدار یک یک پرت
بگیرد و نیز ادویه ذیله را بوزن یک که که جدا گانه بگیرد ترهله ببلبل

منقعه چند تنک که هستی کاکولاً چهار کاکولاً میدا مورج زنج
مصری گل بنویز بنفید کنول کته سوزنوا هر دو هلد هوا همی را

بلند و بطریق ماسین روغن بخت کند و بوقت حاجت بخورد و
کوری در روز کوری چشم که در مدزنی بنید و خارش چشم و سوزش

دملکه و جالا و قره هونه و در چشم که هر گونه با زردی است
و صفت باید خوانه بخورد خواه ببالد خواه ناس بگیرد هر وجه که طبیعت

موافقت داند بجان طایق در کید نام این ترهله و کبریت نام است
کودا کبریت هر دو هلد و سون و مور هری و س رورا و چند تن

و خوب جل خون و ده برنی و نهلی و پد مالکه رجوان کنول بنویز
خس میدا ترهله نینب ببل برزان بر کور که هر شیخ در

ایستاد و در روز کانی

میده لکر

دوست چ بگرد برون یک کبر که جدا کند بگرد و کلبه بکنند در یک رگت ^{دو سه بار یک}

روغن زرد بچینه بکنند و بکار برده سرب رو که و سپوره و لوبت و بکری ^{بر یک کاس میانی بچینه و سب}
وزیر کم و سپوره دفته شود تمام این کوراد است **یا بود کت** که هستی

سوار این سوسول تر پیده هر یک دو بل جدا بجا نه بگرد بعد از آن یک
طاروس بیار دیبای و پرور و چه وزیره و نو که و سر او را و در کند باقی مانده

درت در یک درون آب بکوشند و کلاه هم بکنند چون چهارم همه مانند آب
این آب بماند و مقدار درون کلاه هم مذکور روغن زرد بگرد و مقدار یک کبر که

او و بی جویان کن با نواز و بطریق سابق روغن بچینه کند و بکار برده در
مقام مینا که اعضای این خوب سخت می شود در در دست و ارادت

که روی کج می شود و او از کوشش که سرام در کوشش مینده با او اراضی کلو و
مرض زبان این خیلی دفعه شود این روغن در باب نوشیدن و ماس

گرفتن و در کوشش انداختن و در وجود مابعدن همه وجه موافقت دارد
اما در نظام بنت رت و نیمت رت بکنند نام این مایه نام روغن است

یا بود کت تر پیده موه کو بته برد و زر خوب گلی بزنک بپس دراز موه
مخاض کلاش می میده اما بپخته اهر و کلا موه و سار و اهرول بزنک ^{بسته نگر}

شبهوت
بوی اس
دفعه عقیقه زن

دو سه بار یک

بادیان الموزه را بسن جوید ^{دو دان} چوب عین چوب بخون گل جنبی بنامه
گل نیلوفر مصری بجمود دقون هر یک یک لبر که جدا گانه بکند و همگی را
مسحوق ساخته طلک بکند و در روغن ماه مار که یک پرت دوزخ
بوده با بنزادانا ماه مار که یک رنگ یا کوبده خود با بنزادانا در کوزه
روغن از کوزه حاصل کرده با بنزادانا در روغن چهار گونه مخلوط
کنند و از آنش با چک دشته به غم رنگ چینه کند بپولای ^{چهار} خط بخورد
در که وادی همیشگی با بنزادانا در ساعت مسعود که بکند بخر بوده
بخورد و شروع ایستد ^{نیم} در ساعت نیک بکند بعد از آن در آمدن
با بنزادانا در آن کوزه نگاه دارد اگر کند که بخورد فرزند در نصب
حاصل کرد اگر زن عقیقه بخورد روز به بار حمل گیرد قوت ماه و قوت
زیاده شود که عورت را خوشنودت که توانست وقت و فرزند زینت قوت
روی که عمرش کامل بود با بنزادانا در عورت میخورد فرزند
در یابد که از اسب زود ما بجات یابد یعنی فرزند او را عود را کرده
د فرزند دانا و عاقل و همیشگی و طالع مند و عمر در آن در یابد در باب
اسج ^{یک} و نسبه در میان بنار د نام بنی را اصل است گویند و بنار د

چشمه نام بوته

نام رگبر این نسجه را از زبان کفره است اما شرط است که چشمن نام بوته
 این نسجه با نازد که یکی بدعای موافق خواستش خود دریا به ارجه در
 شمار او به بالای این بوته مندیج نه نموده است اما صلاح جمله کمان
 برین اتفاق افتاده است که اگر چشمن نام بوته با نازد نرسد موافق ارد
 و اگر نه نازد خواستش صحت یاز که دارد در نیا به ارجه متا سر خواهد شد
سج نکت با نه نیب طوی کتای پتول پتر هلی مراد در اب انداخته و
 جوینده ملاجه بکنند و همن اولکده در اینر طلیک بکنند و در روغن بطریق
 نازد و بچنه کند و بکار برت دیرینه دور شود و پانزده که در ص و پ
 و کم شکم و بوا میرد فقه شود **سج نکت** نام است **پهل کت** هر دو پسته
 تر به طوی پوز نوزد او هر دو هلد زالین مید ستا و رهلی را طلیک
 کرده در روغن یک پرت به پند و شر که کاو زورن روغن زرد چهار مرتبه
 زیاده اندازد و بچنه باز در عورت را در اندام نهانی درد امراض هر گونه باشد
 و نوبه **در روغن** ده شود که اید و تکب بود و کس که سوخته با نیکو شود
 و هر عورتا که فرج او بطریق رفقه رفقه علی صده نمانده باشد نیز شکو شود
 و در فرج که در اندام عورت پیدا می کرد که از از علت آن عورت حل نمواند
 بکفت رفقه شود و در شکم شود و از تاسیر این روغن هلی مرض اندام نهانی عورت

در ریاض

و عودت

ز این که درند نام این پس است است تا ای زگیات روز زرد که

فصل سیزدهم در بیان ساضی روغن تیل برین طریق است بر آن

هر چهارم که در شرح وزن طلک و وزن روغن و ریش دادن و بخند
کردن در ساضی و علامت نیک بچند زاده نظر داشتی و بخان که
در بالای در بیان روغن زرد نکره همان قاعده را رسوده و از تصور

مالیدن روغن تیل
در ساضی باشد

موافق یعنی ضابطه عمل آرد و طیار س زرد و بکار برده **لاجهاد تیل**

بپارد و لکه دانه بوزن چهار پرست در آب که از وزن لکه چهار کوزه

باز انداخته بکوشند چون چهارم حصه باقی ماند کاد به بستند در آن آب

کاد به روغن تیل که اذیل با بوزن یک پرست مخلوط کردند

از جرات که از شره کاد کرده با بوزن یک ادنک نیز انوارد

بعد از آن بادیان دادند که هر چه نرسد از آن اسکنده و هلد و بودا

و گتلی و ریخا و مورهری و کوبته و صلیبی و چندین دموته و ریسن

هر یک بوزن یک که جدا گانه بگرد و سخی کرده و در آن آب

در آن خردوب با نازد و از آنش نرم زنگ جوش داد که بگرداند

و نگردد و از این تیل مردن کنند بگماند بهت و درینیه که بگردد

باز برده و در ساضی و ساضی و ساضی و ساضی و ساضی و ساضی

و باد جمع و همونست در هر جسمی را که در خارش و بوی بد که از وجود
 یابد و ز قند که از اعضا نرفته شود و زن حامله ازین بیل کردن کردن
 بسیار میریزد و نام این باده **بیل** است **همان** **رجد بیل** بسیار **مستند**
 هست درم ز روغن تخم زراست حقیق تر از آن فلفلیس و دیو دار و کوه تهم و
 ز جوب و دار بلد و چغندر کت چندین و صمغ و قویط به کبوتر و زرنج
 و منسل و زهر که هر یک سنبل را با شکر ببول بقوله چهار چندین از روغن نرگوار
 بود و شیر که و شیر مرگین که هر یکی برابر روغن ^{بانه طار} باشند و نذاعن بیاوند
 کلین بزند و بر اندام بماند اینی در روغن ^{بانه طار} و در خارش و ایدیه سفید
 و در بیل اهر و فوفه شود و اندام نرم شود و اگر در محل مرض کلک زده روغن نرگوار
 طلا کند بهوره اگر چه بنه سانه ویرینه باشد میان اند که روز و فوفه شود اگر عورت
 در ایوان بسوغ تا یکماه برین روغن ناس بلور اگر چه بیشتر بود بسیارش ^{فوفه سفید}
 اگر شخصی را بدین روغن حقه کند در روزی سه دو کرده رفتن مانده نشود
 بدین روغن در فوفه هر نمرده نوع بیست ناخته است و این را مهال ^{مخاطب} گویند
بیشتر جوب بیل مفصل و بجهاد و درم روغن تخم زراست حقیق تر از آن فلفلیس
 و شیر که و شیر مرگین ^{بانه طار} که دارد و دار بلد و زرنج و دار بلد و چغندر

کتاب
 در
 طب
 در
 روغن
 نرگوار

در
 روغن
 نرگوار
 در
 روغن
 نرگوار
 در
 روغن
 نرگوار
 در
 روغن
 نرگوار

و گویند در کت جزدن و حفظ و بکیر و منسل و بزینج و جسته و کراهی
و بزنگ و تم بنوار و سرف و کرا و نم و چگون و زقوم و کوی و کوا و
و کج و گمیر و بجم و پهل دراز و مال کنکنی که هر یک دوزده درم باشد
و زهر سبب چهار درم و نه بول بقوه که چهار چند ان از روشن مذکور بود
و بشیرا که دیشیره سگین که هر یک برابر روشن مذکور باشد با ندر احسن
یا با او ندر کلین پزنده و بکار بندند از همه فواید مزاج و تبیل حاصل آید و بطلا
این روشن با ذفا سدازان چهار بان بندد فواید و در تبیل نه ساد و
و برسی و فواید این را در **تیل کونند** **تیل** مومیزی اسکند
که بر مٹی مغزین پادل کتای بود و خار خلک بر بار و سبب سونال سوز
کنده پر سارنا از نهر یک ده پل جدا گانه بکند و در آب چهار درون
اندر آفته بکوت ندر چون چهارم حصه باقی ماند در ستانند در آن کاوه مذکور
روغن تیل مقدر در چهار برست **مانند** در در سس استاوری نیز برابر روشن
مخلوط کند و شرمه کار و از روشن روشن چهار مرتبه زیاده اندازد و جوی
بعد از آن گویند لاجی خوب جرفون **چ** چنانچه بجز پزیمه نکند
پسکنده بلا کتای بسن بادیان دیوار سونون سونون ماکه پزیمه

تکریب و بطن جدا گانه گرفته یکی را مسخوق منقته خلک و دوران میان
که جوش میدهد با ندرت و از نرم نرم الش بلایق ماسن کچه کجواتد بعد از
طیار این تیل را بنوشند یا اینکه مردن در وجود بکنند عمل ارضاق بکنند
یعنی تیل در حفته اندازند و در مضعه بر گیرند که چگمان قوا غنیمت میدارند
بجائات و بستی دهن و در چهاره که کت ده کردن نمیتواند و بستلی گلوی
و در کت کت شده یا نیز دبری شکم واری کوشش و کجی مایی که از رفتن مانده باشد
و در دگر مریک دفعه شود و کس که لاغر شده باشد یا یک یک حسس
خمیه ظاهری او بسته باشد که ده کرده و صحت کلی باید دانست که است
در نقصان افتاده باشد بفرزاید و قوا نچ دست و دست برده کوزند باد و امراض
و زمان و در دست و پارس سول و انگس سول که از علت باد است شده است
نیو و بنز کرد و عقلی افزاید و نارایی زیری کرد و در دهنی نام بهوره و دید
انواع و بنی و بنی کوه تاد که بهر حال این دور نمیتواند شد دفعه شود
با کفورت بقمه خورد فرزند ترینه باید و اگر در خورد قوت باه و قوت اعضای
و شهنش بنیاده از همه صاحب کند و هر بنی که از غنیمت باد شده باشد
سخت چه گویند و در بنی را رجا و دیوانا از اندک توجه پری باشن

بفضل رسیده مقهور گردیده بعد از آنکه از قله سیر این تیل که بشن تیل نام است

بجا از قله جاده در زمان آنکه دفن شوند **بلا تیل** صبح کبره هستی آورده گاه

بلند و گاه دهم و سگون و کلپتی وجود پیدا دهم ایتها بگیرد و شیر نام گاه

بیر بگیرد هر یک هر یک هشت هشت حصه جدا گانه بگیرد و یک حصه تیل هشت

یکجا کند بعد از آن جنون گان و ستارچی و دیو دار و خوب بتم و کوه و چو چو

و تکر و خوب اگر تکر منک روح و پنور نور و هتایان و هر دو سار و داد

پتخ و باد بیان و احسنه و دلاچی این اهل جز کار اسحق کرده کلک کند

و در آن تیل با نبرد و بطریق سابق که گفته است جویش داده بخورد اند و نیک

این تیل عورتان حاصله در آن کم قوت را خوب است و بر سوت با دو قوت

شد و صحت یابند و اهل علت با دریل کرد نام این کنده بلا تیل است

کنده بر تیل کنده بر سار بنوزن صد پل بگیرد و در یک درون آب

انداخته بخورد و چهارم حصه او را بگیرد آب ضوایت و کلپتی در دوش

کچد بر آب بگیرد و شیر نام گاه و از وزن روغن چهار مرتبه زیاده انفراد و در

روغن تیل است همان مقدار ادویه ذیق بگیرد و کلک کند و خرد سازد

و بطریق سابق گفته کرد اند و ادویه نیکو را اسحق است

بفضل رسیده

نک شک بسل دراز کشته پر سر رنج و بود در ز اینین کج بسل بلاد
بادیان جفایان این یکی را طلق کرده با تازد و بطاریه اراضی باد
و بنم برود و کوه شک و گنجی و کوه می و از دت و نورک و کوزی و در کمر
درد دشت و ری و در دهن و کوزن که بسته ناز یکی دفعه کرده و گنجی زبان
بیر دفعه شود و کنده پر سر یا نام بسل است **مالی دخیل** یا شل جو است
خار و خوراک کم کویچه با نه نوزت و فرب و بوقیا لوبو کونند بیخ بر خور
هر یک هفت سل جدا گانه گرفته در چهار کونه اب انراخته بچوت اند چون
چهارم حصه باقی ماند کاد هم او بستند بعد از آن مغز پسته دانه و تخم سبزی
و کلنتی و مغز کدو و یک چهارم بسل علی حده گرفته در چهار کونه اب انراخته
کاد هم بکنند و بعد از آن کونت پیر بوزن یک پرت در هفت چهارم بسل اب
انراخته و جو شیده چهارم حصه او را نیز بستند و یکی هر سه اب کاد هم را یکی
کنند و در آن اب یا میخیزد بوزن یک پرت بسل انراخته است و دهد و طلق اند
باز او با بسل با تازد و ان است طلوی و کوبته بادیان را پس بنور نوا
بهدا یکی بسل با تازد و زنجیل ملا کنده پر سر یا جفایان یکی هر یک نیم سل
جدا گانه گرفته و کوه می و کوزن در آن بسل بنهید و کویچه تازد

و بکار رود یعنی اردن و او د با یک روزه دارد و بکند و بگوید روزه که هر روز
اینده لاغری میشود و در چهل روزه و بعضی عورتا که بسته با نجاتی است و سال
کنت و کنت بی و خود مانند روزه سر با زوده میماند شوای و اردت
و دیگر امراض با باد و فیه شود ما که تا بن نام است **ستاور تیل** ستاوری
بلاات بلا عرق بر پارا با یون به یون بنخازند و اسکنده خاک
بل کاپس از لوبه یک کلمه بل خدا خانه بنزد بگی را در آب که **دانش چهار**
مرتب زباده بنخ جوش دهد چهارم حصه او بناید و در آن کاد همه روض تیل
مقدار یک برست انزاده رس ستا و یک برست بنزاند از دو بعد از آن
دیوار چنار باشد تکر عصب جاز خون باد بانی که هستی کوبته راجع هر یک
کنون رده میدا مهورا کونا چون که هر یک یک کله جدا ایانه گرفته طلک
بازد و بطریق مایع تیل کخته کند و از ارته او پده عرف با جگ و نشی اش
بده چون تیل طیار شود پور و همن طریق بکند نور و صبح از او کتد که روض
در سر بار هم می بندند میان سر خالی میسازد و کرد و بطریق دستار سنج
در سنج سستی دارد بنده و مقداری که چهار انگشت از این سنج لا با

بعد از آن میل در افتاده اند و در بعضی موارد در بعضی بانها در بعضی
که میل از احاطه آن بگذرد افتد فوت تمام و کمال حاصل می شود در وقت
بجود فرزند زیاد الریح عظیم بانج و کمال باد بانند و که وز بر آرد می و پهی
سولیم و پر می شود مرض دندان و پستانک در می و حرارت و باد رگ
بهوش و حیوانگی و اردت و خون که عورتها را جانی میسازد و ایااره
در وقت برودت و در بعضی نام است که تشنه میگردند گفته است وقتی
که استوری را رفتی برود از زمان رفتن ذیل بخوانند این است اوتم
تا را به نهار با باز روی خود ایجاب نمی کند سایه خود را بر او پنهانند
و از خوب همیشه یک میخ خوب را بس کرده با خود ببرد و از آن میخ او کند
را از زمین بر کند و در وقت کندیدن اینی انون بخواند اوتم سرب ساده
بسیار او را بعد از آن از زمین بیرون آرد و بجای برود و چون آغاز میل بخشد
بر یک در آن وقت اینی انون بخواند اوتم که مار چو نیاوارا مار اب عنکب
شروع کند **کتاب دین** کسب لافلی وقت کو بهت زنجیل پیل دراز
نک سبک پیل میخ ده وقت کتیر یای بزرگ جئیه بانه
در وقت فوری چاک چو که بر تال هر یک یک کرمه

جدا گانه گرفته کلک بکنند و یک برت سل اندازد و آنچه کند بعد از آن
شیر و شکر و شیر که و جوات بر یک دو پل بگیرد و چهار گونه از آن
بول مایه کاه و مخلوط کرده و پیل چینه سازد و بکار نالد گفته است بوا سیر
هر نوع که باشد برود و در مقعد باید آنچه تا نیز بکار آید که در دیگر
اما در کلک مقعد مزاج درد نیکند بوا سیر دفته شود کاسپ و نام تیل
است **بند تیل** خوب نغم و سار و و رال و همتی و موم و شکر مایه کاه
روغن تیل مقدار یک برت سل یا اندازد و آنچه سازد و بماند با و رکت برود
بند نام تیل است **روغن کز** دلا س بر که کلک بلد اندازد و پیل
شیر شرف چینه سازد و خارش و پانود فته نموند و بر چکانند فته شود
روغن تیل مویز بر تال و نوت و رکت چندین و مویزه و منس و ضبان
و برود و بید و دیو در و سینه اندر این و کبزه و کوبه و شیر که رس کین
ماد که دو هر یک یک که که جدا گانه بگیرد و زهر بر تیل در روغن تیل
یک برت و مقصاف از آن بول مایه کاه و همانقدر است حاصلی
لیکا چینه کند و نام این فرجاد تیل است ایلی مرض با و را د فته کند و بقینه
برص و تندر یک برص و بر چکان و پانود (همه برص) و دانه

روغن کز

دو صد ام

و تیل

و بنام علی برود **ترهید** و **ترهید** و **ترهید** و **ترهید** و **ترهید** و **ترهید** و **ترهید** و **ترهید**

بانی را طلق بکنند و پتیل ^{یا پتیل} کند و درون حکم تا سیر پتیل بالا آید **ترهید**

تربت نم نم راز در رس بنکره عفت پت و بسیار در رس

یکبار عفت پتیه بد به باز از آن نم تا نکره پتیل بیرون کشد و ناس کشد

در جزیره کار و خشکه صحیح جز و یک خورد علی موی سفید سیاه کرد و

نوعی بجز این تبدیل کرده نام نم نم نم **تربت** است

هو هر دو **تربت** این جد را طلق بکنند و پتیل نجر سازد و

ناس در یکد موی ریش و موی سبز پاره و دراز و سیاه رنگ شوند

صفت **تربت** است **تربت** بزرگ نم نم کند بنکره چابانه

کل از جنس ج را این کج سیاه نم نم از نه صحیح کنونی ^{بیاورد} چورن زمین

پهل پرتک پوست زنا رگ لوی ترهید بد ناکه هر یک جدا گانه یک

کله که بگرد و از رس ترهید بچونند و پتیل طیار کنند و بکار برود

می حوی سفید سیاه شوند **تربت** نام است **تربت**

از رس بنکره کیت زمین و کلاه ترهید و سار و را طلق

کند پتیل بچونند و دیگر رهندند دارن رو که و اکل ببت کرد نظام

اجتماع موی سفید آمده مانند و خارشش کبخی دفعه کرد
بیکراچ پیل نام است **در میدان** پوست درشت کبیر بوزن
صد پیل بگیرد و کوفته در آب که درون وزن باشد انداخته
بجوشند و چهارم صغره او را بگیرد و پیل بوزن نیم در یک بگیرد
طلک یک یک بگیرد ادویه طلک انیت سفید کبیر و نقل
گیرد خوب اگر پید مالکه خوب بقم بود مصلی لاکه درخت
مویته بیخ جابهل کافور کنول کبیر شکر گل و سوراخ ابلج
ناکه کبیر کابهل پیل طیار کرده بطار بود در دهن دفعه شود
و دوست ماس و کوشتی که مقام خود گذر شده با نجه و سستی دندان
و سوراخ اسخون را دفعه شود در ترزه دندان را استوار سازد
و بزده نام رو که درم دندان در فته که اعضای و بد بوی
دندان و زبان گام و در دلب و در دندان های بر دار میداد
نام است **در میدان** انگوزه تو بند و زنجیل روغن بیخ جابهل
و در گوش اندازد در گوش پرده **دندان** **دندان** **دندان** **دندان**

در بول که کانونب نیدر تیل چینه سکه و شیر بز و آب انداخته طیار
سازد و بکار بندد که کوش برود بلاد تیل نام است **دندردوش**

جبار تیل طب خورد در بکار ببرد و هر دو لهار و پنج نکت و انگوزه
تخم کوه پسته و دیو در روغ و کوه پسته و یاد بیان و رسوت

در بول خون و ناک مو پسته هر یک یک لبر که جدا گانه ببرد و در تیل
یک پسته چینه کند و درش کینید و بجوره وقت ترخ با نازد و در س
میوه که مانند کوه پسته کرده باشد چند چهره پسته زیاده اندازد

و طیار سازد و در کوش اندازد دریم کوش داواز کوش
و در کوش دوی کوش و کوش و دیگر امراض کوش

و امراض دهنی دفع شود و صحت یابند جبار تیل نام است
موسول تیل رس جنبری بوزن یک پست و شش

بکود و در تیل کین تیل را یکی کرده در او نند شمشیر
انوار و شمشیر یکاه در انبارت نگاه دارد موسول تیل نام است

دندردوش یا در همه برود و هر دو و خورد هر ی و بول دراز و رس بز که
بسیار است و در تیل سب زرد و جبار کونه اب اندازد و در س ببرد

مسما که سحی کبار

کوش

رمان او نند شمشیر

تیل نام است

دندردوش

بیتل

بیتل که بیس کوزنه دفته میخوانند زفته شود صفت نماید **پهلوی بیتل**
 خار که خورده و تون بج سبب بجه تلس زکونه بکشد این را گلک ساخته
 بوجه سابق بیتل کجه که داند ناما رود که که در پستی بوی پیدی امده باشد
 دفته شود پهلوی بیتل نام است **کونف بیتل** کوبته بل پهل بیتل دراز
 کوبته در کله همی را گلک کند و همین را کلاهده بکند و پیش کجه که داند
 اگر در غن زرد بجه نیز راست اید و ناس بگرد عطف که زوله
 برود کونف تل نام است **دهو باد بیتل** دو دخانه پهل دراز
 و دیو دار و کهار و کچوه و نکل شک و تخم باز کونه این را
 بیتل کجه سازد و بکار برود بوا سیر پستی برود و کوه دهو باد بیتل نام است
بج بیتل شرباهه کار و دشهد و شبر که ورس و پوره و رس صفته
 و آب بر کین کار و میش و بتل لخد برابر و زنی بگرد بجه کند چون
 بیتل باقی ماند و تمام رس بسوزند ان بیتل فرود دارد و یاز در بول
 ماد کار که چهار کونه از وزن بیتل باشه با بتل از د و بجه و خالص بیتل
 که باقی ماند در کیرد بعد از ان کته بک جبهه منس بیتل
 یا و برک استیس زهر تیغ تری کوهی بج سبب

بیتل که بیس کوزنه دفته میخوانند زفته شود صفت نماید پهلوی بیتل
 خار که خورده و تون بج سبب بجه تلس زکونه بکشد این را گلک ساخته
 بوجه سابق بیتل کجه که داند ناما رود که که در پستی بوی پیدی امده باشد
 دفته شود پهلوی بیتل نام است کونف بیتل کوبته بل پهل بیتل دراز
 کوبته در کله همی را گلک کند و همین را کلاهده بکند و پیش کجه که داند
 اگر در غن زرد بجه نیز راست اید و ناس بگرد عطف که زوله
 برود کونف تل نام است دهو باد بیتل دو دخانه پهل دراز
 و دیو دار و کهار و کچوه و نکل شک و تخم باز کونه این را
 بیتل کجه سازد و بکار برود بوا سیر پستی برود و کوه دهو باد بیتل نام است
 شرباهه کار و دشهد و شبر که ورس و پوره و رس صفته
 و آب بر کین کار و میش و بتل لخد برابر و زنی بگرد بجه کند چون
 بیتل باقی ماند و تمام رس بسوزند ان بیتل فرود دارد و یاز در بول
 ماد کار که چهار کونه از وزن بیتل باشه با بتل از د و بجه و خالص بیتل
 که باقی ماند در کیرد بعد از ان کته بک جبهه منس بیتل
 یا و برک استیس زهر تیغ تری کوهی بج سبب

در آن سر کرده باشد از اجزای خوانند و اگر از آن قند سیاه و روغن بن
 سبب بخوری یا سبب یاغهای ترش کرده باشد از اسوکت گویند زبانه مرابی اکل
 مشهور است و محبت از سر نشکر می کنند و از او که هم میکنند و از او پوست می
 آید و از آن اش و از آن چینه کرده باشد از اسیر خوانند و از اسحق و آلان بن
 کرده در آن کشنده باشد از آن کجای خوانند و از آن ترش کرده باشد
 از آن که گویند که حال با جاز به مشهور است **ادیر** **اسو** حال طایق ساق
 سوخته بین سگال است حصن نیر بالا کنول که نندار کل نیلوفه ببول هر یک با که
 در جوب بقم دهاسه باوید چرائته کتلی درخت بر درخت کوله کجور
 است یا بر بندیک ستولی کچال جافه جمع حسین از هر یک یک
 بر دو کوفته باز یک سفید و او که هست بل بگیرد و گل داده شازده بل ببرد
 بکار آرد که در درون باشد با نازد و نبات بوزن یک تولانین
 بوزن یک تولانراخته در او نهند تا مدت یکماه بگذارد و در جلد و
 از صابون و از مزاجه بود و خوب بر بد این آریه سو خوانند که است
 از او است و با نزهت و بر صبر میوه و گرم و اما س را قاطع است
کندر در آن سوچ و جاب و شد و جینه و موتبا او بر یک فوفل و لو
 در آن سوچ و جینه و گوته و آنقل تلر جدید **لالای**

بعد از او ندر
 از هر دو سوچ و جینه

بهر یک و نالکیر از هر یک نیم بل بکیرد و در یک کینه و در آب که در دست
باشد پانزده وقت سیاه بوزن سه توتم مخلوط گرداند و کل دانه بوزن دو
کند بوزن شصت بل داکم اندر زویکی را یکی کرده در او نخل نهند در جو
شده باشد موافق طبیعت بخورد و قوا را بخواهد و کوله داد در روک و برف و تنگی
و ندینچه و پانزده بوایر دفع زود ایمی را بیدار و اسونام است **کشی ارشت**
این ترشته در پهنه ناخنه بر یک سوه چینه از هر یک چهار بل بکیرد در پهنه
کند و اینکین بوزن شصت چهار بل وقت سیاه بوزن یک کولای یک کول
در آب دو درون باندزد و در او نخل مرغی انراخته نهند و تمامت یکماه
موافق طبیعت بخورد و استهانی اردو رقان و اساس و باد کور شکم و جگر و
بوایر ابرص و همی و خارش و برف و تنگی نفس و بکند دفع و ناپدید گردد
که بر طام مایل نباشد که در دست کینه و هر وی روک ز این کور و کول
نام است **د** و مثال طریق ساختن ارشت اینست که حج کوده بوزن یک
بکیرد و داکم بوزن نیم کولاده بکیرد و کل مهوره و کینارده ده بل بکیرد یکی کرده در آب که چهار
درون باشد بخورند و جو شتاب او را که چون چهارم حصه باقی مانده باشد
بعد از آن کل دانه سبت بل وقت سیاه بوزن یک کولای یک کول و در او نخل
و خوب انراخته تمامت یکماه نهند در آن موافق طبیعت بخورد

ت فیه که در آن سن چنان شود که در ده استنها بیداید نام این کتی درشت است
درخت نام رینک بیل مول در سنا بوست کرده و شران با جوهر ایلوا یکی
در یک سجین بگرد درشت درون اب انداخته بخت نه چون یک کتی در
بستانه و در او چون هر چه بود بوزن سبده بیا انگین مانند اردو کل دادا
در آن بیل در جاکت نخج و تبرج والادجی باشد از یک دو بیل بگرد و ببول
در آن بیل کوه از یک بیل در کوه و تر کوه بخت بیل جورن کرده محوطه کرد
در او نیز جری از او نان مدت یک ماه بگذرد و بعد از آن بقدر خواش بوشد بر ده نام
بیل نه در او در سینه و بر صیوان سینه و بکهنه رو کند ماله و نوا سینه و نوا بیدارد
بخت نام است **دو درخت** بود در بوزن نیم تو بیل بگرد و بستانه بیل و چوب
بکم و سان العصاره و بولون و نکر و در او در او چوب و ریش و بزرگ و مو تبه و ریش
بوست درخت کبیر و پوست درخت ارجس از یک ده بیل جدا گانه بگرد و بعد از آن
ایوان و پوست درخت کوده و جیدن و کلوی و کنگی و جینه بوزن هشت بیل
بگرد و یکی را کوفته با یکی کوفته کند و در میان آب هم هشت درون در بستانه
در آن بستانه و هشت حصه چون باقی ماند جوشاب او را بستانه و در کند
بستانه از این کل داده نشان بیل و شسته بولا مانند اردو تر کوه دو و بیل و تر جاش
بستانه بیل و بیل چهار بیل و نیک بیل بکار ابار یک کرده یا کند و در او

برخ نکند از تادمت یکماه بعد از آن بر آید و مقدار طبیعت بجز بر موی
ذرا بل نگیرد و در اندک زمان فرصت دهد و اعراض با دمی و سنگین
بواسیر و سلس بول و برص نماید کرد و ویو در بار بار رشت نام است

باد ارشد نام

یکم نوزن نیم تولد بگیرد و ویو در ارم و رشت در کرد و با
دهیل و دار هلد بیتیل و تر هلد بیتیل و احمکی را در هلدت در و
اب انداخته بچشاند و هشتم حصد شربستانه چون سرد شود شسته

و تولد و نبات بوزن یک تولد و کل داده هلدت یل با نوزن بعد از این
ذنا لکتر و جابهیل و قنقل و لالی و توج و تیرج از هر یک یک یل جدا گانه

و میل در از چهار یل بگیرد با یک کرده در آن مشروب نوزن محظوظ است
و در او نوزب انرا حقه تادمت یکماه نکند از ویو بعد از آن بر آید و بعد

خود نباشد برص که گسترده باشد و نمی رود و هر دی روک نیز اعراض سینه
یرقان و او در روک و با د کوله و کوم شکم و سرفه و سببی دفع گردد و نوزب

و که در او نام ارشد است و انواع برص ازین بعد هم **دو بوجا در شد**
نوبت درخت میغلان نوزن دو تولد بگیرد و چهار درون آن

چهارم حصد شربستانه و سرد کند بعد از آن حصد سناه که نوزن سه تولد
و کل داده سنا زده یل و کوبیده یل بگیرد و حوز نوزب و کسول و لالی و تیرج

ذنا لکتر

و نالک و قنطاریون و صندل و صندل یک بل حدالکانه یک دو بار یک که ده و بار یک در آن
 خاکسار مخلوط سازد و تا مدت یکماه نگهدارد و پیراز و بقدر در غیر طبیعت بود
 و پنج درص و امتیاز و ریویون و سرفه و تبکی نفس برود و سیولنا و ارشنت نام است
درمانت و اگر بوزن نیم تولا یکم درود و درون آن که اخته بخوشامده چهارم

در وقت سرما بخورد و سرد شود قند سیاه بوزن دو تولا باندازد و پنج و الاچی و سترج و
 نالک و صندل و صندل یک بل حدالکانه یک دو بار یک که ده و بار یک در آن
 خاکسار مخلوط سازد و تا مدت یکماه نگهدارد و پیراز و بقدر در غیر طبیعت بود
 و پنج درص و امتیاز و ریویون و سرفه و تبکی نفس برود و سیولنا و ارشنت نام است
درمانت و اگر بوزن نیم تولا یکم درود و درون آن که اخته بخوشامده چهارم

و بوشامده که چهارم حصه بعد از سوخت باقی مانده است بستاند و سرد کند
 بعد از آن قند سیاه دو تولا و کل داده شش نوزده بل باندازد و پنج کول و ترخان
 و تریپل از هر یک یک بل مخلوط کرده گرفته بار یک کرده بیاورد و در او اندر غن اخته
 طبیعت یکماه نگهدارد بعد از آن مقدار طبیعت خود بنوشد و او را سیر و سیرین و یرقان
 و ارض سینه و بینی و پا و کول و برص و امارس و نقصان اشتها دفع کرد و است
درمانت و اگر بوزن نیم تولا یکم درود و درون آن که اخته بخوشامده چهارم

و بوشامده که چهارم حصه بعد از سوخت باقی مانده است بستاند و سرد کند
 بعد از آن قند سیاه دو تولا و کل داده شش نوزده بل باندازد و پنج کول و ترخان
 و تریپل از هر یک یک بل مخلوط کرده گرفته بار یک کرده بیاورد و در او اندر غن اخته
 طبیعت یکماه نگهدارد بعد از آن مقدار طبیعت خود بنوشد و او را سیر و سیرین و یرقان
 و ارض سینه و بینی و پا و کول و برص و امارس و نقصان اشتها دفع کرد و است
درمانت و اگر بوزن نیم تولا یکم درود و درون آن که اخته بخوشامده چهارم

و بوشامده که چهارم حصه بعد از سوخت باقی مانده است بستاند و سرد کند
 بعد از آن قند سیاه دو تولا و کل داده شش نوزده بل باندازد و پنج کول و ترخان
 و تریپل از هر یک یک بل مخلوط کرده گرفته بار یک کرده بیاورد و در او اندر غن اخته
 طبیعت یکماه نگهدارد بعد از آن مقدار طبیعت خود بنوشد و او را سیر و سیرین و یرقان
 و ارض سینه و بینی و پا و کول و برص و امارس و نقصان اشتها دفع کرد و است
درمانت و اگر بوزن نیم تولا یکم درود و درون آن که اخته بخوشامده چهارم

نمودن هفت جوشن که هندی اورا هفت دوات خوانند و آن است
طلا و نقره نحاس حد سرب قلیبی این **این** دو دوات است
یکبار در هفت و دیگر برین بدانکه این هر دو دوات مستعملی است بدانکه
دوات را که خاکترش شود مطلقاً باید که اول او را صاف کنند
پس کدورتی در دهش باشد بعد از آن بطریق گفته خواهد شد آتش داده نماز
رایق پاک و صاف چون از طریق آسمان امنیت که اول آتشش با پیشتر بود
او بخ آتش را که در میان روغن تیل سرد کند هم برین مثال است
عمل نماید بعد از آن به همین سوکت هم مرتبه در آتش انداخته در روغن سرد میکند
دو سه مرتبه در بولاد کاو و سه مرتبه در لکاجی و سه مرتبه در جوش قلیبی که
سرد میکند با شرف آن دوات پاک و صاف را غیر خواهد بود اما صاف کردن
در سرب برین طریق است که در آتش سرد کنید در تراز سه مرتبه سرد میکند قلیبی
سرب از کدورت پاک کرد و در **کهن** **کهن** **کهن** بیان کستن طلا برین روش
که بیار و طبق طلا هر مقداری که مطلوب باشد متصاعف از آن سباب یکجا کند
نیزه آتش سخی کند و آتش از جنس نمون و امثال آن باشد بعد از سه مرتبه
داد و کند و کند یک برابر کوله هر کوله گرفته نیکاید و کوله هر کوله را
داده در دو برابر یکجا حکم کند و حل حکمت کند از سی لایحه او بدیم
آتش در هجوت سرد شود و در کیر و بچین چهارده مرتبه آتش دهند و در آن

رایق پاک و صاف

با کدورت قلیبی
و سرب

سخت
سیات
دیگر مرتبه نماند

در هر تریه ما مقدار نخبه تا ملا میباید باطله طلا خاسته کرده و چه که نذبحا برود **ریضا** بیاید طلا
 و میباید که خواهد برایش بله داند و ش زده هم که هر سه بر این آرد و که بنزد و بعد از آن
 سبب بلیغ بکنند و قدر آب ترش نیند و هر چه وزن کوبان کوبان باشد همان مقدار
 بلیغ کند و در وقت آن که داده کل حکمت و اینست باطله نخبه
 انش به هر چو سرد شود بیرون کشند بچندین صفت عمل کند و در هر مرتبه کند یک و یک میباید
 در وقت که **توس** بر باد سیاه کشند بوزن برابر از رس بر که کچال سخن کرده
 کما سزد و بر طبق طلا که برابر وزن پیشی باشد سبب زرد و زرد پوست کچال در وقت
 کوفه بوس سزد و بر طبق نرگور بطریق کوفه کرده در آن میسهند و آن موس در موس
 بسند و کل حکمت خوب بود و حسن بکنند و در آنش که همیشه سوزد چون سرد شود
 بیرون آرد و بچندین صفت بکنند ز خاسته خواهد شد هر جا که داند بکار بندد که بسیار مفید است
 چنانکه از رس کچال و از پوست آن زرد کشند بچنان آرد وقت اینی یار درخت
 کاهاری عمل بکنند نیز همین حکم دارد **و غیره** اول طلا را آب سزد و در آن منسل سائیده
 می انداخته باشد اما منسل را در سابق بمفیت از رس بر که داده باشند بچین
 چه که بکنند ز کشند **و دیگر** **طایفه** ساید طبق طلا هر قدر که خواهد از رس کس کبوتر
 سبب کند اگر نباشد از رس خود سبب کند بعد از آن کند یک اول بوزن طلا سائیده
 به طلا طبقات نرگور به هر دو در وقت که سبب کرده و کل حکمت حکم بسته در هر قدر

سبب اندازد
 در رس نخبه در هر مرتبه
 در هر مرتبه سبب اندازد

لشش نقره

پاچک و شنی اشن بد چون سرد شود بیرون ارد و چمن نه در بنه اشن بد بر بعد
به بر بنه دهم از سه عدد به پاچک و شنی اشن بد هر از خاکستر کرده و بطریق

لشش نقره در بیان کنس نقره عرف نقره بدین طریق است که بیارد طبق نقره
سه جز و یک جز بر تال اول بر تال را از ترش سحی کند تا مدت یک پارس بعد از آن بر تال

طبق نقره بپزند و در کوبناهند و کل حکم ساختند در سه عدد به پاچک و شنی اشن بد هر
حد و شود بیرون ارد و چمن چهار بر بنه اشن بد و هر بار که اشن بد هر یک بر تال

باشد نقره خاکستر کرده **لشش سوئیچی** بیارد مار و شیش عرف سون یکی از ترش
ز قویا سحی بپزند و بر طبق نقره بمبند بطریق که مذکور شد اشن بد هر در چهار

نمونه نقره خاکستر کرده **لشش مس** در بیان کنس خامس بیارد مس اعلی طبق
مثل کاغذ بکنانند بعد از آن در آب ترش تا مدت سه روز از آن ختمه جوشش مراده

باشند باز بر آورده و صاف کرده در کربل انزرد و چهارم صه ازان بسیار مخلوط
کند و از ترش تا یکس سحی کند باز طبق مارا بر آورده و صفا عفی ازان کند

بگرد و از ترش جدا سحی کرده بر آن طبق مذکور سبب کند بطریق که ما کرده نگاه دارد
بعد از آن چینی خواهه اینی خواهه نوز نوز از بهایکی را خلک سازد و بر آن کوانیزد

مقدار دو انگشت سطر سبب کند و سرابه کا بنهند و کل حکم کند و سبب کرده
در ماوند کا بنهند و بالاش ریک تا دهن او را از رنگ و از گل سبب کند و بر دیگر آن نهاد

لشش

در مدها اول آتش باشد چراغ افروزد بعد از آن بقاعده زیاده میگرداند باشد همچون
در مدها اول آتش برده چون سرد شود فرود دارد و بدراورده در نهر اول انوارده و از
شیرد سوزن تا چهار پاس سخن گفته بعد از آن کوبه کند و کند یک از وزن مس نیمه پاره
در مدها اول پسته در روشن بند و مخلوط زرد و بران کوبه نیکو ریخت کنند و در سنب
یک کوبه در کج پست خوب است در چون سرد شود بیرون آرد مرش خاکه را کارد

در مدها اول فی تی آرد و در سرد نمیکند نهایت نماید پسته است **کنش حیدر** در میان
کنش حیدر است سار و کند یک در نهر آن سخن کند در طبق حیدر پسته کند و کند یک

نهار وزن حیدر با نهر اما اول طبق حیدر را از ریشی صاف کرده باشد بعد از آن
در سنب حل حکمت کرده و در کج پست آتش در حیدر کند که در در همس غلظت

در مدها اول کند پسته که در آتش برنجی مطلوب باشد از عمل کنش نحاس مطبوخ سار
از سمول نیکو ریخته کرده **در میان کنش سرب** سار در منس از نهر برک قبول سخن کند

بر طبق سرب پسته و وزن منس برابر وزن سرب باشد و در سنب کرده کج پسته
آتش در مدها اول سرب و در کج عمل نماید **سرب غلظت کرده** و بطار برده **کنش سرب**

پوست در غلظت نهران و پوست در غلظت اندکی بساید و بار یک بساید و بار سرب کز آخته
اب سار در کج از آن کج سار است بران سرب بافتند و از کج سار سار بساید

باشد با چهارم حصه دیگر انوارده تا یک پاس اعلی چون پوست نیکو بران شسته بافتند

داز کف میگردانند باز بر آن سرب منسل گرفته از آب کاجی هر دو سرب
و کوره دار بسته در کج بت آتش خوب به چون سرد شود بیرون از کوره
مقدار منسل دیگر انوار زد و بطریق سابق سخی کرده در سراپه سنب کرده منفسر است
آتش کج بهت دهد بر بار منسل و پیکر میداده با سرب گشته کرد **آتش قلعی**
در میان کس قلعی بدین روش است که در او نند کلس قلعی را که از آن گند وجود
بوت درخت استی و بوت درخت لرزان طیار دارد چهارم همه از آن جور
قلعی که از بار انوار زد و از کف این میگردانند باشد چون نوشته کرد و چهارم همه
انوار دهین طور تا دو باس نوشته کند باز مقدار همان خاکستر بر تال امیخته است
سخی کند و در کج بهت آتش دهد باز دیگر بر تال همه از آن میداده باشد
و بکناس در ترش سخی کرده میگردانند باشند همی ده پاره آتش کج بهت
و در قلعی خاکستر و گند کرد **کشن فولاد** در میان کس آهن بدین روش
که اول این را پاک و صاف کرده فطاهر اردو نوشتش کند بعد از آن چهرند
عرف فرید بوتی چهار در شیره این نوشتش نکود را که کند دنیا بایه
و کوره دار کرده در سنب انوار زد در کج بت آتش دهد همی سه مراتب
عمل کند بعد از آن همی طریق از رس صبر سه مرتب دهد و باز

سنب

تست از پوست درخت کچنال بدید و آتش میداده باشد سگت کرده
سار را سوتش کند و دوزخ هم حصه از آن مشرف در آن اندازد
بگذرد از تیره کنور تا دو باس سخی کند و آتش کجاست بدید همچین سخت
باید و هر بار مشرف میدود باشد این کشته کرد **کنز باب** بیارد
باید شغاف از آن کندی یکجا کرده کلی سازد و برابر این هر دو سوس
کن گرفته و مخلوط ساخته از به بیشتر تا دو باس سخی کند و کوله بندد و در
بی در آن آب از از برگ بید بخیر سر رویش کند چون چهار سح شست بگذرد
یک گرم شده باشد از انجا برداشته و در دو سر راه کرده در آب بارشال از دوزخ
دست سه روز نگهدارد و بعد از آن بد آرد و بار یکتند و جامه بنیز کرد اندک نشسته
در هر سحر بوی که از آن کشته اند غرق نمواند شد و اگر بجای شیر فربه تره جبرسته
بیز یک اسب بشی بکار برند نیز همین حکم دارد **و ایضا** بدانکه هر دوات را که
سخت او مطلوب است اگر این کند خاکستر کرد و بیارد و منسل کند بکوزن برابر
در نزل سخی کند و بر آن طبق دوات لیب کرده آتش کجاست بدید
مخین در دوازده کربت خاکستر خواهد شد **صاف کردن** در بیان صاف کردن
و خاکستر ساخته بر آرد و آب های امینت مار قشعاف سونیکه
نظیر طیار بپزند تهنه بولگتایه اهرک سرد سیاه زرنج و سنبل

سخت و بدبوی

سخت

صافی بودن کاهی

و سنگبری لکچمه از پیره تیغ خرف مجوده سخی کند و بمثال آن **اول** بسوزند
 نمودن سون مکی اینست که بیاید و مار قشتر جسم و نکند
 پیره تیغ خرف مجوده سخی کند اگر نباشد رس صبر بسیار و بر آنست
 جوش دهد اما در اندام نهاد و جوشد و از لکچمه این میکند و بیه باشد تا
 که ظروف استیغ رنگ کرد و بعد از آن از دوازده سون مکی یا از صاف
 شده هر جا که داند بکار برد چون خواهد که اورا بکشد اول از جوش کلتی
 اگر نباشد در روغن رزق سخی کند و در روغن خواه در بول بز سخی
 چون نیک ساینده باشد که در سینه کجا انداخته خشک نشود و در
 آتش دهد بعد از سرد شدن بگردان آرد گشته بپوشد بکار برد **صافی**
 در صاف نمودن و خاک تر ساختن تار مکی اینست که چای سکه مکی بر قدر که در
 ابا بهترین است که سفید باشد اول از پیره لکچمه و از پیره کاکرا سنگی است
 سخی کند بعد از آن در آفتاب بکار برد چون خشک شود صاف بپاشد خواهد شد و
 که اورا بکشد عمل سون مکی معمول سازد که خواهد شد **صافی نمودن**
 طویلیا نیز بیاید هر چند که مطلوب شد و در برابر آن رسد که بر مکی بکار کند
 طویلیا نیز سوزانم که کرد و بکار کرده نیک بیه در آنست نرم که سیت عدد یا یک سستی
 بعد از آن در جوات سخی بکند و در سینه انداخته که بکند طویلیا بر کاف صاف خواهد بود و از
 طویلیا در صاف نمودن اینست که بیاید و طویلیا در آن در آنست انداخته سخی بکند
 سیر ما و کاکرا که تا زمانه طویلیا در جوات آن رسد بعد از آن در جوات مایه در جوات

در روغن رزق

طویلیا

عدد و کاف

سختی طویلیا

چهار باس در شیره حبه سخی کند و تری لسته و خشک در کج بیت آتش و هر
پروان آرد همزین مثال سگرت آتش به بعد از آن آب بر کف آرد و نیزه آتش
کرده که سبب آتش به بعد آن در اس که تا کمال کرده سگرت آتش و در کج
بول ما کا و در رس برن نیسی و در رس مرصی سیاه و در شیره سوزان
سخی کرده آتش و در کج بیت مبد است یا اهر که ششم خواهد شد **صاف کردن**
که آن طوطی عوف سر به بیار و هم چند که مطلوب است در رس سبده می سخی کند
چهار باس بعد از آن در افتاب نکند آرد تا که خشک آرد و در رسه و پاک
وصاف کردن دیگر ادب و هات مثل کل سنج و کیس و سو با که در خمیره
چون گوشت و امثال آن نیز همین طریق است **صاف کردن** در صاف کردن
بیار و منسل اول در کیز بروت سه روز بطریق اولی اجتناب بخت کند بعد از آن
تخم که سفند هفت سقیقه به بد و خد کند پاک صاف خواهد شد **زینج** در صاف
کردن زینج اول طبق جدا گانه کرده در آب سر که بهندی با نازد و یکبار
اولی خیره آتش و بعد باز مدت یکپاس در رس بخورد و بطریق مابین
کند بعد آن در روغن کج مدت یکپاس بطریق ماکور بخورند و در
تربله نیز خوش به زینج پاک صاف خواهد شد **صاف کردن**
بیار و منسل هر چند که میخواهد در بول او می مدت هفت روز بپوشد و در کج
صاف کردن

سهرتشی

سهرتشی

صاف کردن

در وقت که در بولاده کاومت یافت روزی پنجون نه صاف و پاک خواهد شد
 جلد از آن بکار برود **جکشدن** در بیان جکشدن از هر چیزی که مطلوب
 است طریقی است که از جلد تا اوی پای و یک یک او بر باد او در هر چه
 در آن است گرفته تا به او یک جلدش مطلوب است یک جای است
 بی بیغ شده و در محوس اندازه و در کل با کس خوب آمده است از هر چه بود
 چون کینه جبه او خواهد بر آمد و آن او بر بار است **دلانه** پنجون
 است که سفینه سوما که شخ ابو کور کینه شرف پونت است بکن
 او نکمی چشم یا شسته قند سیاه **مکنده** چون روغش از دشت شده
در بیان صاف کردن جواهر الماس در شش آن برین ترتیب است
 بار و کستی و کورم بیجای آمده چون آب او بگیرد در آن چون آب است بکشد
 الماس را طریقی در کف خسته کند اما الماس را در چون سج شئی سوراخ کرده
 تا به بنده الماس بار و صاف خواهد شد و چون خواهد که او را بکشد اول الماس را
 شش آن شسته شخ کند تا به بنده الماس بار و در بول خار سرد او انداخته
 است میچین بکشد تا به آن بیازد و رخ در کفر قبل ساج کند سخی کند و چون
 در خنده در آن است الماس را بنده و کف تا لغوب بکند چون خند شود در

جدش

صاف کردن زرنج

اندازد و بخورد چون خوب سوخته سبغ کرد که در کوزه نرود و از این آب سرد که
مثل تعلقات است شش داده کرده که الماس کشته خواهد شد هر جا که دانه بکار برود
بیار گلگنی خوش آب ببرد در آن چون سبغ کرد معده اری انکون بکار برود
و نکلید ارد معده از آن الماس را در شش سبغ کرده در آن چون سبغ کرده معده
بیکارت عدنیاید الماس مثال چنانکه خواهد شد **دیگر** خوراک آبی خیره زنده بیار
پای از از ریمان کبره در او نه رویی که موضعی و مصفا کننده منزه خوراک نرود
همیت بول خواهد کرد چینی چه صفت را آورده و بول او بجانیه بکند و ببلد آن
در شش سبغ کرده در آن بول نرود که چون خسته است ای معده که الماس کشته
بلاست در میان صاف کردن و کشتن بکار آید و در کوزه یا بشکریک نیک سبغ کرده
او در صفاق نمودن ای معده الماس بکار برده صاف کرده و بوجهی دیگر آید که در
سبغ کرده چهارده مرتبه در کوزه رسیده که صاف و نیک خواهد بود چون شش مطابقت
بشمارد و میداد و وی در سبغ اعضایی او را کوفه ببارید که در کوزه بکند و سبغ در
صورت کینه و الماس را در آن سهپت بندد که در کشتن شش در جمع کرده
بیزون از دنجین تعلقات است عدنیاید الماس بکار آید کشته خواهد شد
صاف در میان صاف کردن جو ابر یا چوب فرود کرده و مرور بر آید

صورت ملک

پایه

جنین

جنین نهار و چینی بس او بکشد در آن بسببند که در نیکای بطریق
 دو کاه جنین خسته سازد پاک ساق خواهد شد و چند تو اید که گشته آرد اند
 بار در شیر فولادی و نیره بر و نیر عورت جدا گانه بکند از در بعد از آن خواهد
 داد از آتش غنای کرده هفت هفت گرت درین هر یک سرد بکند جنین
 خواهد و کفن بر او آید که این کفن بار قشینه اعل نماید و کفن بدین
 چنین عمل ملام دارد و دیگر خواهد را اگر عمل کفن الماس معامول سازد و
 نیز خواهد گشته کرد **صاف سید** در صاف کردن سلاجیت الت که بسیار
 سلاجیت تازه که در هواس ارستان پیدا میشود و آن سنگی الت که از
 تالش این اقباب عراقی ریزد و اگر آن سلاجیت خوانند هر چند که تازه
 بیست آید بهتر است او بعد از آن تر تا دکاو و جوشان تر بید و رس بنگه بیارد
 سلاجیت را مدت چهار چهار باس درین مشروب سحی کرده اند و هر که
 از اقباب خشک میگردند سلاجیت صاف پاک خواهد **صید کردن**
 در میان صید کردن سلاجیت صاف ریزه ریزه کرده در آب که بسیار گرم
 باشد از دو یک باس بکند و در باز بنویزند است به این است تالش و دراز
 باره بگذرانند و در آن صفا بکند و در اقباب کم بنهد بالای آن

کف خواهد بود آنرا از دست سبک سیه برگیرد و در او نود و پنج برابر روغی
از دست مالیده باز در آفتاب برارد و آنچه کف براید بهمان قاعده
همچنین تا دو ماه کف او میکشند تا بشد تمامی حسد او خواهد براید و جهت
قدری برایش از او چون دو از این بر نماید و بماندی گیرد آن حسد نکند
اعلی و بهتر است و هر چه در وی که حسد از برادران کف تا میماند است نیز
آب گرم انداخته و بنیکاشش داده در آفتاب بنهد کف دیگر هم خواهد
ساختن سفید در بیان ساختن سفید و عرف کیت که او را کیتی خوانند صاف
بیارد کف است این که در خانه انگران میباشد آنرا در آتش انگشت
چوب بلبله از اخته بسیار بنهد چون خوب سفید شود در برین ماد کاو کرد
هفت کرت این عمل نماید بعد از آن تا بار کیت را بکشد و قضا
چون تاب تر بید طیار سازد و در آن آب مخلوط کرده از دست مالش
در آتش بنهد و بچشاند چون تمامی آب در خورد و در کستی طیار بود
که در اندک روز در نهایت است **بر آوردن کهار در بیان** بر آوردن کهار از
چنانچه که از جو و اکامی را راند ترتیب است از هر دو ختی که کهار مطبوخ
خواه تر باشد خواه خشک بیازد و لبوزد و خاکش را بچسباند و در او نود و

کشتن سفید

و اینها

در آب چهار کوزه از کوزن خاکستر اندازد و در دست نیک مالند و در شب بکنند و در صبح
 صاف او را از بالای بسبک دستی بگرد و در آنش بند و جوش دهد چون تمامی آن شود
 چهار تریاقین نشین خواهد ماند آن چهار را بگیرد و در هر جا که مطلوب است بکار برد
سنگ سیماب در بیان کنند سیماب که بکار مرض اقاطع است و قوت می بخشد بر
 بعضی امراض مردم اکثر و کامل است اما حکم در آن باید که بوجه احسن عمل نمود نام
 سنگ سیماب بر هفت تن مسامت چنداچاق افتاب پنجاس خوانند و ما هفت
 از قوه و مرغ راجد و عطار و در سرب و قشر زرد زهره را قلعی و در صل را این
 و از آب روغن کونیه و کاصاف نمودن سیماب بدین طریق است که بیاید و در
 و بیاز و سفید هر دو در یک تاجی کرده سبب سازد و در آن سبب سیماب
 با اندازد و کل حکمت خوب با صیقل کند بعد از آن خنک کرده بر لایق دو لقا صخر
 تا یکسازد و در آب کاپی بچینه سازد بعد از آن بدر آورده تا یکسازد و زرد
 بر سخی کند بعد از آن در جوشنا بچره مدبت هفت پاس سخی کند و باز
 در ص ص کاجی ز نمانت پاس مالش در باز و چون بر تله مدبت
 پاس سخی کند بعد از آن ز سق را از آب سر که بپندی بشود و مضاف کند
 بعد از آن در کبرل آنرا خسته نیم از وزن سیماب سنگ یا کند و در سیمون اندا

ششم

تا هفت باغ دیگر نمی کند باید که در سخی کردن یک است دست از او باز
 بده بیار و خردل و لپسین و نو صا در تکیه بر او زن سیاه باشد از آن
 شاید که از قاعده جوشاب بر آورده یا همکار در چای کرده بمو سیاه سخی کنند
 و مگر می بیند و خشک کند و بالای آن انگور سائیده بکشد و بسیار دانه
 در آن او نه مگر می نگرینند و بالاخر کلکند سائیده از آن تا طوی او نه برکت
 بعد از آن او نه می دیگر و از آن بر بردن آن نهاده مهر کند و خشک کرده
 اول آتش نرم نریند بعد از آن بقاعده تیز کند و بوجه آب بر پشت
 و قاعده میداده باشد و پشت آن سرد میوه و ماسند همچنین تا مدت
 آتش دهد بعد از آن سیاه زرد از او سیاه استم او نه بالای حسینه
 ماند از جنجا بکیر زرد و در این سیاه صاف پاک است و صفات تر است هر جا که داند
 در میان صاف نمودن کند یک اندک سار است بیار و کند یک سائیده
 بعد از آن در کف این روشن زرد بسیار گرم بکند چون نیک گرم شده باشد
 کند یک در آن روغن بافتانند چون بند که کند یک هم آب میشود
 زمان کف می نگرور او در شیر ما و کا که طیار باشد و از آن کون اندازد کند یک
 خواهد شد **قاعده شرف** در صاف نمودن شرف است که سار و شرف

باید

صفا

لا تتركه
و بعد از آن صاف شود

در صواب باشد و در کور شیر بز که کند بعد از آن هفت سقیقه در نوره ترشی دهد
باک صاف خواهد شد **بر کردن** در میان بردار و در آن سیاه رنگی بپزد و صاف
اور از آن رسنی همون تا یکدیگر که کند بعد از آن از رس بک سبب نیز یکبار
که کند بعد از سیاه را بر آنزه بگیرد و سیاه بپزد و این وقت بر ایندن سیاه
نمانده صاف نمون ذکر کرده **کند کردن سیاه** در میان کربنه کردن سیاه باید که
در این بین او در با کم در ذیل است مدت یک یک روز صحت میکند سیاه کینه خواهد
بخا نیز و نیز او پیدا خواهد کرد هر مدت که در سیاه شستی با نذر و سماه آن ترا
و در وقایم باشد و نام **کند کردن** اینست یعنی زهر نه کونه کال کوهت بتس نامیده
بر فلک برویس **کند کردن** هر دم پتر هر در مشک لوک شوز اثر کرد
ک انقوم دهانوره کینه بلا صبح اینون **نوع دیگر در کونه کردن** **زمنی**
باید ترکوت و شخار و جو الهبار و خردل و سحر مک و مس و نوصار و در هجته همکار ایجا
کده بپزد بعد از آن صاب مخلوط کرده در رسن چمبر را در آب لیمون یا در کرم
نوی از آنخته که کند لا و حکت که ال شس احوال نمیشده باشد تا یکشنبه روز
شش گلجوه بزنده از آن بیرون آورد و سیاه کسند خواهد شد **نوع دیگر** باید
در هجته که خالدار باشد با سیاه یکجا کرده تا مدت سه روز صحت کند بعد از آن

صاف نمودن سیاه
سیاه را یکبار
درخت که کند
بعد از آن صاف
سیاه صاف کرد

تندرستی

تندرستی را عود و برنج تنک همراه نیره ترش که هر ل کند سیاه بر گسترده خواهد شد
خواهد کرد در پیمیان حور ایندن کند سیاه را برین طریق است که لیکونه از آن
بر کند و در آن میان او نیک و دیگر از آن که تمام آب را احاطه توانند بود و بعد
در او ضایان او نیک مقداری کف دست زمیق از جوته رسین مقدار کمی
سیاه در آن جای بابا نشین بخورد و کرد و جوته از کل لب بندد و سماک در آن
احاطه برارد و بالای سیاه کند یک برابر و درش ساین بفتانند و بالای آن
بند و لب بر از از هم در راه کند و بالای راه کلی حصار ماح از نه او بند
و آتش در چون سرد شود سیاه و رنگ کردن با خرمین قاعده عمل کند میخیزد
نش گوت کند سیاه بخوبی خواهد شد هر جا که در آن بیجا بر د حکیم در آن با
چون چندین عمل می گستره کردن و صاف نمودن و کند یک خور ایندن بر یک
بیار و بعد از آن در کشتن آن سعی بر بندد که از نیتچه شدی خند و اگر کسی اعصاب گستر
سماک تاب نزدیک نماید آن سیاه نیکو نشود و بعد فایده جبروی می دهد که برص از
بی آید و دیگر امراض نیز بر می زند چون موافق این قواعد که مشتاق گفته بودند
معمول سازد آینه سمنو سماک پاک ایا خواهد شد **در سیاه** کنش سیاه از آنست که
خانه و سیاه یک کل تر که از آن کرد و نامند کند یک آنست که ساد و نود صا و بر یک
بیکر دوت یکس از آب ترشی محق کند بعد از آن در شیشه بر کار با نود و بالای

در سیاه کنش سیاه از آنست که

در آن

در آخر لایحه نمودند از خشک کرده در آوند کل نهند لا تحت اوند کل یک سوزان
 از بر کرده باشند بر آن سوزان فاروره را نهند و بالادی فاروره عوش بیشتر یک
 اندازد تا که بدین شیشه برسد و در تحت اوند مذکور آتش دهد اول آتش نرم نرم
 بیزود و بعد آینی را ده میگرداند شیشه مذکور از ده پس آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد
 بگذرد و کلوی شیشه خواهد بود که نه است و آنچه در زیرش است سیاه است از ابله و در حاکه
 داده بکار رود سیاه اعلا و نه است **ایضا** نوع دیگر سیاه و خم چار باز نوزده سائید شیشه
 که در آن شیشه سیاه صاف اندازد و بالادی آن نیز در تحت ملینه که در زبان نهدی تو هر
 کس که خواهد خواند بریزد بعد از آن کل ساک کوه و بای بر یک کله سرخ برابر مدتی کند
 بالادی سیاه اندازد شیشه را هر خوب کند و آرد از موسی کل نهند و از کل متعجب است
 خوب کند و در باب لیب و مهر کردن کاغذ را بخورد و ده نه خشک کرده که است آتش
 در چینی سرد شود بیرون آرد سیاه گفته خواهد شد **ایضا** نوع دیگر سیاه در رس
 کاسته شود بر کا که قوی است و شیشه گویند سیاه در آن رس نامت یک روز سعی کند
 بعد از آن نیاز و شیشه وقت که در آن نیز بگذرد آنچه را که لیب کند و در آن انوزده
 موسی را رس کند و در آن موسی سیاه را باندازد و لیب او را از انوزده لیب کند و آن
 در آن رس را در موسی کل نهند و کل حکمت کرده خشک کند چون یک خشک شده باشد
 در حکمت که کلان باشد آتش دهد بعد از سرد شدن بیرون آرد سیاه خالصتر

ساکن

خواهد بود نوعدیکر سباب در بیره برک شوی که کدات یکروز بعد از آن
گلوره آورده سبب ناز و سبب در آن نسبت از آن در آن موسی اور موسی
پناه ده کجک کرد جنگ کند در آن کجک است باید از دور در کرده برون در
کنند خاک تر خواهد شد **خوراک** در میان در آوی واقع است که در آورده شود
نوزاد را پس خواهند که نوزاد که در وجود آدم بر آورده باشد از خوردن
بعدم نشاید است پاد و شاخ اهو از بیره کلهاری که اور بعضی جو الایک
و بعضی البیا کنند است چهار باسی سعی کند و از آن استحقاق سبب بسیار در
کجا بند خشک کرده بر دیگران سوار کند و در تحت او آتش بر روز و بود
پایس برون آرد و بزند که وزن در آوی چه مقدار است هر چند که بیشتر است
وزن او نوزاد در آن او و به مخلوط آرد و بر صبح بر اینک بیره بر است
بجز دیت مادی و انواع است در بزرگ کرد و اما ت مادی در کردانی بر کرد
نایسته **جداس** پاد و میان پاک صاف که در مابقی نوزاد و در
سبز که عوف نند آهسته ماسه در زرخ و کند همک و متفکر و هر یک در هر وقت
کرد از بیره که در است چهار باسی سعی کند بده بسیار دیک جام مع آن
استحقاق کند که در در آن وزن عوف جام مع لب کند مقدار است
است که سبطی کرد آن جام را در آوند کا و آرونی میند و بالا است

باید

در سالش رنگ از زرد و بنفشه و بوی خوشی و بوی شامی یاد است شامی اندازند بر دهن سوزان
در وقت ان اش در وقتان نیکه شامی مذکور از کرم اش او از ننگه اش از سخت او
در ننگه بعد از ان سر و کمر و سر بیرون آرد و ننگه می کشند خواهی شد از ان
سج حاکم تر مقدار بیگانه با یک نوع آن بخور از ننگه و درون و سارون
و چهار روزه و بوی بر طرف کرد **در وقت** دفعه دفعه از ننگه باشد یا در وقت
باید بود نه و حاکم و زینق و کند بند و منس از یک لکله بیکر دو از
بیکر نیکه مدت چهار بس سخی کند و کله بند و از ان در سینه علی بنهند
و بخت کند در کج بس اش و هر چه بیاز خود برود بیرون کشند
ان در شراب سفید بهر وقت کرد و در شراب کاه و قوم و منف کرد
چون این و منف کرد در وقت شکر و سفید بهر بعد از ان بوزن
ننگه از انکله یا نچاه حور و یک ننگه قند سیاه بکنه و در یک ننگه از ننگه او
مقدار نام بخورد بی ننگه و سفید دفع کرد و غذای شراب بخورد
سه روزه و چهار روزه و پنج سینه که بعد از این دو روز می آید و لغت روز
کلیه دفع کرد و در ننگه و حریفی بزند اصلی باز آید **بوی**
باز و سما یک یک حله و ایله و چیلد و از و هیده و حقره و کند بند
ع

که در بند زلف صاف کرده بشنید یک حصه و قخل چهار حصه یکی را بجای کرده
اس قخل کجی کند کوه کوی یکبار سه و یک کوی خورون دهد و بالا بران شش کوه
بنوشد یک گز در روز اول همراهه باشد و نیم اودا که در چهار چیمان است
یعنی بقول این قرار یکی اند که هرگاه که تو این باشد تا مدت سه ماه
اودینه نه او کانه بیار و سماب لانه شش بیایا که در بین دو حصه و کند
اولا در دو حصه یکی کرده کجی بسازد و چهار حصه فرمهر کلان و یک حصه
سواد که وقت حصه بار چه کند یکی کرده شرماده کاوسی بیع کند بعد
بیارد دو کابه کلی جوف اور از چوبه لب کند و اودینه کجی را در آن بر آید
و حکمت زد و حکمت کرده خشک کند و مغزک که در طول و عرض هم یک است
باز بنهند وزیر و بالا با چک بسته داده اش در دهن چون سر و دست
بیرون آرد و بی معده ارشش رخ از اخله باست و سه وعده و جو به
و غنچه زرد ماده کاو بخوردت باد بر اکیه با اترتار بزرگ دفع کرد
اگر مسکه ماد کاو بخوردت نخله برود اگر باشد به بخوردت بیعنه به
و نیز دهمی و انواع تب دیگرو اترتار و به حله و سکنجیه و لاغری و کا
و سواکی و کور شکم دفع کرد و غنچه بی برنج بخوردت و کاه و جو بخوردت

و حکمت زد

۱۰۰

این برقیه ریخ و شیرین روغن از بسیار روغن زرد کرده جرب جرب خورد
کند از آن ساعتی بیدارترین هندی و بای خود در آن کند کند از آن
خورد از او داده طعام خورد و اما ترش خورد و از بسیار مایل با کم خورد و مجوات اگر
خورد و ترش خورد و شکم می گویند جانوران و شیمی نیز مانع نیست و اگر در
طعام شام گرمی باز غلبه کند باید که شیر و روغن بجنه بار و روغن از خورد
باید که روغن از او با هر طعامی میخوردند باشد که درین نسخه روغن از او بسیار
قیمت و غذای دیگر که از غله موندک خواه ساده خواه شیرین کرده باشد
غذای که از خورد و از خورد و امده که بجا کرده سخت کرده باشند در سر او
مثل بکنند خواه او خنجر زرد در سر او انداخته از آب گرم غسل بکنند و مردون
باز از روغن زرد بکنند و روغن تیل هرگز خورد و مردون نیز بکنند
ریه و با جان و مای خورد و اینلی هرگز خورد و او بسیار زرد و بجا
بماند و شراب هم هرگز ننهند و اجاره و مر باد انگوزه و نوبته و ماس
و غیر اینها و خوردن و سر که هندی تناور بکنند و خواب بسیار بکنند و
خورد طعام خورد و زردی آنکه بر سر تمام او اول کاف زردی مثل انگوزه
و کله در می و کله در می و امتحان خورد باید که او را در ساعت مسود که

که بخت سرد باشد و تهنه یوزنا که در میان غره ماه نار و هم باشد در روز
دو کعبه بگیرد بعد از آن پریشش بر روی کتاف تا تهنه خورده بقدر توانی
محتاج خیرات بکنند بعد از آن دقیقه که دو ساعت اوقات آغاز طلوع
انزمان ادویه بخورد اگر احوال ناروایی حرارت پیدا آید باید که دست
یا سینه یا معده یا همراه نبس که چون قدری بخورد یا کجور یا دانه انار شیر
دا که کلان یا منتریش شیرین مقداری بخورد که طبیعت اعتدال
پیدا کند اگر بد خطمی در شکم است برنج در روغن زرد بریان کرده
شکر و ادویه مذکور بخورد بد خطمی هر نوع که باشد دفع گردد اگر ماکولی
بخورد انواع است برود اگر با جوشاب حس که او میرا سوخاند
عصری و شهید کجا کرده بخورد رک است و بلغم و سواسن کلس
و در بنگ که او از زکوی نادیده پیدا میشود و پستی دفع گردد و اگر
بخورد و شهید نیز یا رکند خواب که استیارت است و مندر
گردد از نیک سوختن و سندان از باب گرم همراه او که در بخورد
و بد خطمی دفع گردد و اگر با بیدار از و شهید بخورد است برود
خنجر انار بخورد پستی و او در روک و باور یک وقت کردن و بوی
ابان میان

بخت سرد باشد
دو کعبه بگیرد
محتاج خیرات
انزمان ادویه
یا سینه یا معده
دا که کلان
پیدا کند
شکر و ادویه
بخورد انواع
عصری و شهید
و در بنگ که
بخورد و شهید
گردد از نیک
و بد خطمی
خنجر انار
ابان میان

درب بخورد

در آب بخورد همین حکم دارد که همراه مغز کنار و پسته دراز و فلفل سیاه و سوسن بخورد
 ترابری و بلغم بود این همه انویان تا که گفته شد در بادویه نسیم بونلی
 رس که میان خواهد نمود بخورد همین فایده دهد و بسیار مفید باشد و با کلک رس
 همین فایده دارد نام این را نوک ناته رس خوانند **رطلک بونلی رس**
 بیاد طبع طلا که در اصل صاف و پاکه باشد برابر وزن آن سیاه بگرد و یکجا
 کرده از شیره کچال سحق کند بعد از رس ترش بر که ترش که موقوف
 است که کند تا زانیک نیک سینه زد چهارم عصر از وزن طلا سوما که
 بار کند و متعاقب از وزن طلا مرده زرد خورد سینه اندازد و برابر
 او سینه همی کند یک انون بر بار یک کرده مخلوط کند و سحق زد مانند
 که بنده دراز در بار چه به سجد در سه چهارم به سجد و بالانش طل حکمت
 که کرده خسته کند در دوشتر به کل سنیب و از مهر سینه نیکو کند تا دهن
 سزا به از کل مسمار غریب باشد او را در او نهد و بالای آن نیک سنگ
 که کند تا دهن او نهد بعد از آن دهن او را از سر پوشش مهر کند و
 خسته کرده در کعبه طلان انش بد چون سرد شود بیرون آرد باز کند یک
 برابر وزن سیاه در آن میان به سخته و از رس کچال که کرده بطریق

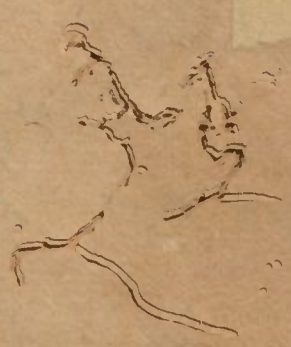
بیت

سابق که در بنا گذارند کوه کرده آتش دهد و بیرون آرد و نگاه دارد
 بوقت حاجت مقرر دوسه ازان و هشت بوج خواه سه پیل
 بجا کرده بخورد باید که غلبه که دو کله را دیده نمیده بعل از چینی از غلبه
 در کله کمتر باشد یک سه به همراه شش و روغن زرد ببرد و بعد ازان
 غذای خوردن و دیگر طریق برهیز و ناپر بهیز بجا آوردن چنانچه که در
 بیان کوشش ناهت رس گفته شده است همان بعمل آرد انو بان نیز نکند
 طریق بجا آورد بغم و سنگ رهنی و زکام و کاس و کاس و جوی
 و بد خطی و لاغری وجود و ناتوانی و سستی دفع شود **هم که به بر تنی**
رس بیارد سماق ربع ازان طبوق طلا یا کند و متصاعف از
 هر دو کند یک ببرد بجا کند از رس کچال سحق بلخ کند بوج
 کوه کند و او را حل حکمت کرده که در سینه کلی بپزند و مهر استوار
 تر کند و در بهود و جزو آید تا سه روز آتش دهد چون سرد شود
 آرد هر چه که در آتش باشد برابران کند یک کند یک سینه آرد
 و از رس آرد که سحق کند باز از رس جویه سحق کند چون
 ساییده کرد و بعد ازان بیارد خمیره تا رطلان که رنگ زرد متمون

کرم کرم

در شک خرمه ان بسجق نوزور را بر کند بعد بیارد و نوما که که بوزن
 هشتم همه از وزن ادویه نوزور و زهر نضغی از وزن نوما که که هر دو را
 از نیز زخم سخی کند و شک خرمه را از ریب مسدود کرده هر استوار کند بعد از آن
 اندکی بیارد چون او را از چونه سخت کند و خرمه های در آن اندینند
 و سر پوش بسته و کوره در کرده و از مخاک که بخت بر بد چون سرد شود بیرون
 از دستود بیرون ارد مانند وزن لوک ناهته رس و بطریق و سلوک ان
 خوردن دهد و غذای مانند مطلق است باید که مدت سه روز ننگ خورد
 اگر از خوردن این رس قوی بکند بالای آن رس طوی باشد بعد از آن خورد
 باشد از پنجم خورد اگر غلبه بلغم بدید آید قند سیاه با درک بخورد اگر اسهال
 شود اسرار بوی ننگ بر یاق کرده همراه جوات دهد سه روزه و دهی و سنگ
 و علت باد و بیخ شود **هم پوتلی رس** بیارد سیاب چهار حصه و طلا اعلی
 چهار حصه هر دو را سحوق سازد و کند یک دوازده حصه مخلوط کرده کچی
 بند از آن مرواریدش نشود و سه حصه دستک بیت چهار حصه و نوما که یک حصه
 و علی را یکی کرده از شیره پیون رسیده کمرل بکند در کوره کرده سبک
 حکمت خوب کند که در انجام کار حفظا خورد ممد مقدار یک دست مخاک

کند پیده آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد ساییده نگیرد در روز
بهار سینه همراه روغن ماهی کاه و روغن شکر عدد مویز بخورد اما در روزهای
طلایا نقره یا کاه نهاده پیس در لایقه غذای و کسول که بر بهتر باشد که تا تمام روز سر را به بالای
رس براند سره و در مری و بلغم و باد صبی و سنگر معنی و امتیاز دفعه شود که در روزهای
مهاجراتی رس سیما ب یک وزهر و کند یک هر یک یک تا یک یک کبیر و سینه است
و تخم دانه توره سه تا یک و متعاقب از همه چون که ببرد اگر بنا بر تر که توره کبیر
باریک بکند از شیر و جهمی مقدار دو سینه همراه رس آرد که بخورد
بت و سینه است و بت یک دوزه و دوزه و سه روزه و بت دیرینه و از آن روزی که
تپ دید دفعه ششونده هجرت بایند **رسد بهتر رس** شکر
وزهر و فلفل که در دو کله بلبل در از بوزن را بر یک در و با یک
مقدار یک سینه یا دو سینه خوردن دهد و بالای آن بورد
گوده و شمشیر بپسندن دهد بوزن یک کله که و غذای
و صورت بخورد در روغن و دونه ماهی کاه و کبیر بخورد اگر شش
ایداب سرد بنوشد و چون تپ شود اسرار بخورد **سوجله بر رس**
رس زهر بوزن یک پل و سیما ب تا یک هر دو را ب باید



دارد ز بیهوشی کلین اول جوف او را از کای لیب کند و آن مسحوق را
 در هر دو سرایب نهاده کل حکمت و مهربانستور کند خشک کرده بر روی یکدان
 بنهند تا در و پاس اش زرم نرم میداده باشد باز فرود آید با همشلی
 بخت بد آنچه در سرایب بالای چسبیده است با احتیاط تمام و به سیکستی
 کمال در یکدو و نیکدرد آنچه از نوک سوزن تواند بر آمد انقدر خوردن
 دهد بیهوشی و سببات و فو شود اهل بیهوشی را اول چند خط از آستره
 بزند و بالاش ادویه مذکور از آنکسپ بآند از بیهوشی و اول خردار
 کرده نیکو خواهد شد ز هر مار نیز فرومی نیند اگر نورش ادویه
 اده در آن زمان قدری شیرینی خوردن دهد **رس کچل سیاب**
 و سرب و نمرد کند یک از هر یک یکدم امیخته بعد از آن بتانند
 سندی و فلفل در ارفلفل کرد و سونامکه و سنکه بوضه و یا خاکستر خرمه
 هر یک دو درم همه را بگوید و فلفل دراز در دست بردار پس همه را مخلوط
 کرده بپزند و یکک فلفل دراز انداخته نمی ساید باشند تا آنکه تمام
 سوده شود پس بردارند از زمینه بوزن سه برنج صبح و همچنین قدر بو
 بپزند با یک بر که بتول درین را بخوراند کمی روکه که از سردی باشد
 در مرض شسته و کف و سرفه و دمه که از تری بود و هر نه تب و مرض بادی

در

بسم الله الرحمن الرحيم

دفعه شود اگر در دهن طلا کند بچنگی را دفعه گرداند و اگر در دندان بیا
 در دندان دفعه شود و مریض سببات را که دندان بسته و خار
 نبراده و ندرار در که سببات باشد بخوراند یا بر دندان بماند
 مرض هر کور را دفعه کند معمول مولف است بجمع اراضی مرض هر کور
 و اگر بایک و نقل بخورد و یا با فلفل دراز بخورد بود و سبب
 اینست که باره را در کوهها نگاه دارد و سرب را با کبرچ انداخته گردانند
 کرده بر باره اندازد که خواهد شد بعد از آن اس نماید بجا بر دایره
 رس کچل گویند **اشبهه پیردن رس** سوخته یک و نیم مرتبه بچنه
 پیلامول یک و نیم دام چنه و اوزنک یک و نیم دام چنه مهته وزن یکدومی
 فلفل کدوس دومی فلفل دراز سه دومی موصی سیه سنش دومی
 از و سنش دومی باشد کوما مقدار کن رخلی به بند و یکا بخورد
 باد و چوبه دفعه شود **صیید باید سنک پنی رس** انگوزه دو دانه
 زرکوبه چهار دانه سیخ ننگ و یک و نیم رس به چنه دو نیم ماشه سنک حوصه
 انت ماشه مهته نیم ماشه کند یک یکا ماشه باره یکا ماشه و یانی رتیب از انت
 سازد سنک را دفعه در رس بکون اندازد و یا همان رس کوما مقدار کن
 دهنه به بند و یکا بخورد همشاد چهار باد دفعه شود و سول در دهنک هر سه
 دفعه

بسم الله الرحمن الرحيم
 رس کچل گویند
 پیلامول
 فلفل کدوس
 از و سنش
 رس کچل گویند
 پیلامول
 فلفل کدوس
 از و سنش
 رس کچل گویند
 پیلامول
 فلفل کدوس
 از و سنش

دفعه شود بجز **رست ایدر اس رس** پاره نیم دام نهته نیم دام
 انورس کند یک نیم دام فلفل کرد و دام فلفل دراز و دام کم و توره
 نیم دام زنجبیل دو دام بارس ادر که کوما مقدار یکس نیم به بندد اگر رس
 ادر که بناز بارس و توره کوما به بندد یکا بخورد بارس ادر که سینک باد
 و تب بادی و بلعی و سرفه و سنبات دفعه شود **عرب است اند پرون رس**
 مختلف فلفل دراز فلفل کرد که لکن چهار وزن برابر بارس ادر که کوما
 مقدار یکس نیم به بندد یکا بخورد و سبک باد و سرفه و باد و چونه دفعه شود این را
 پرون رس گویند **نک بندری رس** فلفل کرد فلفل دراز زنجبیل نهته
 پاره وزن برابر بگرد در رس در آن توره سه روز لعل نماید برابر یکزاده
 کوما زد یکا بخورد سنبات و سبک و کف و تب دفعه شود و مندرکی و تویا
 دفعه شود **چیتا منی رس** کند یک سیاه هر یک دو درم با هم نیک سخی
 و نهته و مویز هر یک دو درم با هم بندد و هر چهار را مخلوط کرده بنرس سخی کند
 عقده زنگنه سبش دم زیره سفید و زیره سیاه هر یک کوما که بندد جوهر
 ادر که هر یک دو درم کوفته و پنجه هر سه را مخلوط کرده نیک سخی نموده

۵

۵

۵

دوازده پاس در شیره ادر که و ن زده پاس در شیره بکه بتول

سینه مقدر دانه مویخ غلوه با به بندند یا صبح و یکی شام روزینه بعد
طعام خوردن دهند و افج جمع انواع باد و کف و کله در که و کت یعنی دباری

و سینهات و سینهات دفعه شود این را اجناسی رس کونید **صل بودار رس**

خاکستر سیاه و کند یک برابر منسل از وزن کند یک ربع بگیرد

و یونگی و پیل دراز و مویخ هر یک برابر وزن منسل باشد همگی

را یکجا کرده باریک کند از نیمه ماهی را از نیمه طاهوس معفت

کوت سفیره دهد بعد از آن خشک کرده مقدر در دستخ همراه رس مالک بر آن

خواه همراه جوش ب سنج کول بنوشند و جوش جو که بکنند صل جوله

ادرا که بید که در غرض اب بینند خواه از افتاب بر سرس اب بران

کند سینهات دفعه شود **سج بلتر رس** سیاه یک پله و زهر و کند یک صفت

و مویخ و یوه که و پیل دراز همگی را از شیره دانه توره مدت چهار بار

سختی کند خشک کرده نگاه دارد بوزن دو سرف خوردن دهند سینهات

دفعه شود در انزبان جوش ب سنج کول یا تر کوبته است و غیره

صورت
سج کول و کوبیده را
جودش نماید

و صورت خوردن در وصل چو که نیر بکنند سنبات برود از همراه شهید
 بخورد بلغم برود از همراه رس ادر که در شهید بخوردانش جوع فرودان
 کرده و لوبت دروغی نه بخوردانش استیاضی می افزاید جوبت
اون سحاب و کند هک برابر وزن گرفته از شیره انار در طوره
 سخن کند بعد از آن برابر وزن همگی تر کوهن به بیامرد و بار یک کند از
 قدری ازین رس درینچه چنانند سنبات برود **انجمن** مغز تخم اجمال
 یک تا یک و مویز و پهل دراز و سحاب نیر هر یکی یک یک بگیرد
 و بار یک کند از شیره جنهری امف و نینه شقیقه دهد و سرمه و از چشم
 کند سنبات برود و از سهوشه بپوشش آید **نارنج رس** سحاب ناکه
 دو تا که برابر بگیرد و کند هک و پهل دراز و زنجبل دو دو حصه بگیرد و در برابر
 وزن همگی ادریه تخم دوتون بستاند و نیک بید بوزن دوسه از انجند
 خوردن دهد پری شکم و قبض شکم و ادر از اوت دفع کرد **اجمانندی رس**
 شکر و دو تا که و زنجبل و پهل دراز هر یکی یک یک بگیرد و چو که
 بوزن نیک بل بگیرد و تخم دوتون نیر یک بل انداخته بار یک کند
چنانی گوید

مغز اجمال را در رس سحاب
 یکبار سنبات و در بعد از آن
 یکبار رس

پس در هر کوه در طلوع
 او در نوک رس
 تخم اجمال کوهن

فرد بول نه طاروس حق کرده نکلهدارد معقدار سه سنج در باب

استمال بد در اجناد غایلا و بری شکم و قیض شکم بود

راج در طائف خاکستر سیاه کشته سه حصه طلا کشته دو حصه ابرک

کشته یک حصه و مین و هرتال و کند ملک هر یک دو دو حصه بگرد اما

این باک و صاف باشند مکی را بلی کرده باریک بکنند و در جوف

خرمهره های پر کنند باز نو ناله را از شتر نریز شده شکم خرمهره را بکنند

و خشک کرده در او نذ کلی بند و دهن او نذ از حل حل حکمت کنند و خشک

کرده در کج پت انش در چون سرد شود بیرون ارد بید و نظاره

بوزن چهار سنج از انجمله همراه شهد و ده عدد پهل در از و سبب و نه عدد

مویز خوردن در هر جوی بر لاف شود **السن رس** سیاه صاف

بگرد و دو چند ان از ان کند ملک بار کند و کجی سازد و برابر

وزن هر دو سار خام اتواز دو در شیر صبر سخن کند تا بدست

دو پاسی باز گوید رسته در او نذ مس بند و از بر که بعد انجیر پوشند

تا دو ساعت نگاه دارد باز در ان پارت لا تا مدت بگرد و فرود

برو

برود بیرون ارد و از پارچه کزرا بنده بگردن رکنده خواهد شد
 چنانچه که براب شنودری تواند کرد بعد از آن تر پند و تر کوبته و لایچی
 و جاسمل و قنقل همگی سه هر بگرد و یک از جگه ادویه مذکور اندازد
 و بار یک کرده نگاه دارد بوزن دو پنجاه همراه مشهد خوردن دهد
 سرفه و سخی دفعه کرد **سورج ادرت رس** بیاض سیاه و نیمه ازان
 کند یک مخلوط کند تا یکس از شیره صبر سخن کند و در برار وزن
 آن هر دو طبق مس بگرد و آن مسخون را بر طبق مس بکشد
 تا مدت یک روز استهنا جنته اش در بطریق استهنا جنته است
 که ادویه در او انداخته می نمایند و یک پانه و از کول بر سر سخی دهند
 و آب پانه را از گل مسخاری می کنند و در تحت اوند اش می افروزند
 همیشه چون سرد شود بیرون آید در سینه نهد آرد و مقدار دو رخ
 از آن بخله خوردن دهد در معده عرف سو اسنی که هر نوع با آن دفعه شود
 صاب **جند پیرور رس** سیاه صاف و رکنده و مارف نیش و کند یک
 کزنجرف و یکد و ارنی و تر کندی و تر کوبته و سونا که و زهر همگی بر ایز
 وزن بستند و از شیره تر کندی تا مدت یک روز سخن کند باز

از شیر موندی کمر کند بعد از آن بوزن دوسه کو تا بسته نگیرد در روز
و خوردن در هر یکی از اراضی بود فو شود انوبان او اینست که را شناخت
و کلوی و لوبه و سس را جوش ب کرده همراه کوهل بنوشند
هنس بوئی رسی بیارد خمیره کلان که بزردی مشون باشند بسیار کند
در آتش نوقه نگیرد و تر کوبند و سوبالنه و زهر و کند ملک و سیاه
صاف بر بار وزن بگردد و از رسی چهری نیک سخن کند مقدر
یک باشد از آنجند بخورد و مویز و روغن زرد بپسند که انوبان او
سنگر حنی دفته شود و غذای پر خ بچند و دروغ ناکاو بخورد
زبلیم رسی مس کشته در شیر بر بار وزن بچند کند چون شیر خشک
خنگ شود بر بار وزن مس نو کور سیاه صاف و کند ملک یاد کند
و در شیر زکندی تا مدت چهار پاس سخن خوب کند و کوه بندد
و خلت کرده در بالو جستر تا یک پاس آتش دهد مقور در دوسه آن
خوردنی دهد بعد از آن رسی بچند بخوره بالای آن بنوشند که
انوبان است تا مدت یکماه مداومت نماید در یک مسانه دفته شود
زیره زیره شده از راه مسانه بول برون افتد حرمت
تا یک رسی

تایر رس زرنج و مار تشنا و منسل و سیاه صاف و تلک شک

و بود که برابر ببرد و بار یک بساید و متفان عفت از وزن سیاه

کند یک یا رنگند و برابر کنند مسی کشته مخلوط از دود در رس

جنهری که آن بسیار کند بعد از آن در شیر جنهری به نزد و بطریق

دولت جنهری باز بر آورده در رس مذکور سخن کند و در بود هر جنهری

اشش داده پنجه کند باز بر آورده در رس مذکور که کند همچین

مشش که عمل نماید باز ازین ادویه مقدارشش پل بر داند و در پل

س کشته بار کند و چهار پل معنی کشته نیز معانی میزد و همگی را در شیر

جنهری سخن کرده و کور بسته در کج پنجه نرم اشش به بعد از آن

سیوم حصه زهر سوده بیامیزد و ساید بار یک کند مقدار نیم ماشه از آنجند

بکوه روغن کاه و میشش خوردن دهد بعد از آن جورن باکی باشد

و روغن زرد بالا اشش بخوراند که انو پاش است همگی برص که هر نوع

بوده بجز دفعه شود مهابیر رس نام است **و در تانک رس**

سیاه صاف و کند یک و بار کشته ابر که کشته و مسی کشته

و کوه کل و پهلاده هر یکی یک یک پل ببرد و اندک معنی که هر یک

و بیدار بود و در کله بگرد و از درون این نشت کوه روغن زرد
و یکدو چون ب طریقی بوزن یک پرت در او نهد این اندازد
و نام ادویه انداخته چینه کند چون طیار شود اول نام خود بر زبان
گفته و او ستاز مرشد خود را یاد کرده بخورد و همراه شهید در روغن
بوزن یک سیر بخورد هر روز اینده یک سیر آن زیاد کرده بخورده باشد
و انوبان این شرطادو با آب ماربل است مزه نوع برص و باد شکم
و لباس و پاندر که و باد رو که و مهابا و اس و درد شکم و سول و شکم
و گرم شکم دفعه شود و قوت بجز اید و رنگ چهره خود را کردد و عقل
و عمر و حافظه و ترقی با نغمه دل خورم تا که بود و قوت باه بسیار کند
مردم لا خورا جلی موافقت کنند باید که از ساله های و از ترش و پریزی
که بزنام او اول کافه از آن بر پیز کند اما سلا بهیت و روغن و شهید
همراه شر میخورد باشد **کشت کبوتر اس** بسیار کشته و کند بهت
بگرد و پها کشته و مس کشته و کل و تربیده و بلایین و صیتره و کشته
هر یک از دوازده تا تک بگرد و وقت چهار تا تک یک لیتر

بیا فرخ

صفت کینه بر اندازد

۹۷

بیازد و آن زمان مقدار اهرک کشیده نیرانندازد و ششید و روغن مقهور ایستاده
 از کف دست چندان مالش دهد که کف بر آید بعد از آن در او قدری نطاب بر آید
 در مالش از آن جبهه خوردن گوهر برص مقل که از قطره های می جلد
 برود همیست و باصل حنظل سفور کرد **او دیارت رس سما صفت**
 مضاف از آن کند یک انداخته در شیره صبر نامت چهار پاس
 سخی کند و کوبه بندد و در او نخلک بنهد و با مالش سرپوش مس
 بجای سراپه و از کون دهد و وزن سرپوش مس از وزن سما
 سه کونه باشد و آب او را از نوای مهر کند و از خاکستر بر کند بالای پوش
 ناکور جوهر بر کینی جلاب کند در کینه بنام و در تحت الشش دهد و هم
 چینی نامت دو پاس الشش سخت تر بدید بعد از آن سرد کرده فرود
 در آب پد نطاب بر آید بعد از آن انجردشتی و چیره و تر بهید و اصل تاس
 و بای رنگ و تخم بالچی عملی را جوت ب کند و از آن جوت ب تا یک دور
 شسته در مقهور در سف از آن چند خوردن دهد بخوبی و داد مرص سفید
 و انواع برص دیگر دفعه شود همیست باید و انویان این جورن رس بر بالچی است

اما درانی چو رن مذکور جوشاب کبیر برابر وزن آنراخته و بجز که در
مقدار سه تا تک از آن بجهت گرفته همراه شیر ناله طارو بنوشند یا هر که
جوشاب تر پدید بنوشند در سه روز پس بهوت نام برص دفعه
و خلاص برص در هفت روز برود **و فدیله** بر که منیل و حبه سرخ و کسب
و در ماطوره و هشتاد ری و هیل ایل ایل را برابر وزن گرفته
و برص بپزند در هفت روز برود اگر چه برص سفید ساده یا باد
بوده باشد **و فدیله** حبه سرخ و حبه سبزه بپزند بر برص باله برود **و فدیله**
منیل و خاکستر خارا با زکونه سبزه بپزند برص نیکو شود **و فدیله**
سیماب صاف و زهر و کندک بر علی بیک بیک ایل تا یکپاس
سبزه خوب لچی کند و مس کشته و اهر که کشته و سار کشته و کزک
کشته بیک بیک بپزد و طلا کشته و نقره کشته ده ده تا تک سبانه
و یکماتن الماس کشته امتیازد و صند زرتیج بوزن دو بیل بار کند و از
رسمی ذیل نامت چهار چهار پاس سخن بپزند شیر و حبه
بناظره شیر زقوم بنبر که بشیر کجه شیر کبیر عرف خریده در هفت

روز

روزگرم به تمام خواهد رسید بار در کوزه داده گل حکمت استوار کرده
 در باو چینه از انس زرم نیم کجه زرد و سرد کرده بید بوزن دو سنج
 از زخمه یا شمشه خوردن در برص سفید و منهل و فوسه و صمغ بید
 و انوبان او اینست که باگی و دیودار یک یک که کهنه در وعه سد اجر بنید
سورن جبری رس چو که بوزن سه چهل در کوزه طلی که پر از دوغ باشد
 انواخته چنه زرد و هم چمن کبریت دوم در وعه زرد بچوت نیز باز
 بر آورده نیک بنویسد و خشک کنند و بید بعد از آن هو مورج بوزن
 دو چهل و یک چل سیاب کشته بجا کرده بید مقدار یک تخم
 از زخمه بخورد برص سفید و سیاه بگی برود صمغ بید **میکه بده رس**
 سیاب سیاب صاف و سارکنده و آهن که با سم کبری مس است کشته بید
 و ساجبت و مار قشقا و منسل و زکوبه و زرقه و منوخم کنار و منو کینه
 و زنجبیل همگی را بجا کرده از شیر بهنکه بیت کرت نسفته دهد
 و خشک کرده همراه شمشه خالص بوزن یک تخم کویا بر خورد و بخورد
 کبابی آن منشی تخم درخت ازاد یک چل آب شسته برنج و دود یک
 در وعه در کار و بجا کرده بنوشند بر میو و میرینه هم برود و بار غاب بنوشند

پیل دواست چه کجای
 گویند

سهم اول در دوزخ

همین رس

چهار حصه و کند یک شصت حصه و زر چوب و حصه و
 دو حصه و منسل دو حصه و منوت و جیبها و جیره هر یک سه حصه
 و ترکوبه و دوتون و زیره هر یکی هشت حصه و کما یکجا کرده با یک
 بکند و الف نصف کت از نیره های ادویات ذیل شقیقه بدید ادوی
 شرز قوم شتره پشنگه شتره جیره روغن سبزه بخر بعد از آن بعد از
 شقیقه یکم از جید از آن یک دو باب گرم بخوراند سه سال خواهد
 و جویاب شود غذای مرغ باغ و دوغ ماه کاه و یونک شکر منظم است
 که موافقت ارد اما پاپ سرد بنوشد بکند در در ارض شکم او در رو که موافقت
 بول و زحمت با و دفته شود **بید باد بر رس** کند یک و هرتال و نونک
 و نجاس کشنده و منسل و سماپ صاف بوزن برابر کف سخی کند و
 چون ب پهل در از شقیقه و بد بعد از آن از شتر قوم نادت یک
 چهار پاس شقیقه دهد چون فارغ شود بوزن نیم کجک بخر
 خون و دهر با و کور و بهی و شود و انویان و دوغ ماه کاه و جویاب
 است **ضابطه شقیقه انت** که او دید در او نه این را در شتره بالا
 سفدری که نادر است بالا بخر چون حلت شود و بکند از او هم

شقیقه دهن
ضابطه شقیقه

از جمله

۱۰۰
۱۰

تا چند گشته نذره بعمل آرد **ترتیب زرس** سوما که در شام او در طلا کشند
 سس کشند و سیاب کشند تا مدت چهار باس در شیره ادر که سختی بکنند و باز
 کوه دار بسته در کج پیته داده اش دهد چون سرد شود بیرون ندارد بماند
 از آنجمله همراهی منجهد دروغن بخورد و بالای آن نلک و زبرین و انگوزه و شمشیر
 دروغن بلی کرده مقدار یک لبر که بخورد در دپهو و انواع درد دیگر که در
 بر اعضای پیدا شده باشد دفعه شود باید اما مدت یک ماه در اوست باید **رس نعلباج**
 سیاب زبر کند یک و چغره و تره پسته و تر کوبته و مشک بر او وزن گرفته
 زوده مرتبه نیز باید از آن قد سیاه انزارد و کوبد با بوزن یک سینه بپزند و بخورد
 آنچه اراض باد و بلغم سر کشیده باشند دفعه شود و درد دپهو درد اعضای دیگر
 درانی طعام که از حبش غلات که آن خورده باشد دفعه شود صحبت باید
تولاج کبری بیارد سیاب صاف منضاعف از آن کند یک بار کند
 تا مدت یک باس سختی نماند کند و در برابر وزن این هر دو باس
 کافیه یک سینه راست کند و ادویه نرگور در آن سینه نهند تحت و بالا
 نلک انزارد و او را در لوند طلی بناده و کوه بسته بر او پیوسته اش
 در چون سرد شود بیرون آرد و سینه کشند خواهد شد از آب پسته مقدار دروغن
 از آنجمله همراهی که بتول بخورد انواع درد شکم دفعه شود و بالای آن انگوزه

د

د

Handwritten notes in the top right corner, possibly a page number or reference.

وزنجش وزیره وچ و مویج چون کرده مقدر یک لبر کینه با لب کرد
 بنوشید که انوپان اوست سول شکم و هیسج کونه دفونه میزند فی الفور
 از اثر این نشه دفونه شود و عیبت باید **اکن** **پونزاوی رس** سماج
 صاف وزهر کند ملک و اجود و تر پیده و اسخار و جو کماز و جیره و
 نلک شک و زیره و نلک سو پنز و بای بر نلک دریا و تر کونه و کوه
 خواجه بجای کچمه بطا بن بکوه و همگی را برابر وزن گرفته از شیره چینی
 سحق پینه نماید و بعد مویج کوما بسته بخورد نقصان استنهار را
 دفونه کند و اشش جوع را بپذورد **اجیرن گنگور رس** سماج صاف
 وزهر کند ملک برابر وزن گرفته با یک کند و در وزن برابر
 همگی چون مویج یا کرده از رس انار کنای خور و سحق نماید
 و بیب ملک سفید از شیره نلکور بدید و هر بار سحق میلده باشد
 و کوما وزن سه سه بندد و بخورد انواع اجیرن یعنی کرانی شکم
 و بسو چها دفونه شود و عیبت **بیهان پهر رس** سماج کشته و سحق
 و اکنیزه و پهل سول و نلک شک و کند ملک و هر نال و نکلگی را
 وزن گرفته با یک کند بعد از آن بپزد و بنور نود و سه نال تنج و رکندی

Handwritten note in red ink, possibly a correction or additional instruction.

Handwritten notes on the right margin, including the word 'سجده'.

و جویای و توری تلخ از شیر اینها تا مدت چهار پارس سخی بکند و
مقدور یکماه از اینجند همراه شمشیر و بالاش چون در حین
بوشند امراض بلغم دفعه شود **باب ناسل رس** سباب گشته و طلا گشته
والناس گشته و نحاس گشته و آهن گشته و مار قشیش و زرنیچ و طوطی سبز
و نار ملی همی را برابر وزن بگیرد اما گشته در باشند و از اینجند فلک یک همه
بگرد و مخلوط سازد و از شیر زقوم تا مدت چهار پارس سخی کند و در
بهدر جنتر کجبه سازد و نجبه سازد مقدور یکماه از اینجند از رس ادرنگه
بلیسد و بالاش چون شب بسلام اول قدری بیسل در از انرا ختمه
بوشند همی امراض یاد که مثل کجها کت و جران باشد دفعه شود
باید **لنگ سندن** طلا نمت تا نکه و زینق دو از ده تا نکه و کند یک
دوازده تا نکه و نحاس دو تا نکه و ابرک چهار تا نکه و مار قشیش
دو تا نکه و قلعی دو تا نکه و سر سه تا نکه ساز گشته نمت تا نکه
و هر چه تا نکه اما در کل ماری سه تا نکه همی را یکی کرده از شیر زقوم
سخی کند و در کج پت نرم التش دهد باز فرود آورده **سایر** باره
مقدور یکماه بگذرد غلبه سنهات فرو نشیند اما همراه شیر ادرنگه

Handwritten text in the top right corner, possibly a page number or title fragment.

یا همراه پنجه بیون لسن بخورد انواع برص محل کلاس و پیرپ و پیکندر
 و در ارضی زهر و اجبرن دفعه شود صحبت باید **سپنا پند در رس** سیاه
 و گند یک رس که گند گرفته کچی سازد بعد از آن فصد و ابر که موس
 و قلعی و سر و سار گند هر یکی برابر گرفته در رس ادریه ذیل تا یک
 یک پاس سحر بلخ نماید سهجته جلاله می گویند پیل جولای
 باز گوید کرده از پارچه بندد و در او نیشی که بر از نیک باشد
 نور اطل حکمت کرده در بالو جبهه اتش دهد تا مدت دو پاس باز
 بزد آورده بار یک کند و پس رخ و ف موم که بوزن یک بر که
 نیک سینه سازد و یک تا نیک زهر بند یا کند و از زهر افی سیاه دو
 سفینه دهد بعد از آن از شیر ما ذیل یک یک حینه جدا طانه سفینه
 دان است تک موصا حمانه چو که سید درخت زان بنل نیک بقوت
 چیزه که نور که بادبان پندال و مانوره اکت میندی موه جنب حفظ
 بعد از سفینه خالده مقدار در سن از آن بعد گرفته همراه رس بخورد
 مورد خورد شخصی سبات بسنی انجام رسیده باشد صحبت باید **سنگ مینی**
کفایت نقره و مروارید و طلا و سار یک یک چه چنانند و کند یک

بیت

بیت شقیقه و سباب سه حصه بکوبد بجا کرده سخی کند و از رس کند شقیقه
 داده در شخ او پر کند در نیم کج بت الشش دهد بعد از آن از آنجا بر آورده
 نصف کت از رس که تخی و سه کت از رس خار باز کونه شقیقه دهد
 بعد از سه کت از ادویات ذیل شقیقه داده طهار کند بود استیس
 مثلک حل ده و او اندر جو گلوی مقدر بجا نشد از آنجا گرفته با مویز و
 ابلیسی بخورد همگی سنگ هفت و اعتبار و اطلاق و فیه شود صحیفه باید و اش
 جوع نیز کرد **سنگ هفتی بر کات** سباب کتسه ابر که کتسه و کند یک و خوب ابر
 و کوه که و ارنی و ج بر ابر وزن بکوبد و از شیره ارنی و از شیره
 جنبری و از شیره بنکه تا مدت سه روز سخن ببلع کند و کوه بسته در او اند
 بنهد بالاش سزابه طخی نماده مهر استوار کند و در تحت او اش تا نیم پاس
 بخورد باز بد او رده بر ابر وزن سباب استیس و مویز کس نیامزد و از
 شیره اسرار هفت کت شقیقه بدید و یک یک مرتبه از شیره حل ده و از
 کت العصاره مثلک بود و بیسل درار و گلوی شقیقه بدید و خلک کرده
 یک نالت از آنجا گرفته همراه شمشه و جیره و زنجبیل و بای یک در بیسل درار
 و مثلک با آب ام بنوشد سنگ هفتی که هر کونه بازم زود برود و صحت بد

بدرن کام دیو

خاکستره نقره و اناس و طلا و نحاس و سیاه و گندک
 و فولاد بوزن هر یک حصه از وزن ماقبل خود زیاد و در آن یک
 شیره جبرسحقی بلیغ نماید و در شیشه انداخته و مهر استوار کرده در او نرسد
 کلی که طلان با نر بند و نخی و بالا آور آنک سنگ پر کند و بر خوردن او
 کرد اینده تا مدت چهار پاس الشش بزم بزم بیدر چون از خود سرد شود
 بیرون ارد و سه مرتبه از او ویه ذیل سقیفه و هر نیزه که اسکندره کالو با
 کوچ مو صا تا مکه راه سنا و ر بعد ازان از نیزه مرنا و از نیزه کسیر و یک
 یک کت سقیفه داده نگاه دارد و ترک کافور و کمنول و زکوبته و الراجح
 و قرضل که از وزن او ویه بالا هشتم حصه با نر میا میزد و در برابر همگی
 چون موی سینه یار کند و یا با ناک از آنجمله گرفته همراه نیزه کالو
 که دوپیل وزن داشته باشد در صلق فرود و عنای شیرین و مرغی بخورد
 زنگ روی متون بسرخ کرده اند قوت باه فراوان بیدار دود
 این منی بیفزاید چنانچه که بسیاری عورت را خوشود نوازند و خوش
 فایده قوت باه نقصان نشود **کند و بسند** سبب گشته و
 و مهرب گشته و خاکستر مر و اید نقره و طلا و مستطیل و بهر که بوزن یک

که به بشاند و از زرس خوب کبر سحق خوب کند بعد زان می تواند در کبر
دکند یک دو کبر که با یک ساییده بیاورد و از شیره اسکند سحق کند و خسته
کرده در شام او را نازد و مهر کند و در کج بیت نرم التی در دهد و از اینج
بر آورده از شیره دما و نه عوف شقیه دهد و از شیره های ادویه ذیل
یک یک مرتبه نیز شقیه داده خنک کند کالو امهنتی هر بیات بلانک بلا
مزال نکلوت و البته بیسل دراز یاد بخان ستا و چهار پرتی بهار کبر و
نبوه که بجز بعد از آن بار دلاچی تخ و سیرج و جمان و قرغزل و ارغوان
و مشک و مشک و بیسل دراز و نیز مالاد کافور اعلی این جورن ساده ساییده
و باره نیز کرده نکلند برود در شب یک تا که از شیره اول و یک تا که از شیره
دوم برداشته بخورد و بالای آن جورن ذیل بوزن نیم دام بخورد و آن
آینت معری انده بداری کند و یک کبر که روغن زرد و دو پیل شکر کاه
ببوسته قوت ماه صید آن افزاید که از جماع عورت سیر نتواند شد و دیدن نماید
بسیار روی نماید که بمیان آن بزبان استخوان نتواند کرد **دوه رساین** سیاب
صیاف یکجهره و کند یک دو حصه هر دو را کچی بکنند و در برابر هر دو سار کشته
از نازد و یکجهره سحق کرده از شیره هبر نامه روز سحق کند و در آن

چون پدید که از میان او دو درامد از زمان او را بسته گوید بندد و
در او بندس نهند و او را در انبارش لا تا مدت سه روز نگاه دارد و بعد از آن در او
بدر آورده در اقباب نهند و از نیشه ملک چنان رسات سفید دهد و
خل کرده باز در اقباب نگاه داشته رسات از جوش آب بر گوید سفید
ید بعد از آن رسات از نیشه او به ذیل سفید دهد بانه طوی جیره
نرگندی پوست انار مرغال بنکره پیا پان در وقت پلاس مویز جوشاب
بخوره چنان تو ببری انار میغلان کبریت ستاد در خاک چهره که او را
فریب بویی گوید بعد از آن دو تا ملک همراه شهید و روغن زرد میس و بالای
ان جوشاب کبریتی بوزن یک پیل بنوشند چون بکاه بر او نرگند
موی سفید سیاه نشوند اگر همراه الکنس و بیسل در از بخورد لطفان استه
در رفته و سفید و پاندر و ک و اراضی بلغم و باد ناپد بد شود و اگر همراه
و شهید بخورد باد رکت و مویرد و کله و اراضی بول و سنگ صغین و اراضی که
اب شده باز د فوشود صحیب فوت ماه میفراید و ذنک چهره خود را که
شود چون بر او نرگند همه مرض د فوشود و یا بر او پد که این نسخه را
بخورد وزن اش یک کبر که باشد و این نسخه را پیرسازد فرید
روغن کجند

روغن گنجد ماش خردل تراب ترش **روم بید رس** کار اسنی
 و مایل و زهر مار و سمای صاف و کند یک برابر وزن بلیا کرده در جای
 سیل آب دفن کند تا مدت سید روز بگذرد و بعد از آن بدر آورده مقدار
 یک سینه چغندر و روغن زرد بکوزد پت بر کوزه که با آن یک پت هم دوف شود
 اگر برینش و مار و کزدم بمالد زهر آن کار کند و دیگر انواع زهر دوف شوند
 این نسخه را دهنه طبیب حیت معاینه نمائی بداندنمندان گفته است **همین روت**
کدرس جو الیاء و اشجار و سوده کبه و هر پنج نیک و ترکوبته و زهر بید و نوش
 اصن و کافور و قرضی و چغندر و ترکوبته خواه بجای زکته جاب بکوزد و پختن
 در نیکه دود و حله جدا بماند گرفته نیک مار یک کند و از شیره چغندی و پیون
 تا مدت سه روز تسقیه زهر باز تا مدت سه روز از شیره کلوی تسقیه در
 بعد از آن همراه شیره اصل پت سخن کند و تسقیه نیز در هر روز میلی بخورد
 نیز سخن کند و بخورد تا خوش طعم و نازد و طعام و باد کوبد و فو شود اگر همراه
 بکوزد در در شکم برود و تمام امراض شکم دوف کردند و سرفه و سرفه
 و بیغم برود و فونت افزاید اگر همراه ترکوبته بکوزد امراض تندی و نا خواست طعام
 و فو شود **سماط بوزن** نیم سینه بخورد دل بر عین طعام

بسیار را غیب بپایند و اعراض دما ت دفون شود **امراض دما ت دفون شود**

اکن کبارش نام خوانند این سکه از زبان نوزادک موزون است **سنگه سنی**

دفون اول پوست درخت اینی بوزن یک میل و بهر سنج تک در برابر وزن

نمک کورفته و یکجا کرده از پشته نمون سحق باز بیارد و پارچه سنگ نشسته

و سنگه را بوخته بوزن یا پیل در انش کرم کرده در آب بیون سرد کنند

بعد از ان ز کشته نیم پیل و یک نوره با بوییل و زهر دوازدهم حصه پیل و سیم

و کند مک در برابر وزن زهر یکجا کرده در آب نمک کور انداخته و نیک

ساییده کولام مقدار کنار دهنی به بندد و بخورد انواع درد شکم و بد حفظی

و امراض شکم باد کوره و درد و نفصان استهنا که از سبب فحش بوده باشد

و هشمال چهار نوع باره دفون شود **سبب درد شکم سارمورد بیان** مصیر و کنگه

میسین پهل بیخ حنظل باب سینه بر شکم سبب زرد در شکم دفون شود

باب سیوم در بیان روعنی خوردن

فصل اول روعنی خوردن بر اول روعنی چنانگونه است که در

زرد دوم روعنی تیل سیوم ب که لور اجزیا خوانند چهارم مغز است

در روعنی که طلوع افتاب شده باشد از زمان روعنی بنوسند که فایده

مخبر

بخش است و پدیدش روغن از روشنی است یکبار در صفاتی ۳۰ کبچر
در نصف و امثال آن دوم از جانوزان مثل ناله کاه و غیره و چون در
نوشیدن روغن شروع نماید باید که سه روز تا چهار روز تا پنج روز بیشتر روز
بامفت روز بخورد اگر زیاد از این مدّت و مکتب کند آن روغن بجای اطعمه خواهد بود
نه بجای ادویه حکم را باید که اول نظر بر قوتش دو کبه و هوای و هوای و هوای
انراخته بعد از آن روغن بخورد و روزی در روز یکبار روغن شروع نماید
بسی روزی طلاق دوم میانه سیوم کوجک باید که روغن موازی طبیعت
مرفیض بدید اگر اختلاف کرده باشد آن روغن پانف منبذ زعمت خواهد بود
و اسس و خارش و بواسیر و عنودن و تریاید خواب از آن بسیار جدا
خواهد شد بر اینکه هر کس ناله اش صوج پتر است او را وزن طلاق که در
یک پل باشد بدید و میانه را سه کبه کبه و کوجک را دو کبه کبه نودن دهد و توان
جلان دید و وزن روغن طلاق و میانه کوجک پتر کبه کبه است بی اگر در نیم
تیر روز تواند حطم کردید و مکه در چهار پاس تواند حطم شود سیوم آنکه در نصف
روز تواند حطم کردید بکن فایده هر قورعدی جدا گانه است بعضی فایده
وزن کوجک که در دو پاس حطم شود است که آنش تیر تیر کند قوت

ناله کاه

کاه

ناله کاه

بخندد و دلگدازد که غلبه ایسه را فروتند و فایده وزن میانه
که در چهار پاس تواند حجم گردید انت که وجود را در غش سزد و قوت
بم بخندد و ما خوب دور شود اگر کوشش سر بر طرف کرد و فایده وزن طلا
که در تمام نوب در روز تواند حجم گردید انت که انواع بر حسب جهت زهر و
مدیوش و اسب پیوری و با هر صرع را در افوات و کس را که نهمه زیاد است
انرا خالص روغن میفند بود در ریف با دراز روغن همراه کنند باید داد که
مواقت یازد و اگر امراض بنم یا رخ روغن همراه چتره یا زنگنه یا با هر مثل
شیر روغن بر بد بد اندک روغن زرد و امراض باد و نفخ کزوم و شیش باد
و شیش زهر داده و در امراض زهره و اجدی را که نسیان فراوان
و حافظ کم یا بسیار مفید است و فایده بخش است ولی یازد که در شکم
او کم بسیار و بنم نا شمار یا زهر و اشش جوع دش در زهره و امراض
دقوه بود روغن تیل یا طبیعتش ن اعتدال ارد باید این صفت
که ایچین دوم بار روغن تیل خوردن دهد که موافقت خواهد ارد و با هر صرع
که از زهره محنت و یازفت ای مین و یاز غلبه امراض خون
نا توان یا مطلق کم قوت اند و اشش جوع و یاز این هم کس که بیشتر

از زهره محنت و یازفت ای مین و یاز غلبه امراض خون
نا توان یا مطلق کم قوت اند و اشش جوع و یاز این هم کس که بیشتر
از زهره محنت و یازفت ای مین و یاز غلبه امراض خون
نا توان یا مطلق کم قوت اند و اشش جوع و یاز این هم کس که بیشتر

قوت

قوت ناکه باز اینچنین مردم مریض را باید که ب در دهند و مردمانه
 شکم شان سخت باز علامتش اینست که در استهال کمتر رطوبت از بند
 و اراضی بار در خود زیاده داشته باشند و در شکم سرد است دارند و این
 جمع پیر ترا بهتر را باید که پی دهند که اعتدال خود را بر آورده این هر چهار روغن
 جدا جدا در هر مرتبه خوبا هر کس که موافقت میداند بیدار امارت زرد در
 قول ایلی جلیان هم کس را موافق است به آنکه در روغن خورا بنیدن در وقت
 صبح است در روزی در شب اگر هوای سرد یا در وقت اراضی بدم است
 مطلوب است باید که در روز بیدار که هوای تابستان یا سهولتی یا اراضی
 بود و ناکه است باید که در شب بیدار جلیان دور اندیش و حدقان بار یکسین را
 نادم است که در فاعده روغن خورا بنیدن و ادویه در بین جلیان بنیدن
 در روغن نیل در جسم بایستن و مفهفه گنا بنیدن و بر تار که سر او گنجانند
 که او را در زبان هندی موردی پرن گویند و شیره صندی در گوش باید
 بنیم برگردن احتیاط نام بجا آورده ولی زیادتی احتیاط او و بلکه جدا گانه
 در در نظر داشته موافق هوا و طبیعت و قوت ادویه در عمل کار فرمایید

کوه
 کوه
 کوه

کوه
 کوه
 کوه

که در انجام این طرد نتیجه نیک روی نماید بشوئینوا از روغن زرد داده
باشند که بالای آن قدری آب شکر کم کرده پیوستند و چون روغن
پیش داده است با لاشش جو که بدیدد اگر آب یا مخلوطی جو را نهند
بعد آن سو را به بدیدد و نیز باید فهمید اگر در طبیعت مرطوبی روغن موافقت
نی از دریا طفل بچه یا ضعیف یا نازک بدن چنانچه روغن یا نسج زده
یا هوای بسیار کثیف است و همچنین زردم را بجز از روغن دادن
علاجی دیگر نباشد باید که طعام بخوراند که تواند خورد و یا هر چه
گوید بدیدد که تقصباتش آنکه در جو را کوی بسیار و برنج کم باشد شکر کم
خوردن دهد که در زبان جو بیست در وجود پیدا خواهد آمد یاد راوند
قدری روغن و موی انراخته شیر بدوشند و شنبلیله در کنند همین
حکم دارد برونکه که که را که سها چار است یعنی در قاعده خوردن
شش و راه رفتن و امثال آن هر وزلیک نباشد هر وقت معین
خوردن بقر میداده باشند و از صدی که روغن حقم نمیتواند شد یا آنکه
بری شکم کرده تواند حقم کردید همچنین زردم را باید که آب گرم داد
فی بکنند و اگر در رحم شدن و یا حقم شدن روغن متشکی

بزرب گرم کرده بند چون دانه که اروغ کف ده از پینه بیرون می آید
 در غنث بر تخم می کشند این **علامت مغز است** که روغن جهم شده باغ
 و کسی را که بغز از خوراپندن روغن اشلی جوع فراوان باغ از زمان
 شکی غایب می آید باید که او را آب سرد خوردن دهد و یا آنکه که قی بکنند
 که نه زاید شکی بمقام خود آید و آنکه لایق روغن خوردن شنید این
 اند که که اگر با شکم داشته باغ یا او در بطار در خود دارد و یا اغارت باغ
 و ناتوان بود مسل بر طعام هرگز جاری نکند و مدام در شکم داشته باغ
 و از بهوش و مد بهوش مغلوب باغ یا حفته کرده باشند یا اسهال داده
 باشند و یا از غلبه بلغم و یا از زاید شکی بویسته عاجز باغ و حامله که
 نافه خفته آورده باغ و در روزی که ابرس پخته باغ اسجس دم
 درین طعام که ذکر کرده روغن نندهند و آن کی نیکه در خوراپندن
 روغن لایق و معتدل اند اینست که را که بویید کردن در حبیب است
 و اصری را که اسهال دادن لازم است یا بر جماعه عورات یا در نوب
 بزرب و یا در محنت و رزیدن و رزش که که در غنث بسیار باشد
 و بعضی که مدینه و بفر و از نیشم باغ یا صغیف و ناتوان یا خورد که

کلمه
 کلمه

در روغن زرد
 سانه چون دانه
 و طوی خوراپندن
 روغن اشلی
 روغن زاید شکی
 از روغن زرد
 در خوردن
 و یا اغارت باغ
 و ناتوان بود
 و از بهوش و مد
 باشند و یا از غلبه
 نافه خفته آورده
 درین طعام که
 روغن لایق و معتدل
 و اصری را که اسهال
 بزرب و یا در محنت
 و بعضی که مدینه

و طغیانی یا غرور و ضعف یا زجر خلک صریح و یا علت آدن کم و کثرت
باین پیاپی است که یا را که در کین با نیز و یا غلبه با و زیاده در
و یا در چشم داشته باشد یا چشم مردم را یعنی را باید که روشن بد
که موافقت خواهد آمد و خواهد آورد **بدرنگ** اگر روشن در وجود نیک
مشترک باشد با علامت مثل است که با درگاه های خود بی نورش
باین و انش که شکلی فروزان بود و غایب از عن و بسته شده بود
افتد و غایب از عن و وجود مدعی و خوب و نرم و خوش نمای
و درق از باطن خارج گردد و چشم مصفا و نیک گردد و یکی
صفا در روشن و پاک شوند و اگر روشن نیک طارک نشده باشد
برعکس این ذکر صورت دهد اگر در این سبب خلک است تمام
چون آب در یک در وجودش غایب گردد و روشن بسیار در خلک
باشند و آن غالب آمده باشد **عنه** است که نارغبی طو
پیدا و اب از ذهن جاری باشد و در معقد نورش پیدا
و پرده املا دند را و پاندر و یک روی نماید بر آنکه خلاصه این
فضل است که که خلک فراوان است او را در عن از نور عدل

باید

باید

باید بماند و لایه که بسیار روغن دارد اندر او جویبار است او را
 وجه کم باید کرد و آن است و آن است که غده شامخ و محمود
 روغن و پنجه وارد جو برین و انزال مانع خوردن دهد و لایه
 در روغن موافق مزاج خود مرادست میناید انش جوع آتھای او در
 پوست منش مصفا باشد و فوسف تن و فوسف ماه پوسته در ترابید میان
 و کاس حواس تو از نا باغ و نیت دور باغ و رنگ چهره روشن و سرخ و
 تو دار و خوش اینده باشد باید که در قواعد روغن خورائیدن از بی خراب
 بر نیز بماند یعنی محنت و ورزش کشی و انزال آن کردن ندهد و علی
 علی که سردی بدیدارد کردن ندهد و باد از هر زای که سر کشد مانع او
 باشد و بدینوی نیت نگاه دارد و در روز خواب شیر نیندازد خوردن

غذیه و حرکت خشک و جرمای قابضی برهیزد فصل دوم در بیان

قاعده سویدان چهار گونه است بلی تاب دوم او کما کما سوم
 او پنجاه چهارم در و اما از آنجند تاب سوید و او کما سوید و افق بلوم
 او پنجاه سوید و افق باد و در سوید و افق تلخ است بدانکه باید فهمید
 غنیمت دو کله زیاده باشد سوید هم زیاده دهد و اگر کم باشد کم بردارد

اگر میان به باز از میان بی بدر زود و چون بنم غایب باز بود
و از چیزی غش از نده بدید و اگر بلغم یا باد و غیرت گرفته باشند
در اینجا سوید هم مرغی و هم غشک بدید و اگر بلغم و مید زاده باشند
باید که از از تاب افتاب عالمی بتاید بداند هر که را که تا سر تاب
دادن یا حفظه کردن یا استمال کنندین یعنی در راندن و در
باید اورا پیش از آن که این عمل بکنند اول از قاعده سوید بتاید
از آن بجل مطلوبیتش اند و لایکه لایق و تاب کردن هستند
اینست اهل بهی و صاحب بوا سیر و به کندی و که که ننگ مانند
دانشه باز در نظام ششتر کم نیز همین حکم دارد اما که را که بیفام
در اندرون اعضای باقی مانده باز و عودتی که بچ در شکم آورده باشند
و صمد که تا وقت زاییده باز اجین فرودم را باید که در شکم طاعت
تاب بدید اگر در آغاز تاب دهد خطر رود تاب در جای باید داد
که در اینجا نه دخل باد مینو اند شد و در بعضی وقتی طعام تناول
کرده باز از زمان تاب درود فایده تاب کردن اینست
که در اوله بود که در تمام دعات مالک سیرید و برانگنده سپیده است

باید

نکته

و از

از زینب سهال و قی کننیدن و امثال ان بیرون می توانند
باید که اول ان دو که بار از قواعد اسپنرین مرعن گرداند و بعد
ان در سوید عرف تاب کنند مثل آب سرد که اینها از خود از جایی
دیگر یکی پوشیده در مقام بول و غایط مسکت خواهد گرفت در ان وقت
باید که ریختن در دهند که با سیاننا تصدیع و بنا تکلف همان دو که بیرون
آفتند در معالی که در تاب دادن شروع کنند باید که بر سبتر چشم مریض
بارهم از آب تر کرده به بندد یا چو دیگر که رطوبت از بندد باشد در اینجا
محکم کند که از تابش باب نقصان به سیند و به چشم نرسد و اما نکته داین باب
دادن نشد اینست اول آن جگر که طعام او نیکو هم شده باشد دوم
کم قوت که آن سوم کسی که میدزاید و چهارم سستی که از ارزاق
ضعیف دارد پنجم شکلی که را که غایب بود ششم اهل استیقامت صاحب رکت
هفت هشتم بازند روکاهم او در روکاهم در شتران که میکف باشد یا در هم زن حامله
این بر دم را که در شمار اند زینهار تاب ندهد و اگر در جفا حاضر و زور افند که لا علی
تاب دادن علاجش دیگر نیست باید که او را تاب بسیار نرم دهد که اضطرابی
در وجودش پیدا نیاید و بهتر از آن نکرده در مقام روی تاب دادن لازم بود

مگر

فصل نهم در زاید علامت شخصی را که تا بینه از قاعده

اینست در در بند اعضا ری استخوان پدید آید و منشی افزاید
و موزش نه کما بود دل مایل فی باخ و سر به دودانی رجوع دارد
که رکت است از عدم در وجود آید و دانه سنج در تمام وجود پدید آید

در اینجا باید که علاج سرد کند **طریق** **تاب** **سود** **بینه** که ریکت یا
یا خذف یا فنق یا دت و مثل آن بچگی یکی ازین جبهه برانش

از دور کم کرده در اعضای مریض تاب دهد بروش که نه سوزد
و چون سرد باز تاب داده عمل نماید همچین تا آنکه قرارش پدید آید

طریق اولی **سود** **بینه** دان چند دهم دارد اول آنکه که او ندها هن
یا کوه آهن یا سنگ یا خشت بخت یا کوه طایلی ازین جبهه استند و در

اش انداخته نیک کم پس زد بعد از آن بدر او در **سود** **بینه**
سرد کند بطریق که تاب او در و کن با **سود** **بینه** از در بار **سود** **بینه**

بر اعضای مریض بنهد در او باز آید و بنگو شود و مطلوب
حاصل گردد دوم آنکه **دوم** **آنکه** که لجه او به دفع باد باخ او را بگرد و
جوش آب او بستاند و خواه بشود او کشیده بگرد و کم کرده در کوزه گلی اندازد
و درین او را مهر کند و در شکم کوزه سوزان کند و در آهن سوزان یا

طریق

سود

بینه

سود

بینه

سود

در در بند اعضا ری استخوان پدید آید و منشی افزاید
و موزش نه کما بود دل مایل فی باخ و سر به دودانی رجوع دارد
که رکت است از عدم در وجود آید و دانه سنج در تمام وجود پدید آید
در اینجا باید که علاج سرد کند طریق تاب سود بینه که ریکت یا
یا خذف یا فنق یا دت و مثل آن بچگی یکی ازین جبهه برانش
از دور کم کرده در اعضای مریض تاب دهد بروش که نه سوزد
و چون سرد باز تاب داده عمل نماید همچین تا آنکه قرارش پدید آید
طریق اولی **سود** **بینه** دان چند دهم دارد اول آنکه که او ندها هن
یا کوه آهن یا سنگ یا خشت بخت یا کوه طایلی ازین جبهه استند و در
اش انداخته نیک کم پس زد بعد از آن بدر او در **سود** **بینه**
سرد کند بطریق که تاب او در و کن با **سود** **بینه** از در بار **سود** **بینه**
بر اعضای مریض بنهد در او باز آید و بنگو شود و مطلوب
حاصل گردد دوم آنکه **دوم** **آنکه** که لجه او به دفع باد باخ او را بگرد و
جوش آب او بستاند و خواه بشود او کشیده بگرد و کم کرده در کوزه گلی اندازد
و درین او را مهر کند و در شکم کوزه سوزان کند و در آهن سوزان یا

بجسبانند و صورت مثل خرطوم یعنی کار دوم بنام و نام مذکور را سه بار بچسباند
جدایا نمائید و هر یک از مقدار سستی است که نام بنام

بعد از آن مریض را بوجه احسن بنشینانند یعنی

کلیج میخ - نشیند اول بنزد و غن مانش داده از بنا چپ او را پیوسته بعد از آن
از راه مذکور در همه جا تاب در سیوم آنکه در زمین متکا کور و از مقدار
تقدادم بکاود و صاف کند و زرجوب کبیر پر کرده اش در دهر چون بها
جوب بوضه کرده در اش را بیرون ارد بعد از آن از پنجه که کار دیا از
سر کبیر هندی دپ پاشند که بوردش اش برود و واقف قایم ماند بعد
از آن بزرگ شای دافنه که در اینجا بکستند و فرس کنند مریض را بالا و فرس مذکور
بسیار تا با یک پیوستش ندد با آنکه در حقیقت زمین مذکور مانش خوشینده

با انوار چون گرم شود همان عمل نماید **طریق ادنیاه تاب امنیت مریض را**

مرغین از قاعده روغن کرده باشند و شیر یا گوشت انوبس که روغن
و ملوجه و شیر گرم با یک خورد اینده باشند از زمان تاب بد به حیوان کن جوات
بر کبیر هندی شریک کار و بزرگ کن کلینی مانش کندم است که بعد رصف باد بیان
بمورد در سینه او ز پرده کلان بی سید اینچ تم سید اینچ را سنا زب سیدانه

عرق کوبی بپس دراز سوره نمک ترش کنده بر رازا سنگه
که متهی و سمول کلوی کم کوچه بر صند از بنر حید که کفشی هم رسد از
بلجا کرده و کوفته بچون بند و پارچه بند و پونگی دار کرده تاب در دهد

همگی از ارض باد دفع توانند نه این مهلکون نام است **طریق در دماغ**

اینست که از او بیم واقعه باد چون بسیار کنند و غوص بر کنند و مریض

در آن کوشی بنشینند بعد از آن خالاکند و افتابهای از چون بر کنند

و زره بر پوشی ریش اندازد تا بجدی که نشنسی انکت از ناف تا لایر

بعد از آن بگذارد همچین از دهن زرد یا زرد و غیر مثل باز شیر تاب دهند

همنی حکم دارد اما باید که این تاب بعد از یک روز یا دو روز میکرده بماند

چنانچه که از دادن آب در رفت می افزاید و مرتازه میگرد و همچنان

از تاب دادن مریض را وقت باه زیاد میگرد و همه زخمها بر سر

میگرد در دفعه با ارض باد سولای تاب دادن اری و علاج دیگر بعد

اینست دست تاب دادن تا آن زمانت که از سرد شود و در وقت

دفعه کرد و از آن وجه پستیا وجود بدل گردد و سختی اعضا به نری

بدل میگرداند و انش جوع نیز بر کرده و تمام جسم نرم چون صاف

محبوب شود بعد از فراغ تاب دادن باید که از آب گرم با شکر

غزل

غسل دهد و از چربی سردت سرد مثل جوارت و دیگر برین دست
 کشتی و درش نماند تا با سجا فضل تا سینه نماید خود **فصل سوم در بیان**
فوائدی که بنیدن برون خود که کسی را قی بماند باید که اول نظر خود را نام
 بود که در او هوا سرد است یا بکارت یا بکثرت درش باشد
 مستعد کرد و اگر نه مستعد نکرد که حکم از او نماند که وقت را از دست نهد اگر اسهال
 دادن مطلوب باشد درین اما نهایی که ذکر شد بیدید و شخصی را که قی باید
 داد و او را انگس قوی از قوت مغلوب از بقوم باشد و دل او بدم کرده باشد
 وقتی دادن او را موافق می آید و دلش ترسیده باشد اینچنین مردم را
 باید که قی بکنند **در بعضی از** لایق بکنند هستند اینست اول
 کسی که بدم کرده باشد **دوم** معوز زحمت ازین پیدا آورده **سوم** سوم اش
 جوع و کم داشته باشد **چهارم** جوارم که را که قیل بایی باشد یا در بدنام رو که
 داشته باشد **پنجم** بجم بر در و **ششم** سنگ غرض **هفتم** سیرب رو که در میان
هشتم بیستم مباح **نهم** بنم امل چون بعد بدم خود را کوی بر جوف کردند
 بدم باری بنید **دوم** و هم بوی که بایی در میان **دوم** بدم صلب است که در **دوم**
سوم سرفه دارد **سین** امل و هم چهار **دوم** که پیش دارد یا زدم

که اکثر برده هلد با **سرم** سازدم معروض معده صاحب تب نزد هم است
 و از دروزدم که رکت استیارها صوف دارد و بیستم که بچلی کام در زبان یاب
 یا بینی هلد با **سرم** یکم که را که از زب از کو شعی بار با **سرم** دوم
 لب و زبان که رکت فیده با **سرم** که انهم استیار با **سرم** چهارم که
 مرض تیزی یا اراضی بدخ هلد با **سرم** یکم دل که را که راجعت بر طعام است
 اینی مردمان واکه شمار اندر آنند قی کنایندن لازم است که موافقت خود
 او و وانک نیکه که لایق قی کنایندن است قری را در دو کا در زده رکت در
 حامد و صعیف و لاغوز و زبه جسمی و زخی و شزاینا و دمی و باندر و کا و کم
 رو کا و کس که کسند با **سرم** یا یکم بود یا حلت قی هلد با **سرم** و ادوا و لایه لورده
 و یا باد و زخو بسیار دارد و کس که را که زده عرف حقتنه که در **سرم**
 و یا از ب رحمت دار کشتش تمام می تواند که یه بیرون کند و یا از لوز در دار
 بسیار گلوی ناصف شش شده با **سرم** این مردم هراتی نکلند **ار**
 ضرور اقتد یعنی که از این جمله شخصه زهر خورده با **سرم** یا چون هلد با **سرم**
 و یا مرضی غایب آمده با **سرم** باید که اینها را چون **سرم** موه خورند فیده قی
 بکنند اما لاغوز به مانا و ناز که بنام و خور و کلا و ضعیف یا در سنده و

در این زمان که خوب نیست **موقوعه** در **کتاب** اینست که اول
 بود که چند آن بنویسند که تا کلومریض امور شود اگر جوابگو نباشد
 شیر یا دوغ یا صوات یا دال بچشم موته یا چیز دیگر که بخواهند بپزند
 بزنند که دو کله را از مقام دو کله را برابر پاس زد بخورند و قی بکنند نیز می
 کشند از این او را روغن خورا بنده و تاب داده باشند و چیزی که قی
 از نده باشد خورند و قی بکنند و هر چیزی را که جوش آب مملو است
 بر آن یک کدوه گرفته در یک ادملک آب انداخته بکوشند چون نفث
 او باقی ماند در ستانند و وزن نوشیدن آن کادیده سه نوع است **کلی وزن**
طلان دوم میان سه سبوم خورد اگر وزن طلان باید داد که نه برست خوب
 بد هر که میان باید داد شبش برست و اگر وزن خورد باید داد سه برست
 بر هر که چون یا او سه یا سهون باید داد نیز وزنش سه کوه است
 یعنی وزن طلان او سه پل و میان دو پل و خورد یک پنجم پل با نیز در
 فاعده قی **داسمال** و خون کم کنند مقدار وزن یک برست سه برست
 در نیم پل سر کارند بدانکه هشت مراتب بکنند و یا شش مراتب و
 یا چهار مراتب زیاده از این نکتة الی سبار و افزوده باز عیالش

در وقتی

اینست که نمک بیرون آید و پند باید فهمید که اگر مرض بلغم است او را از زرد زردی که
 جزای نمک و تبخیر و کرم فی بلغمند اگر از نمک است از شیرین و در اسهال و کولر
 در عمل کند و اگر مرض باد و بلغم است او را از شیرینی و زردنگ و زردان دیگر
 زردی فی نماید یعنی اگر از بلغم است بسبب در ایر بار سینه و سنگ سنگ
 باب کرم بیرون بند **ادویه است** در از نمک است ببول و بان
 و نسیب پزیر اما همراه سرد دهند و اگر بلغم با باد امیز است او را
 شیر و چغندر دهد اگر اجرت حدیث نمک سنگ باب کرم بخوراند
 چون بخوراند ریاضی را در زانو بنشیند و در کلوی با هستنی موا که
 چند آن براند که تازاع کلوی او بر کرم فی بوجه احسن خواهد بود
 خواهد کرد اگر موافق ضابطه فی شده باشد **علامت** او اینست که کوب
 از دهن بیرون آیند و سینه بسته شده ماند و خارش در پهلو می آید و
 داغ گوش که او را در دوده خوانند در تمام وجود پیدا کند اگر از بلغم
 زیاد شده باشد علامت سنگی افزاید و پهلک سید است و از دفع
 در کشت و بهوش در سرد در مغز می آید و زبان زرد مان بیرون افتد
 و هر جانب یکداند رنج فرودست و کلوی بسته ماند و خون از سینه بیرون
 آید

با اعلیٰ دفعه شود باید که از غده خام و آب سرد تا بگذرد و بیکر برهنه کند و محبت
و در زنی و جماعه عورت و عصبه و ماش مثل نایک و در نغمه نار یا بقیع بسته است
ضابطه فی که گفته **فصل در بیان اسهال دادن بر آنکه چون اسینه و گندم دل**
تاب سستی داده باشند بعد از آن آرد اسهال در دهند اگر بوزاری که اسهال دم کرده
اسهال داده باشند در ضابطه حکمت خوب نیست که بغم که می نام ناری
که معاش در سست بگوشه است پس پوشد و هرگاه او بپوشیده میشود
بهرامین شود که آن در وجود نرسیده آید و در اطمان زحمت ظاهر کرد و اگر
افتد که بوزاری که نین اسهال باید داد در اینجا حکم را باید که اول
با چینی بلعی که خام است او را بچینه که دانه و بعد آن اسینه و سوسید داد
چه اسهال بر دارد و نظام دادن اسهال اینست **پی سروریت دوم**
دویم بر لهار و اگر سواری ازین در رت و بیکر اسهال داد و فی ملازم
اید مانع است بر اینکه در دفع ادراسی زهره و ادراسی که زردم بد گندم
و او در رو که و بری شکم اسهال دادن نهایت او میراث که شکم را مصف
میکرد اند ضابطه فافه دادن و بچینی که نین دو لهای که مغلوب
ناید که وقتی آن دو لهار غالب می آیند با این دو لهای که از قواعد ریسی

صفت

صاف و پاک شده اند مملکت منبت که غالب خوانند و تا آنکه لابن استمال
 دادن نبسته است بل **حوزد که طفل** دوم ضعیف سیوم و غن چهارم
 کم قوت پنج تر سنده دل ششم شهوتی هفتم که را که بسیار رفته باشد هشتیم تا
 نهم نازک بدن دهم گرسنه یازدهم گشته دو از دم که را که غرق بسیار
 باشد سیزدهم فریب چهاردهم زن حامله پانزدهم شخصی را که بت خوانده باشد
 شانزدهم زن فریادیده نوزدهم زن بچه دار که طفل دارد نوزدهم منداکن
 از دم نرانا نوزدهم زخمی سببیم که را که خلک طبعیت است این مردم نارا
 که در اثر استمال ندهیم **مانع استمال** ایچین مردم را و اناکنه لابن **سوال** **دادن**
بنت اجبرنا و اهل صفراوی عوف پستی و غیر خورده و باد رکتی و بهنگند
 و بی ایچینی و پانزدهم کا و او در روکا و استه روکا و درد روکا و خون روکا
 و کس را که رغبت بر طعام نیاکند و بر میو و بهر زده روکا و کشتی که درام فی کند
 و این بیوت روکا در مرض و اهل بوچها و کس را که مرض و کوشش با دهن
 بار نیده باز و صاحب بی و اناکس و نیز روکا و کم روکا و یاد روکا و نونا
 و عوز کها و کس که بسیار بسیار خورده باشد ایچین مردم استمال موافق
 است که که تلخ زیاد و جلد نازک از امرو کوشن خوانند و کس که بلغم زیاد دارد

درد در کمر
 بیوز کتک
 ن برانکه
 درد در کمر
 که کوشش
 راه دو بو
 ام وقت
 بی چار
 این است
 بی ایچینی
 استمال
 بی ایچینی
 دو کوشش
 بی ایچینی

اورا نهاده گوشه خوانند و اگر سه نادی است او را که در گوشه گویند و فوز را
ادویه خورد گوشه را مقوار اند که دهد و مدیم را میانه و کور را زیاد و
که او را از سخت حال میخوانند اسهال شده و ادویه بنبر آنکه برد گوشه
است او گمشد و البته منفه یا شیر کم بار و عنق بد اینچ و انزال آن
و البته **بیم گوشه است** او را نوت و کتلی و انکاس و انمال آن
در دهد و کور گوشه را شیر زقوم و چون و دوتون و اجساش و مثل آن
بندانکه اگر سه دست اسهال نشود او را مراتب اعلا گویند در انجام او را
بپردن می اید اگر سه دست نشود میانه خوانند اگر سه دست نشود او را
مراتب نامند و وزن جوش در مراتب اعلا مقوار دو بل است
و میانه را بیک بل و خورد مراتب را نیم بل است اگر سه دست نشود
پاکو یا ادویه و انمال اینی تا بنزد در مراتب اعلا بیک بل و در میانه
که سه دست در مراتب خورد بیک بل که خورد باینکه که تمام سن سال
ایام و قوت امراض و کمین زیاد و دو که که را در نظر باریک بینی
دانسته دست بعمل اندازد که حفظ نشود خورد بیزد که کسی را که تمام
زیاده است او را از جورن نوت همراه کادیمه و البته منفه و
استها

استهال بدید و سخیضه را که بنوع زیادہ باشد او را از کوبندہ همراه جویت نظر فیل
بمعاہ بول نامہ کار و استهال بدید و احدی را کہ باد زیادہ باشد و در انوت
دیک سنگ و گوشتہ همراه ترشے یا همراه راس کونک حانور جنفا دید

روغن بدایحی وجوت بب تر پبلہ اما وزن جویت بب

از روغن مذکور مصفا عین بودہ همراه شیر بنوش استهال شود اگر هوای برکها
رت است درین هوای این شیخہ ذیل موافق خواهد بود یعنی نوت و تخم
بودہ و بیل دراز و زنجیل و رسی داکمہ منقہ همراه انکین درستاند استهال

شود **اگر هوای سرد** درت باشد اینت نوت و جوان و منک و مہری
و نیز مالا و چندین و نیزه داکمہ منقہ و مہتی انکار را بلجا کرده بنوشد استهال
و نیز **اگر هوای بسنت رت** باشد این خوبت بیل دراز و زنجیل و منک

و نوت همراه شہد بنوشد استهال شود **در سردت** همین نسخہ
میانف دارد **اگر هوای گرم** است این بہتر است نوت و مہوی

را بر وزن کفہ بخورد استهال شود **و غلبہ دہا کہ مراد** بہتہ و مویج و
زنجیل و بی برنگ و اند و بیل دراز و بیل مول و مویج و مینج و منک
را بر وزن کفہ بار یک کند و از وزن جدر چند نوت و عشت چند

دن دانہ

صورت کہ جویت بب مقدار
بست

جویت

کتاب
مجله

استهال غیبی که با بیداری در نگاه داشت او کوشش نماید و چند مکده یعنی
رود بگذارد و خواب و آب سرد بنوشد و آب گرم بنوشد و در قاعده
قی گنابندن اول بنوع بیرون می افتد و بعد از آن ادویه
می رود و بعد از آن بنوع بیرون می افتد در اینجا اول بنوع بیرون می آید
و بعد از آن ادویه و بعد از آن بنوع بیرون می آید بر آنکه هر چند زکلیات
در قبض استهال بسیار اند اما بخوبی و صوات دید قابل نیست و چون
توانک نیز خوب است بر آنکه اگر استهال از معذور رضا بطلد کم ندهد باز غایت
اینست که در ناف سخنی مانند نیک نه نماید و در و بهلو خورد و غایط
و باد با هم پخته شده باشد و باد با هم پخته شده ماند و بیرون افتاده تواند
و در نفس پیدا اید داغ کوششی که او را منزل نامند یکایک بدید
اند و اگر در وجود و نوزش و پری شکم و بیوش و بهرم و نارغنی
حمام پیدا شود در اینجا علاج اینست که با ادویه حافم داده و مرض کرده
و ناف کرده باز استهال گنابند امراض که زکلیت استهال کشیده
باشند بعد م روند صحبت نمایند و انش جوع افزرد و وجود سبک کرده

۱۰۱

دوامت استخوانی ببرد و جوانان تا بزرگ باید که از این پخته‌ای
برهن کنند یعنی نشستن در مقام باد و کوه دیدن در باد سردی و
نوشیدن آب سرد و گناییدن کردن و زیاده خوردن در درخت
کردن و محنت نمودن و جاعه کردن با عورت و عدای ریخ ساقی
و سوزن جوای که از این ساخته با پر مصالح خوردن دهد و کوشن جابود
که در از آن فو باشد و بک در رخ و ما از این پخته‌ای غذا نماید و برهن کنند
مغز تخم در بیان حقیقه که او را در زبان هند است که گویند دان
در کونه است یا انبساط دوم نرزه در مابین فرق است که اگر
در حقیقه زود غنی انداخته بر آمد او را انبساط گویند و اگر جوش است
است و امثال آن انداخته در دهند او را نرزه نامند و است در هند
این بجز انقباض را گویند چون از جرم قیف طار و یا غره حصه میکنند از این
که او را است که در هند می خوانند در بین قاعده ضابطه است که اول اسکل
میکند و بعد آن نرزه و پس از آن او زیت می کشند و انبساط
است که وزن ادویه او مقدار دو پیل است و اگر یک پیل برهند
بر رود است و هر اعدی که حقیقه باید که در انبساط باید که خند

کتاب
مجله
۱۶۱

بر یکم زیت یا پر لهارت یا سرد با شکر و انباشت بکنند اما بکندش از
قواعد هفته مریض را در غن بسید نکرده باشند که بهوش می آرد
و درین عمل اگر وزن کم بود عمل بکند و باقی میجویند و اگر
زیاده میداد استوار و بیقراری پیدا بد در ضابطه انباشت وزن اعلی
سخت بل و بیانه سهیل و وزن کوچک یکم بل بطار بر در زنجیر
و فلک سنگ ساید و بار یک کرده در روغن که در حقه دهند چای سرد
و وزن چون اگر اعلی است شش باشد و میان چهار باشد و کوچک
دو باشد بدانکه بعد از استمهال دادن چون بقت شب گذشتند
و درین را وقت پیدا شده با شکر طعام خورد بدن و بر چهار بای و زلف
به چلوای حب چسبانند اما شش اینتر او را بتل مالش کرده دارا
گرم تاب داده و طعام خورد انیزه و قدری راه چلانیده و حد
گردانیده باشند بعد از آن او را حقه دهند طریقتی است که خون
او را به پیوی حب چسبانیده باشد و پای حب در از کند و پای را
او کرد ارد و معقد او را خوب نرم و صفا کرده نایه حقه درین معقد
انصال کند و در این جرم بست را از لیکو راه نایه بسته ریختن

حکیم بزرگوار در فریضه حقه روغن بن سحر حکم را باید که در دل خود اسحاق
درشته باشد و ترسی ناخورده فریضه حقه را از دست نماید و بخوبی کند
بطریق که تمام روغن حقه درون شکم ریختن خوانند رسید و ریختن را
باید که در هنگام حقه دادن تا در آنکه سه انگشت زنده از سرفه
و از حیمازه و از جنس بر پهن نماید چون از پهنیت خارج شود او را
بنویسند بینه مطول سازد و هر دو کف پای او را از برداشته جانب
اسمان کند بطریق لطیفی که پس از از جای خوب فراتر است جانب
بالا مثل حد بر پهن نماید که صدوف از زبان راند تا آنکه دست
کفها بردارد و سه دستک در هر دو کف پای او در زانو او با همستی
بزنند بعد از آن بگذرد و با بیک او را پهن برداشته همچنان کند
بجز در وقت بوجده حسن حسپند خوب عایلا و باد بار و غی برین
افتد و هر سه عیت دیگر جدا شود باید دانست که خوب است
چون روغن بروی افتد و برف تمام او را از استخوان غده سبک
خوردن دهد و استخوانها با یکدیگر میبندد و چون بکشد

وز بجزل نیر برده که اینی دافه اسینه است روغن را بر برون می توان
راند و این قاعده حقیقه که گفته اند تا شش مرتبه با صفت
و یا بیست مرتبه یا نه گشت بدند زبانه از این نکلند و چون قانع شود
زوه کند بعد آنکه او در وادون آناس بر مرتبه که روغن حاصلی بود
اید او را آناس اند که اند که میداده یا نیز اگر روغن حاصلی از شکم
بیرون بقیاده یا نیز و گوشت ناصفا یوه علامت اینست که اعضا
خست نشوند و بری شکم بدید اید و مقام پلوانه که از آن تر شود
در اینجا علاج اینست که زوه او را بدهند و او به نیز سخت
زوه بکنند یا آنکه که نمینده از او به لیسته در مقعدش راندند ضایحه
که باد جاری یا غایط مخلوط بیرون افتد یا استمال سخت
و یا آناس در بینی دهد که آن روغن در شکم قایم نماند و اگر در شکم
علت دیگر پیدا شده است و طبع ریض حلت است و روغن
بیرون بیاورد است در برون او روغن روغن کوشش نکلند که آن
روغن

روغن از طبخ خشک او مس نقصان نتواند کرد اگر جویبار است
 یک شازور روغن بگردن بیضاده باشد او را باید که اسهال
 بر بندد و خود پس بکند که روغن کلوئی او بد آنجور که خواهد
 بهارنگی و بنانه و گاه کندیل و ستا و ریحی و پیا بنانه و کوا چوبی
 که بول طلخ کونید هر یکی یک یک پیل بگیرد و وجود ماسش و
 اسه و کنار و کلجی هر یکی یک یک پرست این همه ادویه خوب
 کرده بگیرد یعنی وزن روغن یک ادویه هر چهار گونه بجز و
 صیویلا را بجای کلک یک یک پیل مسحوق ساخته اندازد
 و جوت بنده چون روغن بخل شیل باقی ماند بستاند و از آن
 اینها مسی دهد بمکی امراض باد دفع نتواند از حفته بوجه اسه
 در عمل نیاید به بیش از خطی او شصت و هفت مرض که تفصیل و
 بخواه آن در کتاب سرت بیان نموده است بعد از آنکه قواعد
 در نیز درین عمل ضایع که درضا بلام روغن نوشیدن گفته است

روغن از طبخ خشک او مس نقصان نتواند کرد اگر جویبار است
 یک شازور روغن بگردن بیضاده باشد او را باید که اسهال
 بر بندد و خود پس بکند که روغن کلوئی او بد آنجور که خواهد
 بهارنگی و بنانه و گاه کندیل و ستا و ریحی و پیا بنانه و کوا چوبی
 که بول طلخ کونید هر یکی یک یک پیل بگیرد و وجود ماسش و
 اسه و کنار و کلجی هر یکی یک یک پرست این همه ادویه خوب
 کرده بگیرد یعنی وزن روغن یک ادویه هر چهار گونه بجز و
 صیویلا را بجای کلک یک یک پیل مسحوق ساخته اندازد
 و جوت بنده چون روغن بخل شیل باقی ماند بستاند و از آن
 اینها مسی دهد بمکی امراض باد دفع نتواند از حفته بوجه اسه
 در عمل نیاید به بیش از خطی او شصت و هفت مرض که تفصیل و
 بخواه آن در کتاب سرت بیان نموده است بعد از آنکه قواعد
 در نیز درین عمل ضایع که درضا بلام روغن نوشیدن گفته است

از این یاد نموده بکنند که یک حکم دارد **فصل ششم در بیان**

بوتعد زوده که از جود حقیر است و او را در زمین نیمی زوده

است چنانچه نبرم گویند یعنی آنکه که دو کله و دو کله در اوقات روز از هر جا

گشیده بمقام خود می آید و وزن او نیم زوده سه و سه است

یکی طلان دوم میانه سیوم کوچک بلکه طلان است یک است

پارو بالا و آنکه میانه است یک است و کوچک را سه گوید

به آنکه بر شخصی که بسیار در غن باغ یا بیخ بسیار در غن یا بیخ است

ترقیده باغ یا بلاغ است باری شکم باقی یا بملک یا بویا یا بویا

دارد یا سرفه و دم دارد یا مرضی معقد و اناس یا اینها را

برص یا بوجها یا بر میورد روفو دارد و کله که زیر خورده باغ یا بیخ

است و آنکه زن حامله است اینها را هرگز استهائین نکند

که خط است و آنکه لاین استهائین هستند اینست بادی

داود

و او در ابتدا با درستی و سستی صفای و بهیوشی ار نه نشسته و گوی که در
سنگ و امراض دیگر داشته باشد و یا سنگ مثانه یا موتر را چه یا اند
برده با خود دارد و عورت مجبض و عند آنگه و بر میوه که بغیر از بر
بر میوه باغ و ثوما و اصل سبزی و هر دردی که اینها را زوده بکنند که موافقت
خواهد آورد بزرگه هر احدی را که زده باید کرد اولاً با در نول و
غالبه خود در کرده باغ و معنی شده تا ب گرفته باغ از زمان طعم
خوردن هر وقت مبادت روز در اندرون خانه که با در نول می باید
ببر یعنی زود بکنند چون فارغ شود مریضی را در روز اول تا مدت و وقت
بمانند آنچه ادویه روشن زوده در شکم است از راه معده برون
گرفته اگر برون نیامده باغ او را استمال داده برون از راه استمال
مکنیم زوده بکنند یعنی ادویه استمال آرند در قواعد زوده آنوقت
بجلا ندران انبست بول ترش مکنیم ازین ادویه در زوده
از رخنه برسد و آنچه معنی و باقی در شکم مانده است برون خواهد
آورد و گوی که زوده کار داشته باشد وجودش نیک تر گردد و سلامت

احسن

که راکه زوه نیک کار گرفته باشد با نیت بول در سینه است
 اندر زوه و غایب بول و باد بسیار بیرون رفته باشد و امراض بول
 به پدید آید و ناقص خون گنده نازدیش شده مانند در غنبت
 بر طعام نبرد و در نیک کار گرفته باشد با نیت بول در سینه است
 یا بند و دل بخوشی گزاید و روی دست و پایی رغن نشوند و امراض
 باد دفع نشوند و زوه را یک بار یا دو بار با سه رات با چهار رات در
 محل درد میخورد از مرض باد دارد از مرض یک مرتبه دهد و بعد از آن
 دارد از نیت دو مرتبه دهد از زحمت بلغم دارد از جوش آب ادویه تلخ
 یا از بول تلخ و از شیر تلخ و یکوسه مرتبه دهد بعد از آن طعام خورد
 اجناس دهد لیکن که که ناز که بدن یا ضعیف تر در سن سال
 باشد او را زده نرم تر دهد از ادویه سخت نندید که زرع حاد و حار
 خواهد گرفت باید که اولی ادویه خارج کنند میاد و که در دهن و در فم
 بعد از آن ادویه که دو که را بیرون تواند آورد بعد بعد آن ادویه که در سینه است
 دهد این بر سینه موافق تر است در دهن چنانچه مکتوبید

تم

باید دونه در دهلو و بر میو داد در او و در باروک تنگ دوشوند
درنگ چهره نمودار گردد و دانش جوع فراوان گردد و غم دست و
نوت سپیدی **جانی بست** ششده دروغین و شرو تیل یک یک برت
برسد و هوه نیز و ننگ چهار تا تک بستند بطریق سابق
بر در دانش جوع می افزوزد جایی بست نام است **رست بست**

چون آب سیج بیدار بخورد و الیمن و تیل و ننگ مخلوط کند و ج
و تیل دراز نیز انزارد **سده بست** چون آب سیج نمول دروغ
تیل و تیل دراز و ششده و ننگ و هلی این جده بلی کرده
بطریق مذکور بدهد از صاحب غسل افتد غسل از آب گرم بکند
سکن در روز خواب نیکند و صندان خورد و طعام بدضم ماند و غدا می
بر منر موافق ضابطه ضیا پنجه که در عمل بنوشیدن روغن گفته است

جای آرد تا ای بقیصل زوده گفته است
در بیان اوز بست که ننگه در راه قضیت اوز بسته
علی گندی در زمانه نژاد بنیر در اندام نهان اوز بسته در دفع امراض

حیض و انزال آن مملکت و درازی بکس این دازده نکت است
است و تور اغش مقدار برتف و وزین او چه دو کله که

تا نیک بل با نغ و از خنجه کند نیز روانت در نیز صفا بط عمل

مرونی نه بود مقلول نه برداشته نغ **فصل نهم در بیان ناس**
بنغ براد و پیک از بنغ در ستانند اور آناس نامند و این دو کله است

پیا اسپه تا که رجن گویند و دم بر نگیس که قوت ماه سپدارد

بدانکه از دروغ امراض بنم بگرد باید که بوفیت صبح در ستانند

از دروغ زحمت نیم بگرد بوفیت میانه روز در کشند و دروغ است

با بوفیت شام و از اضلا از با بده با نغ در شب به بند برد و نیز

فهمید که شخصی که طعام خورده با نغ و در روزی که اینج

را که بنم نغ غبیه آورده با نغ و انگس که زهر خورده است با نغ

حاصل است با طعام نیکو حقم شده است یا حقیقه قلاوه از جالب که انداز

بار و عن خوراینده اند با اسونون پنجه اند و کس که عقه خورده
 با سکه در دل ^{باز} با ننه یا صنیف یا خورده است
 با عل کرده است با معزم غیل است و یا نکار راه از جبهه چورس
 رانده با ننه این با راناس هرگز ندهد و ناس رچین را باید داد
 از رو عن نیل سخت با ننه بد با از ادویه سخت با از ار رس گوت
 ناس سبانه و مهور وزن ادویه است یکی گلان دوم میانه
 سوم کوچک آنکه گلان است سفت سفت قطره و میانه سست قطره
 و کوچک چهار چهار قطره هر روز در بین اندازد و تقصیل او زمان ادویه
 ریش است که آنچه ادویه ناس با ننه وزن آن دو تا نیک است و اگر
 اگر امکوزه باید انداخت ملک جو اندازند و چون ملک باید انجبت زیاده
 از یکجا نه اندازد و شربت نالکه با بز دو اب را با انجبت
 سه که اندازد اگر چه شیرین مثل معوی و شهد و غیره باید اندازد
 چون ملک که اندازد و رچین نام ناس نیرود است که را
 است که کونیه و دم را برده منی این هر دو قواعد ناس در دهن

این دارو است
 او به در
 سینه
 در میان
 نندوان
 ماه
 صبح
 نندوان
 سینه
 روزی
 هر فرد
 یا صفت
 یا

سینه

سر مزاجت دارد و چون سینه که اینست که ادویه سخت و فربجه
رفته مسجون سازند از او در باره سینه که او را کشیده در
بینه اندازد و بقیض نبردن اینست که در طولاً با سینه نعلت
نخه را س کرده اند و در سینه در درجه است که ده بود و چون
ادویه در صوف آن پر کرده که وزنش یک کول باشد

حکیم را نباید که از قوت دم و معن ضعیف در سینه مریض بود
این قواعد در دفعه امراضی که از گردن بالا باشد و امراضی
بنیم و سوری و نارغشی طعام و جاری شدن سینه و در سینه
سینه را ناس و موهوع و زحمت کلونی بهتر و اولتر است و
بزانکه که که را که تر سینه دل یا مردم ناز که بدن یا لاغری تن
یا عورت است اینها را ناس قوت بخش

قوت بخش

در مد نظر داشته در دفع زحمت

در مد نظر داشته در دفع زحمت و از او این نام ناس بعد از یک و دو یا در وقت
 یا صبح روز یا بوقت روز بیدار بیدار که در دفع امراض سرد است و در وقت صبح
 بیدار بیدار که در وقت بیدار بیدار باشد و ناس بیدار و اگر چه باشد بیدار
 نام ناس بیدار بیدار بیدار بیدار نام ناس در دفع امراض سرد و بینی و چشم و
 سرد و دندان و کم قوت و مرض قضا و باز و دوش و گوش و مابو و شکم و کله و
 و موی که به هنگام سفید زوشده باشد بهتر است و موافق است لیکن
 روشن یا همراه ناس بستاند چنانچه مثل است زخفوان در روغن
 کرده همراه موی و ناس بیدار ناس دهد امراض مابو دفع شود و در روغن
 سفید و در وقت چشم و زحمت گوش و علت سرد و سوراخ و در روغن
 مستقل باشد دفع شوند همراه روغن شینار ای نام ناس بیدار روغن سفید
 همراه روغن دیگر که مستقل باشد بیدار در دفع بلغم و مابو ناس از خیل موافق
 و اگر بادخالین باشد از آب نکر است در دفع ناس همراه ناس بیدار
نقشه ماش و کوب زور این و کله است و بیدار و کند بهل گاه و اسکندری که
 چشمان کند و انگوزه و شهد باندازد و بیشتر گرم کرده در بینی چکاند بجا کله

چکاند

جد افانہ میل کثیفه وان نیل درینی چکانند حوی سیاه سفید شومند و
قواعد کفین ناس برین طرف است که در مقام بر باد و خصل تو انریا
جامه بعضی را سو که کثیف و از دهموم بیان اصل شمره و اید
فان کثیف خسیانه و خندنی بر ایضی را امیل فرود اورد دست و
در از کثیف و خستاش را از پارچه باریک بپوشند بعد از آن کوزه سینی
باله کرده حکیم را باید که در سوراخ بینی چکانند و آنچه خواهد چکانند
در صرف طلا یا نقر یا یک حصه انداخته به به یاد در پارچه پوچه و
و خاق را باید که در دهن ناس دست خود نگرانند و دل خود کور کند و
باید در دهن زخم غصه و خشم در شکم و سخی بر زبان نراند و خند نکند
کحلان یقوت کحل درونکند و ازین نحو ابطله ادویه اندرونی را که را
باشه مانع بود از این فاش خطا کرده باشند یعنی که ادویه
خواهد رفت و چون ادویه در مقام استخوان کلور در اورا
حلقوم نماند بر استند ازین نحو ابطله ادویه اندرونی را که
بیرون باشد مانع بود از این فاش خطا کرده باشند یعنی که ادویه
خواهد رفت و چون ادویه در مقام استخوان کلور که اورا حلقوم نامند

ال

دست تا جایی که با بزرگی انکشت زنده بماند در آن مقام بدارد و باز او را از راه
 کف زده ببرد و این را با نسیجی که بکند به هدایت راست تا گردیده در
 اندر ده با ناز و باید که در وقت ناس که بختن دل خود را قوی در او ختم
 کند و تا مدتی که صد انکشت نوزند در آن شده بر چهار پایی میگذرد بعد از آن
 هر دم با آن کند بد آنکه هر گاه که ضوابط با من توجه اخص در عمل آمده باشد علامت
 است که وجود نیک نماید و دل خوشی بپذیرد و حواس مصفا گردد و در دفع هر
 شیء شده باشد منافع گردد و مانع نیک قزاح شود و اگر از ضوابط اقل
 شده باشد علامت است است که خارش پیدا آید و در پیشانی سرخی نمودار
 آید و در آن شود و سوراخ حواس گردید بپذیرد و بلغم بیرون آید و اگر از
 ضوابط زیاده در عمل آمده باشد علامت است است که منور سردن افتد
 و بسیار با و بسیار بود و حواس ایریشانی و بی آرامی روی نماید و نامش شود
 که در دفع خود در ضوابط اقل علاجه ای واقع باید کند و اگر زیاده شده است
 علاجه دفع بلغم نماید و اگر موافق شده است روغن در بینی بچکاند و اگر
 بسیار کمش شده باشد علامت است ان باشد که بلغم بیرون افتد و در آن
 حواس از مزاج خود متغیر شوند در آنجا علاج است که عمل رو به خلیج آید

در وقت ناس که بختن دل خود را قوی در او ختم
 کند و تا مدتی که صد انکشت نوزند در آن شده بر چهار پایی میگذرد بعد از آن
 هر دم با آن کند بد آنکه هر گاه که ضوابط با من توجه اخص در عمل آمده باشد علامت
 است که وجود نیک نماید و دل خوشی بپذیرد و حواس مصفا گردد و در دفع هر
 شیء شده باشد منافع گردد و مانع نیک قزاح شود و اگر از ضوابط اقل
 شده باشد علامت است است که خارش پیدا آید و در پیشانی سرخی نمودار
 آید و در آن شود و سوراخ حواس گردید بپذیرد و بلغم بیرون آید و اگر از
 ضوابط زیاده در عمل آمده باشد علامت است است که منور سردن افتد
 و بسیار با و بسیار بود و حواس ایریشانی و بی آرامی روی نماید و نامش شود
 که در دفع خود در ضوابط اقل علاجه ای واقع باید کند و اگر زیاده شده است
 علاجه دفع بلغم نماید و اگر موافق شده است روغن در بینی بچکاند و اگر
 بسیار کمش شده باشد علامت است ان باشد که بلغم بیرون افتد و در آن
 حواس از مزاج خود متغیر شوند در آنجا علاج است که عمل رو به خلیج آید

و غده که تا پیش سر بوت بر آید یا بشد بخورد بر آنکه قواعد و ضوابط آن
و حرام حقنه و انبساط و دست زنا س این پنج ضوابط را منشیان صاحب
و حافظان اهل علم در قلم آوردند معروف عالم بود است هر که در این
په روی کند از تشویش امراض مزاج الهی در او باشد **فصل هشتم در بیان**
در بیان قاعده دهم بیان و آن تشویش است یکی سخن **دوم** بر
سوم سخن چهارم کاس ناری **نهم** باغ **نهم** برن در موی **هفتم** سبب
نوع سبب **بی** بر اولی که در آنکه بر نگیست نیز بر دو انواع است
ایمن **دو** مرد و آنکه بر می است نیز بر دو نوع است **یکی** در دهن **دو** تحت
هر کسی که از راه رفتن مانده شده یا ترسیده دل یا غم زده و بر سر
یا خفته گرفته یا اسهال انداخته باشد و یا بیداری شب کرده باشد
تشنه یا نوش یافته و کام و کلوسی که خشک میشود و او در روی
بر مهبوی و با بزوی که کسی که در دست یا بر شکم **چهارم** ایدتی یا زخم
داشته یا وزن حامله و مردم کم قوت و خلک وجود و نیز و یا شمشاد
و یا ماه یا اسوا زین خورده باشد و نحیف ضعیف تن و لاغری بدن در آن
در پا خوردک ضعیف و ضعیف خورد سبک راه هموم بار

انگشت خورد ز ماوه شود و سوراخش مانند دانه غله لوبیه بود
در قاعده ششم نام دهم بانگسی لیه طولانی است انگشت باشد و در حرفه استمال آن
و هوای مقدار سی و دو انگشت ببرد و در پنجم بعد از سبت چهار انگشت است
و در کاس باری شانزده انگشت و در بافره انگشت استمانه و در کاسی و در
دوم نیزه انگشت و طول بود او بلبلش مانند پنجه کناری باشد و سوراخ
مانند دانه کلپتی بود و چون از هر دو سوراخ دهم بانگسی گرفته اند
کنند و خیش مقدار دوازده انگشت مطول گرفته او را لب کند و در
یک کرکه باشد و او را در سایه خشت کند چون خشت شود
سبک استی در کشت و آن ادویه صورت خیس جدا کرده بپزد و در روشن
سبازد و دیگر سرد را مالش بسوزد در جویف مذکور بنهند و از دم دهم
را بکشد و بگذارد و یا از راه بی در کشت از دم بکشد
که در سراب کباب بلب حکم بدهد و ادویه را سخی کرده و چون سراب
یک اخگر بناده لب استوار کند و در حرف اول قبل ازین یک سوراخ کرده است
نور او در سوراخ و اصل کرده و در شش در کشت در ششم نام دهم بانگسی
و در بیل و در مرد نام دهم از رال مرغین کرده و کشت و در

بسیار است

ادویه

در این مبحث نیکو و در صورتی که اسب باری از کتانی و از مویز بگردد در این نام
 درم از زلف و امثال آن دو دیگر نبرد و در خانه جهت دفع اراضی لعل
 بر طاق و سبک سبک و نمک نشانی و مویز
 که در وقت باغی و عین دانه و موی کوس سفید و پوست مار در یک کوزه
 در آن فیل سبک یک کوزه از روغن بیامیزد و در خانه دو و یکند اراضی
 و اسب و لوبو و بی و سبک دفع کرد و نام این را ابراجت
 گویند و توابعه بر بند تا بر سبک که در عمل اسب رنجش نام گویند شده است
 در آن بخار تر و زرد و بات یا از نمل یا از نمل نیزه باید کرد

فصل در بیان مضمضه و آن دو گونه است یکی مضمضه قیام دوم
 مضمضه ناقام بلکه قیام است او را در زبان هندوی گند و که گویند مضمض
 است که آب یک چینی برود نه چندان بگیرد که از قوت رسیده
 پسند دوم در قیام است او را اول کرده مانند ریغ آب مقدس
 در آن از زرد و در آن تو آن جهت راست کردید و آن هر یکی چهار چهار
 است که بر مضمضه دوم شمس قی قوت آرند سیوم سوم بی ضلع
 م روین بی حلا دهند بدانکه اسبش نام مضمضه در دفع اراضی

در این مبحث نیکو و در صورتی که اسب باری از کتانی و از مویز بگردد در این نام
 درم از زلف و امثال آن دو دیگر نبرد و در خانه جهت دفع اراضی لعل
 بر طاق و سبک سبک و نمک نشانی و مویز
 که در وقت باغی و عین دانه و موی کوس سفید و پوست مار در یک کوزه
 در آن فیل سبک یک کوزه از روغن بیامیزد و در خانه دو و یکند اراضی
 و اسب و لوبو و بی و سبک دفع کرد و نام این را ابراجت
 گویند و توابعه بر بند تا بر سبک که در عمل اسب رنجش نام گویند شده است
 در آن بخار تر و زرد و بات یا از نمل یا از نمل نیزه باید کرد

باو بر شست و آن از زردی مرغن در کم بد ۱۰۰ و سخن نام در دفع تلخه زرد
بواو کهنه نیرین و سه و بکار بریده حواقت آرد و سه و نهن نام
مضغه در دفع بلغم بدید و ادویش بلغم ترش و بلغم
گرم باشد و روین نام در دفع علت و بقل بد حد از ترش رس
و تکت و شیرین و تلخ و گرم بد حد و نیز کوه را اگر از طلا
بکنند بر جاست و اگر در سینه جوین انداختن ممکن کفیه باشد
باید کسب از و تا نکه اندازد و وزن نسوج یک گرم است
مردمی که قدم خود را از پنج سال یک سیرون بنهاده است او را این
سامت هشتاد سال بهریت و باید که در وقت آغاز این
بطریق راست بیند و کج و بگور شود و پیش از این عمل
در ضاه خود را از آتش درسی تا آب باشد و در آن سه
مضغه بکنند یا پنج گرت یا هفت گرت زبانه چین نکند و نه
نقاهد استن این در و نه تا انعقاد است که خون داند که بلغم در
آن است و در دفع هر علمی که گرفته است آن علت از غده خود
نشسته باشد یا آنکه که از راه چشم دینی چاره باشد یا تا ازین زمان باید که

چنانچه

قیامیل کون برهت امنیت ممکن نیز بر سه کونه است یکی از حقوقی کنند
از راه لب سپوم از جویون یعنی او دیه که بر جهر انگشت گرفته بالنده از ابراست

نامند چنانچه مثل است کولته و در اهلک و لبم حرف منجمه و یاد هر دو
یعنی لکلی و ز جویون است بل و مشکک کوه یکی را اسمائیده جویون بکنند و ایر
بر جازد خون دندان در دو دندان و اما سن العی بر طرف شود بر انگه از

عمل اقل شده باشد علامتش امنیت که بلغم زیاد شود و سایر کز زمان
نشود و سایر غنی طعام پیدا شود و اگر از ضوابطه ترزاید در عظام باشد

امنیت که بگفتی زبان بشود و اما سن و لبکی در آن وجود پیدا کند و اگر موافق
در عمل آمده کارگر شده باشد علامت امنیت که رحمت برود و دل
شود و در هضم صفا کرد و در سبک نماید و خواص مرور شوند

فصل دوم

در بیان لب کردن آن سه نوع است یکی در کوه که غلبه اقله
ذو نشاند دوم بکلمه هر که زهر جانوز را او دیه و اما سن

که رنگ جسم نمودار و خوش آید که در اند و مقدار لب انقدر است که
حصه از کوه انگشت برایش بلند یا سپوم حصه یا نصف او این جزان
بمانند کرت در رساند بر آنکه اگر خشک کرده و در او زهر

در وقت اخت سده باشد که زود آرد و اندک در کبهر است
 زود آرد و زود در زنجیل و در شرف و سپهر کجا کرده از آب کاخی بساید
 تحت کند تا اس بر هر هفت می که باشد بزخون کرد و **الف** پوست درخت
 و هلیتی و شکو و طرخون و لالیچی خرد و چمند و زرد چوب و دار مصلح و کوبند
 در لالیچی را با یک کرده در پنج حصه اوغن زرد مرغن سازد و از آب
 کند بر ب ترش و غلبه زهر و سیتو مکوک اما اس و دنبل تحت فرغ کرد
 نام است **ع** اما اس که بهلاوه شده باشد بسیار و نیز کوسند کند
 که باز یک کرده یکند اما اس بهلاوه برود **ع** جل سینه و خند
 سیده تحت کند همین ختم دارد **ع** اما اس جانور زین و ارسل
 و یار و کل یاری عرف اما نکا و استیس و تو بزنی و تو ری و تخم طاب
 نیز بسیار سیده تحت کند زهر جانور است و در برود و اما کبرینه نام
 است امینت **ج** خوب طرخون و خوب بقم و لود و کوبند و بهول
 و نو یاده در تحت بر عدس یکی را ساید و با یک کرده تحت
 برود و در رنگ چهره نو در روشن شود **الف** پوست بچره و
 و زهره بر کین ماد کا و یکی را یکی کرده تحت کند بهن و خوار چو
 یک چهره مضا کرد و **الف** لود و کینز و ج یکی را یکی کرده

در وقت اخت سده باشد که زود آرد و اندک در کبهر است
 زود آرد و زود در زنجیل و در شرف و سپهر کجا کرده از آب کاخی بساید
 تحت کند تا اس بر هر هفت می که باشد بزخون کرد و **الف** پوست درخت
 و هلیتی و شکو و طرخون و لالیچی خرد و چمند و زرد چوب و دار مصلح و کوبند
 در لالیچی را با یک کرده در پنج حصه اوغن زرد مرغن سازد و از آب
 کند بر ب ترش و غلبه زهر و سیتو مکوک اما اس و دنبل تحت فرغ کرد
 نام است **ع** اما اس که بهلاوه شده باشد بسیار و نیز کوسند کند
 که باز یک کرده یکند اما اس بهلاوه برود **ع** جل سینه و خند
 سیده تحت کند همین ختم دارد **ع** اما اس جانور زین و ارسل
 و یار و کل یاری عرف اما نکا و استیس و تو بزنی و تو ری و تخم طاب
 نیز بسیار سیده تحت کند زهر جانور است و در برود و اما کبرینه نام
 است امینت **ج** خوب طرخون و خوب بقم و لود و کوبند و بهول
 و نو یاده در تحت بر عدس یکی را ساید و با یک کرده تحت
 برود و در رنگ چهره نو در روشن شود **الف** پوست بچره و
 و زهره بر کین ماد کا و یکی را یکی کرده تحت کند بهن و خوار چو
 یک چهره مضا کرد و **الف** لود و کینز و ج یکی را یکی کرده

سایه

کوه چمن و مورچ سخت کنند همین حکم دارد و اگر از شرف و برج
 کتبت حکم بالا دارد **پوست** درخت لادن و چینه از شرف
 خار چمن و مسکه ام همین کونه است **ایضا** سم اسفند سوزن
 از زیر آن و بدلیجا کرده سخت کنند بنوع دیرینه و خار جوانی بر طرف کرد
 بر کلبی درخت بر کم رنگش زرد باشد و برگ سبزی و خوب طر
 و اگر غرقه و لود همگی رسیده و بار یک کرده سخت کنند خار چمن
 و بهی دفع کرد کج سایه که گفته بارید مرغ و با بول ماد
 سنت کند اکنک نام مرض در زمان برود از اکنک اورا کونید که
 جو چره از سنجی سر ماته اشیده میشود **ایضا** پوست درخت کهر و جاده
 شب همراه بول ماد کاوشاشیده لب کنند همین حکم دارد **ایضا**
 پوست کوده و نمکنک با بول ماد کاوش همین **ایضا**
 جودنی و صلی و کوه و ماش و نمکنک از شرف و ریشاید لب کند
ایضا خشارش از زیر کوسفید سایه لب کند اکنک مرض نهود
 تخم نوزک و اندر اباریک کرده همراه نیز ماد کاوش سخت کند و این نام
 برود **ایضا** بک متبول سخت کند با خوزه دفع شود **ایضا**

بکلی صم

دور کند بخندن تاب از سره گرفت بکند موی سفید سیاه شوند **علاج**
چون سنجک از حصه و زرنج بکجه و منسل نم حصه و شخار بکجه از آب
موی پوش شوند و اگر بهفت گرت این عمل کنند مانند بر جویق
زرنج دو تا یک و چون بوق سست تا یک چهار پلاس و تا یک از آب
یا از آب مسخ ال بوقت گرت لرحمت کند چینی سجا را بر طرف
الف سوزن بپس و کسین و مای بزنگ و منسل کور و چین و نمک
بکند بپس بچیند و برص دفع شود **دگر** سنبوار و کوه تمه و بیل
کرده بکند از بوقت حاجت بالول کوفند سیاه شده بکند
الف زرنج نیک تا یک و با کنی چهار تا یک همراه بول مادکا و بساید
کنند پس دفع شود **الف** با کنی و هید و لاکه و پوست و حنت و غیره شتی و بیل
و بیلیم و سوش این و کجند سیاه بملی را با یک کرده از بول مادکا
بساید و حنت کند بوی نام مرض ۱۲ و بکند و در زمان بپس برود **الف**
و درال و جو که از آب کانی بساید و حنت کند بوی نام مرض کور بپس
میشود دفع کرد **الف** دار هلد و تخم ترب و زرنج دو بودار و برک
یک که بکند و یک تا یک بکند و یکجا کردن از آب که

Handwritten notes on the right side of the page, including some bleed-through from the reverse side. The text is less legible due to fading and bleed-through.

این صنف شود **الف** **بهد** سنگ و گل زخرف کید و دوسوت نیک کیده
 در یکی گودن بز آب سیده سب کتد اراض چشم انواع دفع کرد **الف** است
 ز کتد ساید کوی بند و بوقت حاجت سب کتد خارش و بانو دفع کرد
ب تخم سنوزار و باکی و زخرف و کتد کتد دهم و دهل از دفع ما و کاد سیده
 است از سب کتد خارش و او در جها دفع شود **الف** **دوب** **بهد** سنگ
 تخم سنوزار و کتد کتد از دفع ما و کاد ساید و سب کتد خارش و او در
الف **دوب** از خوب هر دور اساید کتد خارش و او در کم
 او دوت کرده **الف** **دوب** از خوب هر دور اساید کتد
الف زخرف و از خوب و کتد دهم و کتد از دفع زخرف کتد
 او در دفع شود **الف** اسنا و کل سنوزار و خوب صیدن سینه و این
 هر هست انرا ه نیز در دفع کتد سب نام مرض که از با و سید است
 بیم زور **الف** مرغال و خوب کتد صیدن و لود و حسن و کل سنوزار
 و کتد سلی را یکجا کرده سخت کتد سب نام مرض که از سب شده
 شد متوقف کرد **الف** **بهد** وید ما که و حسن و خوب بقم و زخرف
 یا کتد و جوانه ساید سجت کتد سب مذکور که از با نام با

این صنف شود
 در یکی گودن
 ز کتد ساید
ب تخم سنوزار
 است از سب
 تخم سنوزار
الف **دوب**
 او دوت کرده
الف زخرف
 او در دفع
 هر هست انرا
 بیم زور
 شد متوقف
 یا کتد و جوانه

ریکا

ریکا چنانی در آل و لودر هفتی در یگان و مولد هر ی دکل تیگوز و بجم کوا
 و کل درخت سرس کجا کرده ساینده لب کند رکت باد دفع کرد و اما
 کم صد بار از آب شسته باشد درو مخلوط ساخته بکار برود **دیگر**
 و روغن زرد بریان کند و از آب سرکه هندوی بسایه و در شبانی
 لب کند خون کم از سوراخ بینی جاری باشد یا بسیند **دیگر**
 همراه روغن بید بخیر و کایخی ساینده لب کند در دوسر که از غلبه
 دفع کرد **دیگر** کل می کنند همین حکم وارد **دیگر** دیوار و تکر و کوه
 و چنانی در زنجیل از سرکه هندین بسایه و قدری روغن یارکت
 در دودادی بر طرف شود **دیگر** چوب صندل و خس و هفتی و کوه
 و ناخن دلو و کل نفع عرف بنویس یکی را ساینده همراه بنیر مادکا و سخت
 در دوسر و رکت بت برود **دیگر** ادمه و کیره و نیر بالا و بدم کتول و بید
 و رکت جندان دودب و خس و بیج نل سرهمی را یکی کرده لب
 در دوسر که از غلبه تخم باشد و رکت بت دفع کرد **دیگر** ریگا و تکر و
 و مشک و لایچی و اگر غرق و دیوار و چنانی در این و بید بخیر
 کرده و نیر گرم ساخته لب در دوسر که از بلغم باشد و انواع در دوی

در دوی

الف زنجبیل و کونیه و تخم بنوار و دیوردر و گاه کندبیل همگی را یکی کرده
 و همراه بول ماد گاو ساییده نیز نرم سبب کنند در رو بلغمی دفع شود **الف**
 سار و او کونیه و مہلتی و ع و کل بنیلو مرغ یکی کرده سبب در مرض سوزخ
 در دینم سرد شقیقه برودن از آب کاجی ساییده بکار ببرد **د** ستاور
 و کل بنیلو و رویت و کچک سیاه و زیره سیاه و بنولوا همگی را ساییده در
 شقیقه زنجبیل اندیادی و در رو مرغ دفع شود به ابکه ضابطه سبب و کونیه
 علی را سبب خوانند و دوم را برویه و مقدار سببوی بر سبب مانند جرم
 ما و میس است اما تا که خشک شده باشد آزار از او آرد و برویه رنج
 خشک شود و زور و نیز به ابکه اگر سبب سبب و گرم باشد آن دفع بلغم
 را و خواهند بود و سبب چنان باید که درین بومی تواند دخل داشت
 پس در شب سبب نکند سبب ابکه از غنایر و سیاهی شب گرمی و بخار
 بدون نمی تواند اند چون بخار وجود بیرون نیاید غلبه بلغم رطوبت تواند
 اگر در شب سبب کردن ضرر افتد راست چرا که اگر سبب بسیار
 زنجبیل بلغم و خون شده باشد و بخته نشده است و در اینجا حکیم از زور
 است که اول در دفع اماس گوشه دوم خون بکشد سیوم او بیابان

اینها را در رویت و کچک سیاه و زیره سیاه و بنولوا همگی را ساییده در
 شقیقه زنجبیل اندیادی و در رو مرغ دفع شود به ابکه ضابطه سبب و کونیه
 علی را سبب خوانند و دوم را برویه و مقدار سببوی بر سبب مانند جرم
 ما و میس است اما تا که خشک شده باشد آزار از او آرد و برویه رنج
 خشک شود و زور و نیز به ابکه اگر سبب سبب و گرم باشد آن دفع بلغم
 را و خواهند بود و سبب چنان باید که درین بومی تواند دخل داشت
 پس در شب سبب نکند سبب ابکه از غنایر و سیاهی شب گرمی و بخار
 بدون نمی تواند اند چون بخار وجود بیرون نیاید غلبه بلغم رطوبت تواند
 اگر در شب سبب کردن ضرر افتد راست چرا که اگر سبب بسیار
 زنجبیل بلغم و خون شده باشد و بخته نشده است و در اینجا حکیم از زور
 است که اول در دفع اماس گوشه دوم خون بکشد سیوم او بیابان

چهارم مابین کند یعنی دهن او را بکشاید خیم از آن صفا سازد و ششم زود که
پنجم زخم زده اموده سازد هفتم هر سید از ویغ مذک ان اعضاء خود را
روشن و خوش ناکند این هفت قواعد در علاج و بند زخم بکار برود و کجاست

میکوید . **سج** بچون و خاکر خورد و دیو دار در خنبل و در

و ازینا یکی کرده سخت کند لاسن با دمی وضع شود **دیف**

هلهتی و جوب طر خون و نیز ضابطه التیت که در تر که

سب و جوشاب اگر خنبدن گفته باشد رکت چند

بگیرد و دویب و سنج نل سر و بد ماکنه و خنسر و نیز بالا

پدم کنول یکی کرده بر امانس تلخ سب کند و دفعه سب کنایه

کرد **دیف** بیلد راز و کنجاریته و یوست

درخت سهجده و دیک و هلیده از بول ماده و کونوت علی

بساید و نیز گرم کرده بر لاسن بلغمی سب کند

دفع ششم شود **دیف** هر دو هله و نهر دو خنبد

سب زندی

در پند و دوپ و پنور نو و حسن بر با که در اول سخن عرف گزید و برکت یکی
 را یکجا کرده لیب کند اما سن سخن اما سن دنبل و اما سن آن دفع که در **یک** تخم مسن
 تخم سهجونه و تخم ترب و کجند سیاه و سر سفید و آرد جو بریان که او را سنو خوانند
 و کن که آن از قیامل شراب است و آن سبکی را یکجا کرده پردیه کند این نسخه
 پانزده است یعنی اما سن و سنل خام را که میتواند که رود خسته است زرد **رغف** دنون و غره
 و زبوم و در یک پی پی و قند سیاه تخم ملاو و کسین و کسکست این یکی را یکجا کرده
 سخت کند این نسخه پانزده است یعنی بتواند که دهن دنبل را زود و گمشاید **رغف**
 که جو و حیره و دیوانه و ارنی و خرز زده و رید فاخته در یک کت نام مرغ و در یک
 نام این یکی کرده لیب کند این نسخه در اول است یعنی بتواند که دهن دنبل را **رغف**
 زرد سورن چهری همین حکم دارد **یک** کجند سیاه و کسکست و میندی و برک کت
 و هر دو هله و سنوت همگی را سائیده و از زردغن و عن ساخته لیب کند این
 نسخه سود دهن است **یک** برک درخت نوب و از عن و شهد و در هله و میندی
 و کجند سیاه همگی را یکجا کرده لیب کند این نسخه سود دهن و در **رغف**
 که جو و نوب و زنگنه سائیده لیب کند بطریق که اول که جو و نوب و نوب از
 و بعد آن زنگنه و لسن همین حکم دارد و لیب انکوزه و نوب **یک** حکم دارد

سائیده و نوب
 این نسخه
 در یک کت
 سب کند
 و لیب
 از لول
 یعنی لیب
 هر دو

ریک برک تنب و کنج سیاه و دوتون و نسوت و ملساب و جند
نیکو تواند شد نیکو شود و این سنجم سود بین در روین است **ریک** میں پهل
و لکی ار آب گنجی بساید و شکر کم کرده لیسپ در ناوک در و شکم و سول دفع
کرد **ریک** رخ در خف بخت و سبند لو و پید انجیر و جو و کندم و سوک یکی کردن
شکر کم کرده لیسپ برده نام مرض که از غلبه باد باشد دفع کرد **ریک** روغن
و کهن رخ و مهستی و نصیری یکی اگر ده لیسپ کند برده تخم برود **ریک**
ارک پهی و چوب طبر خون درخت در یک و کت این و سیر کن ماده
یکجا کرده شکر کم سخت کند هم راه بول ماده کاو برده یعنی طرح شود **ریک** چوب
و حبه و زربوب لعنتی و کل سرخ و ف کبر و یکا کن زبر کم لیسپ برده خون و بار
اکت که از رخ و اسال آن شده باشد دفع کرد **ریک** سید و تخم درخت سنج و
سول یکی را ساین لیسپ باد دفع شود **ریک** دیوار و خصل عرف آمد این
و حمت کند یعنی برود **ریک** ر سف و برک درخت نپ و تخم بلادر نیم سوخته یکی را
از بول کو بخت ساین لیسپ کند انجی نام مرض دفع شود **ریک** ر سف و تخم درخت
سنبله تخم سن و السی و جو و تخم ترب از بیره زرشنی یا همراه دو کم بساید
و نسیب مال او را بد نام مرض دفع کرد **ریک** اول اعضای را از پیش

عنتی

بخت

کرده لب کند عورت چون بگر شود اگر چه ضعیف باشد **ریک** مویج و نمک سنگ
و بلبل دراز و تکر و هر دو خاک را که خار باز کونم و کیند و کوتهم و خود ماش در سف
و اسکند و نمک سنگ و شیر کوب سفند روغن درین ادویه چینه سازد و آن
روغن متواتر طلا کند قصبه سیطره و دراز و قوی شود **ریک** در شیره

برک حنظل ظرف انزرائین سیاب سحی سازد از شاخ و دخت خرمزهرن کاه از سنت
سغ کرات و مرآت سحی کرده بر قصبه طلا کند و جفا کند عورت
زود انزال کند **ریک** برک شمول و کوتهم و امد همگی را از آب سینه
سب کند بوی به تمام جسم برود **ریک** مستوی کلینی و کوتهم و جهید
چندان و ستون خود پوست بخورد همگی را بار یک کرده خشت جرون
برود و با لند بوی بد برود **ریک** و نمک سوخته و کوتهم و زربو
و مویج همگی را یکی کرده کرب زرد و جفا کند زن و طبع او باشد

فصل نهم در بیان تیل انداختن در کمر

اور از زغال هندوی سوره تیل کونند اینست و آن قواعد است
یکی از یک دوم بر یک سوم چهارم است ازین اربعه
انکه منبوانیت آن نسبت است ابقضایش آنست که یک ال

انگشت

و یک انگشت کنند اوراق کلو و سه و کوش برود از رس کوشت و غنج
 که در کوش اندازد باید که قبل از طعام خوردن بعمل آرد و اگر روغن در کوش باید
 انداخت آنرا باید که در طلوع آفتاب بکند چنانچه مثال است **دیگر**
 بر آنکه که زرد رنگ باشند از روغن مالیده در آتش تا آب به و بشود
 بکشد و آن نیک در کوش اندازد و در کوش هر چند که دور نمواند
 دفع گردد **دیگر** و اگر در کوش سول در دو بسیار میشود باید که بول
 همراه نمک تر گرم کرده باندازد سول و چنگلی کوش دفع گردد
دیگر اورک شهد و نمک روغن تیل یکجا ساخته و بر گرم کرده در کوش
 اندازد در کوش برود **دیگر** گیتیمه بچون داد رنگ تیره آنها گرفته و بر
 گرم ساخته در کوش اندازد در کوش دفع شده **دیگر** بر گنی از آنک
 بگیرد از از رس تلی بسیار در روغن تیل باندازد و نمک مخلوط
 سازد باز در او در جوب زقوم سوراخ کرده بکند و با لای بر گنی قوم داده
 بر پوست کندم کل حکمت ساخته در آتش تپ باک کند و تیره آرد کفیده در کوش
 کوش **دیگر** اندازد در کوش که دفع نمیتواند شد دارم نمیدهد در زمان برود
 دارم باید **دیگر** جرب پنج مول کلان را مقدار شش انگشت مارچه

کرده

یار یک کزده در گوش اندازد در گوش اندازند و سوزش گوش دریم برود
بزرگ از درخت نوزغ و جامن و هوه و بر بکیند و از آنها تیل خسته سازد
و در گوش کشند در گوش و پدیدوی گوش برود **دیگر** زنجبیل و روغن زعفران
با بول ماوکل در گوش اندازد که گوش برین **دیگر** زنجبیل و روغن زعفران
و تر کوبیده و نیره سبک کویج تاملی ز اباریک کردن در گوش اندازد که گوش
و خون جاری شدن و دفع شوند **فصل نهم** در بیان خون کم
کردن حکیم را باید که نظری و زیاده از ارض داشته خون بکشد و مقدار خون
کشان تا یک پرست یا نصفی از آن یاری از آن بر آرد و باید که در هوا
رودت خون کشیدن بسیار عقیده بود و سبب که احتیاط آنچه در بوت اند
اماس منبل و امثال آن می توانستند کرد و کیفیت خون آمینت که در قره نیر است
و زایش رخ و در سایر اعتدال یعنی نه چندان حرارت آرد و نه طوبت و کران
و زفریت و بوی قدری بد دارد و بر افعی است و مانند تلخ نیرت و خاصیت
سج خنار و در خون پیدا است یعنی بوی به از خاصیت خاک است و سبب
از آب و سیاه از نایر با دست و سرخی از آتش و خشکی از آسمان است
چون خون را مقام خود کرده مختلفه اعراض که در او در سوزش و بختلی و کت منزل
و جلازش می

و خارش و امانس و دانس رخ سید آرد بد آنکه اگر خون در وجود غلبه آرد علامت
 است که چنان رخ شوند و اعضاء کرانی آرد و خواب بیا کند و بنهوسی آرد
 و نورش می آید و اگر از باریست در خوردن نیز ترشی و شیرین دن مانده باشد
 و پیشی آرد و خشک در گن است شوند و اعضاء رخ شوند و خشک گردند
 در مقام صفای باشد و خون چون سفید زرد جاری باشد و در دمانندیش
 سوزن میگردد باشد و اگر از تلخ باشد صوفه زیاد شود و رنگ سرخ نما کرد
 و کبود هم نماید و خون زرد و سفید و گرم باشد و مکرر در گردان خون
 رخ نشوند و اگر از تلخ باشد آن مرد بسیار در مغز و رنگش سینه چون
 علی گیرد و مانند بر کاله و در بیفتد و زود نیفتد و با همی ران شود و اگر
 زرد و گرم غیر رخ شده بهر علامت هر دو در که سید آرد و اگر از اصطلاح
 باشد علامت اصطلاح آرد لیکن بوی بد بسیار خواهد داشت و
 رنگش مانند سرکه هندی خواهد بود و اگر از زیاد خون غیر شده است رنگش
 سیاه رنگ شود و از راه سوخ بینی نیفتد و بد بوی بسیار شود و رنگش مانند
 کله می بود و برص سید آرد و آنکه خون صاف است او را عیبت
 نیست که رنگش بصورت بشکند بود که او را در زبان هندی بوی بر بوی

(Marginal notes in smaller script, partially obscured and difficult to read)

خوانند و مخلوط بهیج عزیز نباشد و باید که در اعراض ذیل خون بکند که موافقت
از ذوات آن است اما سوس و سوس و بختگی در بعضی دودانکه که خون بی
جلد و باد رکت و برض در بقای که باد و زور میرساند و بهیج که نه قطع نمیشود
و در زحمت فصل بای و زخم خورد و در و نسل در و نسل و آرد و ای و هموار
در رکت که نهته و در آستین مرض و سواری و اعضا می که که رکت و شتر باشد
و در مرض چشم و نندرا و بختگی پشه و بختگی دهن و جلالت اوک و بهلو و زخم
روک و برزد و سیکاه و در و کوشش و لب بینی که سوزش باشد و در و سوس
باد زخم و رکت نبت درین اعراض بایه که خون بکشد باید که بسیار
بباشد و خون از شاخ بایه کشید یا از دیوچه یا از تو سبزی و یا از نشتر
لیکن مردم لاغری کسی که جاده بسیار میکنند یا معنی است یا تر سنده دل
حامله در آلتین و یا از روی که کسی که بیخ قواعد کرده یا باشند و لغوی
روغن نوشیده است و برای بی و اما نس و او دوری و طانس سوس و سوس و آستین
و سفید بی و دانکه که می میکنند و هر کسی که کم از سائزه سال در باده
از صفات و ما باشد و زخم خورده ایچین مردم را بایه که از نشتر خون
که خون نبت و بک خون به وجه نکتانیه و اگر فرور آفتد که به ان علاجی

که از باد پیدا شده اند بر خلاف کدو و قندی ناب از آنش دهد و هر کس که کم
خون باشد و در راس او کوفت است با خوردن کدو و قندی با کوه سفید بپزد
و در شش سرخ سستی خوردن دهد و علامتی که خون موافق اندازد
و موافق ضابطه کم کرده باشند اینست که در دهن کدو و صوف یک
باید و بهجت از زیاد یا فرو شود و دل خوش نبود باید که ازین
جربای برهنه کند و از درشتی کنه کعبه عورت و عفته خوردن
و غسل کردن و با خوردن در طوبیت نیز رفتن و بپزد بماند
و در روز خواب کین و لهار و ریش و نیخی خوردن و غم دل
دور دن و طعام زنی که خوردن که از آن بد صغلی باشد ازین
جربای که گفته شده برهنه کند که حرز زهر تا آنکه قوت

باز رسد فضل چهارم در میان پنج چشم دان چند گانه است

یکی سبک دوم اسخنی سوم بیدی چهارم بندها پنجم برین ششم
بیت با که بضم ایچی ازین مفت ضروری علیه چشم بکند فصل سبک
بخت در بعض چشم ضعیف بود و صم فواره از آب ادویه تعاد
چهارم است در چشم باید سبک مروغن در رخت بود

وهند که موافقت تواند کرد و درین نام سبک در دفع باد و تخی
بلیکن نام سبک در دفع امراض بلغم و سردی و کاهنده است
سبک در عن تا ششصد در عن از کشتک و دندت روغن تا چهار
دندت تک و بلیکن تا ششصد نکند با نر و سبک باید که در
بکند از ضرر و افتد در شب هم در است میانش اینست که
بدر آنچو در که ان و بیچ ان در نیز افزوده بچون ندر از بر گرم سبک
بکند ز حکمت با پروذ **دیک** نیز دندت تک بچون همین حکم دارد در
دینا در خوب و در هلد در شکر کاه و بجه سزد و نک سبک سینه
بالاش ریزد در دفعه مرضی چشم که از باد با بسیار مفید است
دینا شتر خالص گرم کرده سبک کند اجسام که روکه بره **دینا** بود منعی
برابر یزد در روغن بریان کرده بار یک سیاه و در شکر سفید نگاه دارد
و سبک بکند در دینت روکه در کت بره و چون که چشم با نیز برود
دینا ز بهمه و بود و هتلی و موی و مشک از آب که در بید
و سبک کند و بهکه که در آغون با نیز برود **دینا** بود سفید در روغن
بر بیان کرده بار یک سیاه و اب که در پیافه نیک ناله و سبک کند

و در چشم برود و در غش خالص حکم دارد **مفضل بنده کار بنیت** که

او پاره کرده در بار چشم ریسی کرده داده چشم بندند و اصل بیوم نه نر کند و در غش

و دهلمه بهتر باشد اگر در دهلمه داده راده غش نام مرضی از بیوم نر کند عیاش

است که در سر تاب داده و غش ساخته نایس از او در غش و او که

بیش از سر کشین پیر از زدن هم نیلوتند در دو بار و در غش پاره که او بنده

نام مرضی پاره شود و دهلمه نام عرف است که نام بند کار بهتر

اورا بندی مرضی دهند **دیفان** بر که بد آن جز و بیجان و بوسه

ساخته بند کار کند و در غش پاره در است اگر از تنه نایس از او بنده غش

بزرگه در غش از او همین حکم دارد اگر او بکند مرضی از بیوم نایس بر که در

سجده و بند کار پاره و نیلوتند او از بیوم نایس است بند کار بزرگه نایس

بیشتر نایس و تر پاره نر همین حکم دارد **دیفان** در زدن مرضی پاره کرده در است

کمانجی بپاره و بند کار بند او بکند غش برود **دیفان** ز نخل و بر که نایس تبدی

و قدری نایس کرده **دیفان** بر چشم بندد و ماس برود **تقصیر بر یک**

بنیت از او پاره تر ماندند و پاره شده باشند از او در احاطه چشم بیرون

سب کند چنانچه که بر بک نرسد و مدت نگاهداشت از او بنده

نام معلوم

و صافییم دریم نازون ست درم کا فور سس ریاضت این عهد را
 اسن نمایند و در چشم کشد از زدن و فوشه نمود معمول مولف است **کباره برای**
دند و چشم و سیل باد و سرخی چشم سیاهت و عجب و مویشا بند و گری
 چشم و فوشه شود پوری وزن دو درام بجز در آب یک انار انداخته خوش تر
 خوب سکنجی او بماند بخورد و بقیه را در آب ساخته نگاه دارد بوفش همان طور که خورد
 بوزد تو بهنگه زنجبیل یا نشه موثران طلوی بویست کرا اندر جوی
 بر که تم سبوی شیر بالا بنده غده جو صید سیخ کنگی در اهد جراتیا اس دادیه
 است برابری در ادویه در آب انداخته کهنه کرده کورد و صحت با **ریضا**

ترک چشم سیاهت و عجب و چشم برود نموده و بهر سه سل با و جاش
 نام از دند و فوشه شود کل کجی برید کل چینی بید فلفل کد سبب رعد و عرقان بکدام
 نیک کهوری نیم درام کهور کا نورم درم نیک لهری بکدام سوره ساه بکدام
 بهتری کرده بران بکدام لود هر بکدام کهنه بکدام نوظیا هر دریا بکدام زنجبیل بکدام
 سر یار بکدام سبب کجور بکدام سمندر ایام درام طوطیا بنده فوشه نیم درام
 چو انم درام اسپند نیم درام مانجی طور لدر سه ساز اول فلفل که در
 کینت در آب رس شود تا ابصار دست او دور کرده در ادویه اندازد ای عهد دارد

اس کرده فرجام کیهان با عوالم در زیر آن یک بهو خاصیت غوره با بر سر همون
که اهل نماید بهر روز بعد از آن شاید از دویست تا سیصد و پنجاه در چشم
اندازد و صحت نماید **دفعه دوم** در چشمی چشمی آنچه نامی از از از سبب کرمی و خون
یا شام صحت شود و او اینست بهد یک ماهه چوب رود و مانند اسس نماید
و با سیل در چشم کشد از زمانی برود **دفعه سوم** در چشمی
مغز شده بهد اسس نماید و چشم اندازد و بلکه در چشمی

چون ازین خود بهد فاسد شود اوراد هوم بان نشاید بنم
اوراد و کند و مدت زنی که من تا یک روز تا سه روز یا پنج روز است
زیاده ازین نکند علامت زنی که خوب چاره بخندد یا شام اینست که خواب
با سببش تمام کند و چشمانش بیگون ده کردند و در کتدن و لبش سرخ
نشد پشم بنای چشم روشنی شوند در هر حال که دیدند به بند از جانب چو
و غر قابل بنده بنام و درام در چشم پیدا اید و ز چشم طرف کرد در کتدن
و لبش چشم ضعیف نماید اگر زنی ز پالم از قاعده بهل اندک عیال است
که اشک روان شود و چشمان را از هومند و مرعش باشند از این جهت که
چشمان ضعیف شوند و سرخ کردند و عیال شوند و کتدن بهر دین آمد و در صفی

و نذر نطفه است این تا عهد انکس است و از نکره روین است
در وقت بزرگوارت و کونست جانور خطلی و انگبشی و روغن و کیمب
درس بجه بگرند و بطریق سابقین بپخت با کله کرده بکار برند و وقت نطفه است
این تا رسیدن انکس است و پیشی خارقه همین جوته یات جو کله شده باشد
در اینجا علاج مانند زین که گفته شد عمل ارد **تفصل این** و در سه روز
انیت هر انیکه بر کاه که در کهنه چینه شده باشند از زمان سرمه باید کرد و در انکه
در هنگام همبختی است و سحر است و میان روز سرمه کردن بهتر است
و در هوای گرم و سرد است و در وقت صبح و شام بپردازد و در وقت
و در هوای بر کاه از این سرمه باید کرد و اگر ایوب سرمه نکند و در بسیار
که با سرمه نیز نکند و در سینه است تمام خوب است و سرمه نیز
سه نوع است تا سبکی دوم روپس سوم اسپس انکه سبکی است
از ادویه که با روغن ادوی سخت و از زس ترش و امثال این بکند و انکه
روپس است از چوب های کسده و نکت رس و قند و روغن با بپزد
و انکه اسپس است از ادویه سبکی و از روغن و امثال این با بپزد
ترکت سرمه از سه گونه میکند یکی کونیه دوم رس سوم چورن و در وقت

دقتند بانه شمر زنها بنزد و سره در کشد تر چشم و از آن کوه بپل
و لایحه بزود و تیل و از پد و منب کوی و کل یک انه برود تمام زنی چشم
ادویه برت **ایضا** از شیره کل سپاسی و تخم کزنجور را با سید و کوسا
کنند کل چشم که بنیای را می پوشند و فو شوره شود **ایضا** کف دریا سنگ
و سنگ و پوست حصیه مرغ تخم سبزینه با ریکه کرده کوه کند در چشم چشم
کل چشم ابرو چشم و فو شوره **دند** و دندان فیل و حوکه و شوره آب
و کوس سفند زرد و حاریع و فو بگرد و سنگ و مر و از پد و کف و پد با پد
بک را با ریکه ساخته کوسا بنده و کل چشم و برده برده این هلی دست
بکلی کل بنور کبود و تخم سبزینه و نالکینه سنگ ز ساینده فینه
شازد و در چشم کشد خوب بسیار را به برد بکلی بر است **ایضا**
کوسا کل کچد بنشاد عدد و شخصت دانه تیل دراز و کل جنبی شجانه
و مویز شازده عدد هلی را لایحه کرده با ریکه پیاید و فینه سازد
و در چشم کشد تر و در چشم و کل چشم و فو شوره فینه منقره و کل
بکلی سینه بکار برد کوسا و بنام است **ایضا** رسوت و پد
و بر که جنبی و بر که نم گرفته از شیره فینه کاه و کوسا سازد در چشم کشد

دند

بکلی

کوسا

لب کوبیده بر باد **نوع دیگر ریشی است** مغز چم همیده و پییده و ابدیه از
تزیب یک قد و سه بگرد و از آب سبزه فینده کند مع کوسا در آن
سازد و در چشم اندازد و دهانکه و خورد چشم نو با درکت و فو شود و صحت
با **نقص ریشی است** طوطیا بنزد و مار کشیفا و نمک سنگ و مهری
و نمک و منسل و کبر و کف دریا و مو صبی تابی را نیک باشد و از
شبه مخلوط ساخته در چشم کشد مرض بک در او و تری و طایف و کل چشم
برود بکس ریشی نام است **نوع دیگر** کل جنبلی و موله و مورج
و لکنی و بچه و نمک سنگ از کوسه بول سبزه بکار برده می حکم دارد
نوع دیگر شهد و لب آب را با مورج سبزه در چشم کشد خوب است
برود بکس ریشی را با است **نوع دیگر** شد کوسه سفید و کافور هم سینه باید
در چشم کشد کل چشم یکجا برود بکس ریشی نام است **ریشی** کس
همراه بول با کابو و مو صبی در او و مورج و نمک سنگ سبزه مرده کشد
بهوش و فو شود با نکه مسن و منسل و بچه بر درین نشه اندازد
نوع دیگر در بکس و بول و منبتی و مورج و پدما که و کل نیوز کبود سفید
در کس چهار ریشی از وزن نیم ادویه نیمه یا نیمه انداخته بخوشند چون

چون چهارم عصب نماند و آب چنان مذکور نموده که از نام بر سر مدار شود
نکته از دویست هفت همراه بصر و شش یک عصب سازد و در چشم
گذراندش بر بی چشم مضمعه شود دوی رسی است **و فیدیک رسی**
در آل و کل جنبی و منسل و کف دریا و نکل و کبر و مورج برابر
وزن گرفته و شش انداخته بار یکم کند و بمرم کند مرض پانسی و کفت
چشم و خارش موی زری بک برود و پنی رسی که اود است **و فیدیک**
نیزه طوی یک کرکه و شش یکم است و نکل یکم است یکی کرده
باید و سرمه کند بل رو که در و طای و خارش و موی نه و کل چشم
و اراضی بسیار چشم مضمعه شود از وی رسی که است **و فیدیک**
بموزن در آن در چشم گذراندش برود از شش و هم که برود و از رسی است
کل چشم برود و از رسی پیل تم برود و از جابجی نیک کوری برود
و فیدیک در جوش نیره جوی که حلوا در این شش انداخته سرمه
کند و قدرت کافور بار کند چشم را قوت می بخشد ای بر ساد و نام است
دیک از رسی کینه و شش سرمه کند بر اوبات رو باید که در شش
علاج چشم هر جا که روغن مضمعه است گفته است روغن کینه

نقص خوردن بنیت بویت خفیه روح و منسل و چای بمنبره و بنکه
و چندین دانه سنگ باریکه ترس نیده سرمه کند کل چشم و درم بود که برود
و فکله بیل دراز در اب جلا کوسفتند بجه بکند و کوسه کند شب کوز در ناز
برود شهید و مورخ یعنی حکم دارد **و فکله** مورخ هم تا نکه و بیل دراز
یکت تا یکد و کف در بایک تا نکه و نیک تا نیک نیم تا نکه و سرمه نه تا نکه
باریکت بید و در روزی که جوان حکم شود در آن روز مانده در چشم کند خارش
برود **و فکله** رسوت را با سینه موزاب اندازد و با صاف امورا
بیتند در او نه خنک کند آنچه جو ننده خوابد مانند ابراهیم کت از پیشه
تویز تنفیه دهد و درم خفیه از آن کافور اعلی یار کند و سرمه وار در
چشم کشد بملی امراض چشم دفعه شود **سرمه** سرمه را در چشم اش آب چشمه
تاب داده در شیر تر پیده مفکرات سرد کنند و مفکرات در شیر عورت
سرد کنند باز یار یکد بپردان کوسه ندادت و چشم کشد چشم را بید
موانع است بنگلی زکمت چشم دفعه شود و بنای افزاید **شد کادون**
برود تر پیده و بنکه و کوسه شیره اینها گرفته جدا گانه نقل برارد
در دروغی بوی ماه کار و بنشند و تر کوسفتند پیر عاصه عاصه

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the number '104' at the top and various illegible script.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the number '105' at the top and various illegible script.

